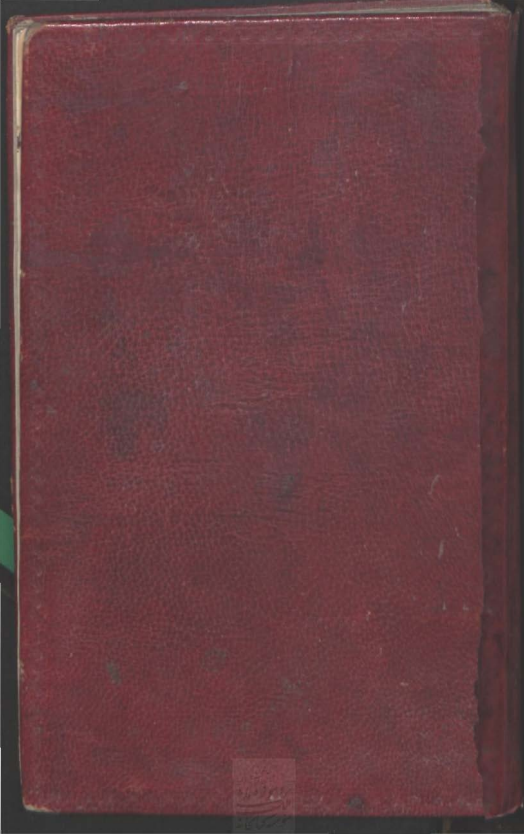




شمس جنب و حرکت است

به انباری در اربع

رفت در فضا جنب و حرکت است
کس و باغ و زراعت است
حق میسر و زنی و خدمت است
برستان و در زرم
نیک و بد و زنی و خدمت است
کردم صلح است

به انباری در اربع
علم نصیب و خدمت است
سرسر و خدمت است
دانا و زراعت است
سرسر و خدمت است
در آن و در خدمت است
رصاصه و خدمت است

لما علم و للاعدا عمل
ما علم و للاعدا عمل
ما علم و للاعدا عمل

آستان قدس وحضوری
کتابخانه ملی ملک - طهران
شماره ۳۱۹۳
تاریخ ثبت ۱۳۳۱/۱۲/۲۲

پایه دیند

۱۳۵۱



۱۲۲۵ هـ



هَذَا سَيِّدُ فَصْلٍ أَذْيُوحِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَدَنِي لَاحُذِي رَا سَنَ اسْت کِه چَم نَجُوم دَر مَطَالِعِ عَطَمِ
جَلَّ شَ مَحْجِرِ وَزبان صَبَح صادق رَزَقِ تَوَنِيمِ کَالِ شَرِ سَاجَا
مَا عَظَمَ سَارَ مَتَدِ کَر و دَر کِ نَقَطَه اَز لَیْزُ صَفَا شَرِ دَوَلِ اَصْلَانِ
عَقُولِ عَقْدَه اِست اَیْکَلِ وَ حَرْجِ پَشْکُوه دِشَرِ شَخْصِ کَر مَشِ مَانَدِ
خَطِ پَر کَارِی فِی رَسَبِ سَر کَر دَانِ مَسْأَلِ نَسَبِ اَعْلُو غَیْرِ مَسْأَلِ
سَیْنِ وَ شُورِ وَ هَقْهَ وَا یَامِ بَعْدِ نَمَائِی بِي نَحَائِشِ نَسَبِ رَا
و لِسَانِ مَتَفَکَّرِ جَنِّ مَبَالِغِشِ اَز مَلاحِظَه دَوَرِ هَازِ دَوَرِ اسْت

افلاک بنطوقه زبانا خلقت هذا يا طلاكوه **ط**

تعالی چه شان و جلالت این تقدیر فضل و کمال است این

و درود نامعدود شارب بارگاه قطب فلک است فروزنده آخر

برج رسالت مهبط لولا که لما خلقت الافلاک صاعدا و نازلا

توسیع این خضیض بی ط خاک کونین کنت پناه و الا دهم

پن الماء و الطین خاتم الانبیا و استبدل المرسلین ابو القاسم

محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از آن صاحب کرمش خصوص **الف**

آن والی کشور و ولایت

آن هادی وادی هدایت

بنی در شهر علم احمد

مخلوق طمینت محمد

پرورده و ست کنت مولد

هم خاوت آن لی مع الله

و پناه و فترت مامت

عنوان صحیفه کرامت

آن شیر خدا علی علیه	بر جمله کائنات وای
آن داروی درد و فقری	وان بکس زخم هر احمیری
فرمان بر حکم او جحانی	عالم کله واد و شبی
آن منبوع عدل و معنی	شایان بکدائی تو خوشد
ای دست خدا بکیر و ستم	زین پیش محواه پای ستم
بخش از علایقم ربای	و صحبت ناکسان جدای
ز انبیرش خلق و اربانم	در کوشش غرضی ثام
دارم کله باز جو بگردون	دارم غمش لی پر از حق
در جان من آتشی است سوزان	ای زکرم بر او پشان
از علم درسی کس بریوم	بک ره نظری من کن پیوم
رحم آری من که بس فقیرم	در دست زمانه دستگیرم

تأمت نشان ز شادی و غم نایست نشان غریب و مانم

در شادی عیش و دستانت در ماتم و قصه و دشمنانت

بعد چنین گوید مدرس مبادت لگشته وادی فضلانت

اختر این علی غفر الله **علی اکبر شیرازی** که درین اوان سعادت نشان یار و همکار

هموم و بنجوم غوم یا طری برخی از یاران که کاشن مامولشان را

از سر دی مهر ماهی جری پر کرده و شمع خاطر شانرا از عدم

اجابت سؤل افسرده نموده است بفضل الله و توفیق این شرح

فی فصل اگر چه چندی بود و در نظر بود از عرصه نامحی بساحت

امام رسانیده مبداء همگان معاصرین و ممتثلان بعد از این

بخطائی که بر خورند بنظر عفو و صلاح در او نکنند چنانچه این عیب

با عدم است عطا اول الفی که زبان قلم را در آن گویا کرده است

این رساله شریفه بود و کرد و اینسان ماتحه بارگاه خلاق
 امیر کاه نیز اعظم جهان افروز فلک سلطنت عظمی و سعید
 سعادت اندوز سپهر خلافت کبری خموی که خوراد سلک
 و شافان شاکر بیت کمر بسته و برنج خجکد را نیم تنغ غریز
 دست از جان پسته سماک راجع از رشک ریح جان کاش
 چون جبه بر خود پچان و قلب الاسد ز بیم خجک دل کاش
 مانند بهل بر خود لرزان زهر چکی در محفل خاص پیوسته
 باین ترانه مترنم که **اظم** بر و اور نشد بارگاهت
 بسبب اورا چراغ کشتی جوا بر آنچه ما بمقام زمین است
 کواکب آنچه در مشت است یگوان در جرک جاجان است
 آسمان نشانش بند است یگین و روان نجسین از مضاربت

دن سعادت آفرینش با سعادت امی قرن مشرقی پیش
گاه بدخش بعجز معرفت و باین نواقت ذکر که **عاجز** و **فرد**
نوعا جزا **ا** اگر **نخسین** **ا** **یک** **دلری** **کسم** **قرین**
کنم **لا اله الا الله** **پژدرد** **در** **لشای** **منشیان** **طفلی** **است**
دستان علم آموز و سخن شنود ماه فلک نوزد و چرخین
رکابش سیارایت هرز کرد و کند و بیشتر شریک
دب اکبر مشرقین بره بینه مشتاق و کوب بحث بدعا
بیره نورش همواره از مقارنه آفتاب و لوت جهان آفرینش
در احرار سعود و درجات شرف از شرف آفتاب ری
امرش در آرزوی یک پر تو و آفتاب جهان تاب آری پیش
پیوسته چون ماه از مهر و انکسار ضیاء دهقان مکررین

مملکت را از خار و خس ظلم و حدودان پریاسته و ماسطه قضا و عدو
 مملکتش را در جملہ بقا بجهت آراستہ در عهد و عهد الشیخ و الف
 بیان کس شفت کی ندید و بیغیر از بیان چکت خمس احدی ناله
 و زاری نشیند ز پاسبان شکر کن را بر غم چون شبان دل
 لرزان و شیر زبان از آهوی ضعیف در بر سر و کمران
 کل خنجر خا بر بلبل کشید و شامه بوی نسیم از سرچ مرز و بوم نشیند
 کران قدر که دشت با وجود این ^{چرا} بهیت کرند بزمین ^{بیت} شامه ^{بیت} لرد
هو السلطان المعظم والکمال الکبر السلطان الی سلطان
ابن الحاکمان فکمل شاد قاجار و امیر الله و امیر الحاکمان
 امید که منظر و نظیر خیره دانی شود و بتوسط این نامه نامه نام من تمام
 در بزم حضور ساطع النور ان قبله امام مذکور کرده و فسانا
 اشرع فی الشرح و اسئل الله التیمم **مقدمه** و ذکر بعضی ^{بیت}

که قبل از شروع در شرح دانشی است هر چه قابل است
 حتی باشد اگر در طول و عرض و عمق قسمت پذیر باشد
 آنرا جسم خوانند و اگر در طول و عرض قسمت پذیر باشد
 پس آنرا سطح گویند و اگر در طول قسمت پذیر بود و پس از آن
 خط نامند و اگر هیچ وجه قسمت پذیر نباشد آنرا نقطه
 میگویند و خط بر دو قسم بود مستقیم و منحنی مستقیم
 آن بود که نقطه ای که بر آن فرض کنند همه محاذی
 و منحنی آن بود که چنین باشد و سطح نیز بر دو قسم بود
 آن بود که بر دو نقطه که بر او فرض کنند اگر خط مستقیم وصل
 آن خط از آن سطح هیچ وجه بیرون نیفتد و غیر مستوی آن بود که چنین
 باشد و اگر خط منحنی بر سطح مستوی چنان احاطه نماید که در میان

آن سطح نقطه فرض نواز که بر خطی که از آن نقطه آن خط خارج کنند همه برابر باشد آن سطح را خط خوانند
 آن سطح نقطه فرض نواز که بر خطی که از آن نقطه آن خط خارج کنند همه برابر باشد آن سطح را خط خوانند



از آن خطا نصف قطر خود را در آن شکل و چون سه خط مستقیم

سطح احاطه نماید از آن مثلثی که برای این صورت و اگر چهار ◻

خط احاطه نمایند و از دو بار بقدر اضلاع کنند

بر این وجه ◻ و هر خط مستقیم که در آن

بدو بار و کند آنرا و از آن پس اگر یک بار بگذرد

گذرد و آنرا قطر گویند و باره که در محیط بار نشود

آنرا قوس خوانند و چون دو خط بر وجهی باشند که نقطه کمی بر یکی

و در فاصله آن خط دیگر برایشان دو خط متوازی

و هر یک که یک سطح بر آن احاطه نماید چنانکه در آن آن نقطه

که هر خط که در آن نقطه بر آن سطح افتد برایشان جسم که

و هر یک که در آن خطا نصف قطر مانند نصف سطح است

و آن سطح را محیط گویند
و آن نقطه را مرکز گویند

در معرفت



در معرفت تقویم بدانکه تقویم در لغت بمعنی ست کردن است
 و در اصطلاح فوسلی ست از منطقه البروج محصور میان نقطه اولی
 حمل و موضع کوکب توالی و مراد بموضع کوکب طرف خطی بود
 که از مرکز عالم خارج شود و بر مرکز کوکب که در دوازده آنجا افتاد و نمود
 بفلاک علی شمسی شود اگر کوکب را عرض نباشد و اگر نه نقطه
 تقاطع دایره عرضی بود که بطرف خط مسطور گردد و با منطقه البروج
 تقاطع کند یعنی اقرب تقاطعین بطرف الخط مثل آنکه اگر
 کوکب در اقل ثور بود تقویم **ل** باشد و اگر در اقل حوت باشد
 مثلاً تقویم **ث** باشد و در عرف تقویم گویند و صیغاح چند خوانند
 که ثبت شده باشد و در تقویم و بعضی احوال کوکب سیاره
 در مدت یک سال شمسی که از بیجا تا منسخر باشد از قبیل

نسبت به محلی پس حال یعنی اعظم اجرای حال و مراد دینبی معنی
 اخیر بود و آن پرسه قسم بود نام که این مختصر در معرفت آن است و
 نافض و آن را تقویم شمس نیز گویند و فمری که از آن روز پنجشنبه
 مسمی کنند و این مختصر شمس است بر سی فصل **فصل اول** در حساب
 جل **فصل مدیم** در آیات جماعات یعنی روزهای هفت **فصل ششم** در تاریخ
 عربی **فصل چهارم** در تاریخ رومی **فصل پنجم** در تاریخ فاریسیان **فصل**
ششم در تاریخ جلالی **فصل هفتم** در عدد ستارگان و افلاک
 ایشان **فصل هشتم** در بروج دوازده گانه و اجزای آن **فصل نهم**
 در مقدار رؤس ستارگان **فصل دهم** در جویز برین و عرض ماه
 و دیگر ستارگان **فصل یازدهم** در ساعات و ارتفاعات **فصل**
دوازدهم در نظروناتر بعضی که اکبر بعضی **فصل نوزدهم** در نمازجا

قزو و دیگر احوال **اول فصل چهارم** در منازل **فصل پنجم** در ظهور
 و خفای کواکب **فصل ششم** در باقی آنچه در تقویم آورند **فصل**
مقدم در شرف و بسوطة ستارگان **فصل هفتم** در خانه‌ها و بنا
 ستارگان **فصل نهم** در مثلثات و ارباب ایشان **فصل**
هشتم در حدود کواکب **فصل نهم** در رجوع و دیگر خطای
 کواکب **فصل دهم** در اوج و حضیض ستارگان **فصل یازدهم**
سیم در احوال بروج **فصل بیستم** در احوال کواکب **فصل بیست و یکم**
 در خانه‌های دوازده گانه **فصل بیست و دو** در فرج کواکب **فصل بیست و سه**
 در حال اطر یا **فصل بیست و چهارم** در دلولات کواکب **فصل**
بیست و پنجم در احوال روزها **فصل سی و یکم** در معرفت
 اصول **فصل اول** در حساب جمل و آنکه حروف بیست و یک گانه

مشهوره را اگر مفرد بود تکی و اگر مرکب باشد جل خوانند چه در صورت
 اول هر یک جدا جدا معدود شوند و بتخیل معنی تعداد است و چون
 مرکب شوند جمله جمله و جل جمع جمله باشد و جل را بر اقسام عدده
 اعتبار نمایند چون اجد و ثبوت و اشتداد و ابعاد و اقسام
 این هفت وجه از جمله آنست که این مختصر در معرفت نفویم و مفهوم آن
 مبنی بر این است مصنف رحمه الله متوضی آن بطریق حساب و تشریح
 و آن یعنی حل اجدی برین ترتیب است اجدی مفرد ^{مفرد} کلی من
 فرشت شتد ضطفع و این هشت و هشت حروف است نه آحاد
 که از الف تا ط است بطریق شمار مشهوره نه عشرت که از ب
 تا اصل است و نه مات که از ق تا ط است و یکی ل ف که عین بود
 و این اصول اعداد است چه هر چه غیر اینها باشد از ضم بعضی

بعضی حاصل ابد و دیگر عدد های غیر سنایی را در رقم مجرد
زینت کنند و بطریق حکم زبان فارسی در اکثر بیشتر ادوات
و کلمات را با دین مثل یا یا زده و یک بیت و دو و
کج و بیت و سه که مرکب شوند از اعداد و عشرات و مرکب
از مات تا عشرات چون رقم صد و چهل و مرکب از الف و غیر
آنچه فقط هزار و مقصود است ادا و نه و در تقادیم در چنان
بار الفه نویسد تا مشبه بر آن شود و جسم را بواسطه نقصان
ماقصرتسم کنند تا مشبه بجا نشود و دال را بر این صورت
نویسند و از جهت رفع اشتباه با و او را و بار معکوس علامت
نهند تا فرقی میان او و لام نشود و کاف را کوفی نویسند
بهمان جهت و در رسم در تقویم اینچاه و نه بجا و یکند چه آن حرف

علامت بروج و درجات و ساعات و دقیقه و ثوانی
 و امثال این باشد و چنانکه بیاید چون ثوانی بیست
 رسد دقیقه شود و چون دقیقه بیست رسد ساعت یاد کرده
 و چون درجات بیست رسد برج شود و فرق میان یا و نون
 در صورت ترکیب آن بود که نون را نظر تا که ثانی منقوطة
 یا را غیر منقوطة رقم کنند و چون عدد هزار مضاعف گردد
 از جهت رفع اشتباه و نظری تخمین بر این پاسبی عدد آن را که
 مضاعف هزار بود بر غن که عدد هزار است مقدم دارند و همچنین
 دو هزار و اگر قسم دو که با بود و مقصود تضعیف هزار است
 مؤخر از غن دارند بجزار و دو ملتس کردند و علی ذلک التماس
 قع صد را که تضعیف بدین مائ رسیده باشد ضلعت و

سی پنج هزار و هفتصد که تضعیف بر مرتبه مات با عشرات واحاد
نمود و بهتر آن میسر بود که ذکر کنند مثالی هر یک که تضعیف بر مرتبه
عشرات رسیده باشد و گاه باشد که مرتبه از مراتب اعداد
خالی باشد پس چون خواهند قسم مرتبه بعد از آن را نامایند
ناظر را دانستن مرتبه مقصود ممکن بنود از جهته حصول مقصود
هر جا که آنجا هیچ عددی نباشد و بعد از آن رقمی خواهند
نویسند صفری ننهند بر بنظهور است یا تا ظاهر کرد که مرتبه
از عدد خالیست و رقم بعد در مرتبه بعد است و صفرد لغت
مکان خالی بود و چون این مکان از عدد خالی بود آن علامت را صفرا
نام ننهند **فصل دوم در آیام جماعات** که پنجاه و شصت
و نشان روزهای ایشان چنین است الف یکشنبه چایندی

از پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
 سیزدهم و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه و نهم و شان
 شنبه و صفر گشتند چه صفر بر الف که علامه شنبه است مقدم شد
 چنانکه شنبه بر یکشنبه و ممکن است که جبهه آن بود که چون روزی مطلق
 عبارت بود از مبیست و چهار ساعت و شنبه را در قمری که
 بنده اقرار و بنده اگر رفت الف بود و ناظر چنان دانند که روز
 تمام شده و خلاف واقع فهمیده شود پس چون مبیست و چهار
 ساعت با تمام رسد یعنی روز شنبه بقای رسد الف قمری باید کرد
 باینان آن شود که یک روز تمام شده و لا محاله الف علامه یکشنبه
 شنبه و صفر از شنبه شود و ناظر این در ارقام بروج در قمری
 حل بصفر انشاء الله بیان خواهد شد **فصل هفتم در تاریخ غره و لغز و**

چون فارغ شد مصنف از ذکر و بیان حباب حمل و ایام جماعات
شروع فرموده و ذکر بعضی از تواریخ مشهور و چون تاریخ
حال در میان ما شهر و از دیگر تواریخ در واقع و نفس الامر
اشرف است ذکر آن بر سایر تواریخ مقدم دانسته
و قبل از شروع در مقصود باید دانست که چون اظهر
کواکب نیرین بود که معرفت ایشان بر عام و خاص و
وظایف است بنای سال و ماه و حرکت ایشان گذشته
بعضی بر حرکت اقیانوس سال و ماه و حرکت
بود سال شمسی و ماه شمسی و سال قمری و ماه قمری
و بر یک این چهار مذکور بر دو نوع باشد حقیقی و اصطلاحی
پس جمیع هشت نوع بود اول سال شمسی بنوعی آن عبارت بود

هفتم ماه قمری هفتمی و آن عبارت است از مقدار حرکت اقیانوس
 یکبار که آن نیز بار صا و کجیب روح و از زمان مختلف بود
 و بر صد خاقان شب از سی و یک روز و ده ساعت و پنج دقیقه
 حال در برج سرطان است و از بیت و روز و ده ساعت
 کمتر و چنانچه حال در جدی **چهارم ماه قمری اصطلاحی** و آن عدد ایام
 بود و آن اقیانوس در یکبار بود و آن از سی و دو روز و شش و از
 بیت و هشت روز کمتر و **پنجم سال قمری هفتمی** و آن عبارت بود
 از دو روز و از ده ماه قمری **هفتمی** و آن عبارت
 بود از روال ماه از وضع مقبل تا عود او به همان وضع **مهم سال قمری**
اصطلاحی و آن عبارت بود از دو روز و ده ماه قمری اصطلاحی
هشتم ماه قمری اصطلاحی و آن عبارت بود از عدد ایام حرکت

ماه یک و ده و سه فلک را و آن در یک ماه و بیست و نه روز و در یک ماه
 سی روز بود و بدانکه مادرانچا و در بیان تواریخ تیر جمیع عبارت شرح
 تذکره فاضل محقق خفزی که در کمال بطاست الکفایت و کتب و کتب
 تاریخ روزی بود که ظاهر شد در آن روز امری بزرگ
 چون ظهور ملکی یا دولتی یا جد و ث امری بزرگ کی مثل طوفان
 و زلزله و آن روز را بعد از آن روز و هفتاد و هشت و نود و یک
 میان آن روز و اوقات حوادث است و از جمله آنچه در این
 تعیین و گفت آن در آینده زمان یا که ششم چون میان
 مناسکات و غیر ذلک و از جمله تواریخ تاریخ بجز است و ب
 وضع آن بنا بر آنچه نقل شده است که باید بدو و هر خط
 قبالة که وقت ادای او بود و بعد از آن بر کف عمرش که اقامت

همین شب بخت که ما درویشم یافت که خوانده ما را یا آنکه
نوشت ابو موسی حاکم بن بکر بنک میاید را پیش تو کاند
چند که نمیدانیم کی عمل کنیم بآن و میخواهیم قباله که محل انبی
محل ادای او شعبانست پس نمیدانیم که ام است از شعبان
شعبان گذشته است یا اینده پس جمع کرد عمر صحابه را
و مشورت کرد ایشان را در امری که ضرب طش و تابوفا
پس گفت هرگز آن پادشاه اهورز و بود هرگز آن که نمیدانند
بهت عمر در وقتی که ایسرش بود که باری عجم حسابیت
که نام میگذاردند آنرا ما هر روز اسناد میدهند او را بیکدی
غالب بآب بر ایشان و پیمان کرد چگونگی استعمال او را
پس معرب کردند ما هر روز را بخورخ و خد کردند مصداق او را

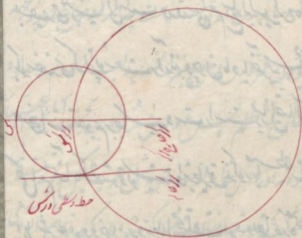
تاریخ پیش گفت این خطاب بکند از برای مردم تاریخی را
 که منب کیده شود با اوقات ایشان پیش گفتند بعضی از
 حاضرین از مسلمان نبود که از برای ما حسابیت مثل
 همین حساب که اسناد میدهند او را به اسکندریه قبول
 نکردند صحابه و انفاق کردند بر این که گردانیده شود مبدأ
 هجرت رسول از مکه بمکه بنابر آنکه بسبب این نظام شد
 دولت اسلام و بود هجرت روز سه شنبه ششم شهریور
 و اول این سال یعنی محرم آن سال بود یوم پنجشنبه بحسب
 امر اوسط یعنی بحساب امل نجوم و بر قول ارباب حدیث
 روز جمعه بحسب روایت و بود انفاق ایشان بر این امر در سال
 هفتم از هجرت و سالهای این تاریخ نزد کسی که نیست

عالم حساب حرکات بزرگترین یعنی عامه ناس قمری حقیقتی باشد
 و همچنین ماههای این تاریخ زیر که مبادی این ماهها رویت
 بالاست و گاه پیش از ماههای این تاریخ ماهی یعنی سی روز
 و اگر تعاقب چهار ماه باشد و گاهی سی باشد و ماهی یعنی بیست
 نه روز و اگر توالی آن سه ماه بود چنانکه به بحر معلوم شود
 نزدیک به حساب سال و ماه این تاریخ سرد و قمری اصطلاحی بود
 اشها و عدد روزهای سالهای این تاریخ از سیصد و هجده
 و پنج روز بیشتر و از سیصد و پنجاه و چهار روز کمتر نشود و نام
 ماههای ایشان این است: محرم، صفر، ربیع الاول، ^{شوال} ربیع الثانی،
 جمادی الاول، جمادی الآخر، حجب، شعبان، رمضان، شوال
 و بقعه ذی الحجه و چون وجه تسمیه ماهها باین اسمی موجب

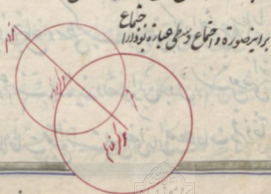
طول کلام و ملال ناظران بود متعوض ساین آن نشد و اول
 ماهها بدین ماه نوشتن ساند چه ظواهر و ضاع قمر بود کجبه
 بودن قمر درین وضع بمنزله موجود بعد از عدم و مولود
 خارج از ظلم پس اولایق ربود بمبتدیه و اینجه ۱۶
 کرده او را اهل ظاهر از شهر قمریه مثل عرب لیکن رزیه هلال
 مختلف میشود با اختلاف مساکن هذا ما ذکره فاضل الرومی
 وعدد روزهای ماهی سی و هشت چنانچه باستقراء و محاسن
 معلوم شد و این اگر عدد ایاام همماست یا میست و نوزده
 بهمان ساین و این مثل عدد ماههاست و از این دو نوع
 بیش و کم نباشد کما ذکر و نشان روزها برقم عدد روزها
 بود چنانچه الف یک با دو و چم سه و پنجم است تا پست

یاسی در روز اول از ماه را غره خوانند که شبیه کرده شده
بسفیدی پیشانی سب و در سی ام سلج که شبیه کرده اند
بکوفندی که از پوست رازند و چون ماه با خورشید
صفحات تقویم برجاشیه دست راست و بر الیصال
کلی نام امماه که نوشود نویسد و نیز طریق مذکور با مصلح
اهل شرع بود و چون رؤیت بلال مختلف بود و بقا عدد معین
بمهرت بسط نشود و بنای حساب ماهها در پنجات
و استخراج بابانی حاصل مکرر د اهل حساب یعنی نحاس
ماهرا از اجتماع وسطی کسریه یعنی بر یک اجتماع وسطی را
یکجا اعتبار نمایند و تصویر این بدون دانستن بعضی از
اصطلاحات متعنت است پس بعضی از آن اصطلاحات فرموده اند

میشود بد آنکه خط وسطی در قمر خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید



و در شمس خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید بموازات خطی که از مرکز فلک
خارج مرکز شمس اخراج شده بر مرکز شمس که زودیه فلک اعلیٰ شود



بر این صورت و جماع وسطی عبارة نمودار

این دو خط وسطی در موضعی از فلک و چون پان آن بر وجهی
بود بر ارض و بر آن در فم و شکل مذکور که شام بود پس بیکاه عبارت بود
از یک اجتماع وسطی و از اربعه و حساب معین نموده اند عبارت بود

از نسبت و نه روز و ۱۲ ساعت و چهل و چهار دقیقه که بر رقم چنین بود
و چون قاصر ایشان چنان بود که در وقتی که کس از نصف
تجاوز کنند او را تمام است بار نمایند و باقی را از جای کبر
برداشتند که کسر تمام شود پس چون ماه محرم که مبدأ تاریخ

عرصه است و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه
پیش از کسر از نصف تجاوز نموده لا محاله ماه اول یعنی
محرم را سی روز بگردانند و کسر را یکروز تمام حساب کنند
و ماه دوم چون ماه اول یعنی صفر است و نه روز و دوازده

ساعت و چهل دقیقه بود پس باین سی روز حساب نمایند
 لیکن چون کسر ماه اول را بکسر از تمام آنکه غنیمت است که کرده و مارده ساعت
 و دقیقه باقی بود باقی را از روزاری که گفته شد از ماه دوم بردارند
 و با اول افزودند و کسر ماه دوم در بوقت تصفیه نبرده بود و
 بسبت و نه روز و یک ساعت و نیم دقیقه بود لا علاج ماه دوم را
 بسبت و نه روز گرفتند و کسر را بدرا بر ماه تیسر افزودند تا بسبت و نه
 چهارده ساعت و ۱۲ دقیقه شد و کسر از نصف که شش پل اورا
 سی روز گرفتند باقی را از ماه چهارم برداشتند و پنجاه و یک روز و یک
 چون حساب نمودند بکسر اسی روز و یک ساعت و نه روز باقی شد و در وقت
 ماه و کسور ایشان این است و در آخر ماه دوازدهم چنانکه
 نموده شد شش ساعت و چهل و هشت دقیقه را بداید

و آن سدس و خمس شبانه روز
بود هشت و چهار ساعت
خمس آن چهار ساعت و
چهل و هشت دقیقه بود
و سدس آن چهار ساعت
که مجموع آن هشت
ساعت و چهل و هشت
دقیقه شود پس در هر
سال بعد از گرفتن بابها
بطریق مرقوم سدس و خمس
شیانہ روز فاضل آید

جمع السور حاصل ازین است
ما در ساینه اسطرلابی که تمام

اقى سخا فان ادلاء

ناضل کو بعد از ایک ماہ نامہ جمع است

عداد و اوصاف

2554

九

2002

19

مظاہر

2

21

一

...

المطهر



1927

(199)

مايو

21

ط

نق.

12

✓

وین

وف

✓

七

57

1

و منج سُدس و خُمس یعنی کمتر عددی که سدس خمس سَجده
 باشد سی بود پس عدد سی را خستیار نمودند و سدس خمس را
 گرفتند که پانزده روز بود و لا جرم در هر سی سال یازده روز
 زیاده آید و آن یازده روز را در ^{روز} خ ^{روز} یازده و پنج افزائیدگی
 شود و این اشاره فرموده و گفته و در هر سی سال یازده ^{روز} یازده
 و پنج کمرور زیاده کنند بحساب بخر پنج اذ و ط یا نه پنج اذ و
 بود یعنی در سال دوم و پنجم و نهم و دهم و سیزدهم و پانزدهم
 برای بعضی و شانزدهم بدل نوزدهم تا برای برخی دیگر و
 هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و
 بیست و نهم و تقصیل این احوال آنکه چون در آخر پنجم سال اول ^{سال} بعد از آن
 که یکبار سی روز و یکی را بیست و نه روز گرفتند کجا مرث

ساعه و چهل و هشت دقیقه زاید بود و آن کسر بر نصف رسیده چنانکه
 مذکور شد از تمام حساب نموده پس در پنج سال اول از مین و نه روز
 مگذرد و این کسر زاید علاوه کسر سال دوم شود پس در آخر پنج
 دوم مقدس ساعت و سی و شش دقیقه بر مین و نه روز زاید شود
 و کسر از نصف تجاوز نماید و اگر در مین و نه روز از آن نماند روز شود
 و آن روز کیسه بود و باقی را که عبارت از شش ساعت
 مین و چهار دقیقه بود از سال سیم بردارند پس در پنج سیم
 مین و نه روز و دو ساعت و مین و چهار دقیقه شود و دو کسر
 و کسر نصف رسیده مین و نه روز حساب کنند و باز در نورال
 بر آخر پنج سال چهارم و از مین و نه روز و باز در غن
 روز زده دقیقه شود و چون در این سال یک کسر نصف رسیده پنج

چهارم غیر عیبت و نر روز

حساب شود و این زیاده

بر سال پنجم افزم بند تا

بیت و نه روز و نیم است

شود و کسر از نصف متجاوز

بکرور محسوب و دیگر سی روز

حساب سود و آن روز به

و در بنام و ختمه سنی

فحص

مخبر و محرم کا حال اور

عَفْوُ الْاِثْمِ كُحْوَانِ

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷
۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲
۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷
۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸
۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹
۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲
۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳
۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴
۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷
۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸
۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹
۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰
۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱

که منصف از آن تمام باید گرفت و برخی دیگر را اعتقاد چنان است
که مادام که از نصف تجاوز نکند تمام است و آن حساب نمود
پس طایفه اول سال نهم را که کسر دوازده ساعت بود
یک روز حساب کنند و آن سال کبیسه بود و طایفه دوم سال
شانزدهم را که کسر از نصف تجاوز نموده کبیسه سرحد بود
جدول بان هر دو اشاره نمودیم و آن روز زیاده را کبیسه
حقیقه کبیسه بنا بر شهور از کبیسه ما خود بود یعنی گردان
از خاک و این روزی بود که از کسور بر کرده سن و آن سال را
که کبیسه در آن واقع است نیز کبیسه خوانند مجازاً از قبیل قسمتی
کل اسم جزو ابتدای این تاریخ است هجرت پیغمبر از مکه
به مدینه کسر یعنی از محرم سال که هجرت دلائل واقع شدند روز

هجرت چه هجرت در محرم واقع نشده **فصل چهارم در تاریخ**
 و درین تاریخ نیز بر جمیع کلام شارح مذکوره اکتفا نمائیم
 و گوئیم و از جمله تاریخهای تاریخ روایت و اول تاریخ از
 دوازده سال شمسی از وقت اسکندر این فیثوقس روایت
 که مسئول شد بر فایم سبعة و سالهای ایشان شمسی
 اصطلاحی بود که عبارت است از سید و شصت و نوزده
 ربیعی و پنجین ماههای ایشان شمسی اصطلاحی بود زیرا
 که اخذ نموده اند هشتماه آنرا سی و یکروز و چهار ماه آنرا
 سی و دو روز و یک ماه را هشت و شش روز و در سال چهارم
 یکت روز که آن حاصل از ربع زایل شد بر هشت و شش روز
 افزودند تا پست و نه روز شود و نیت دلیل از برای ایشان

درین اوضاع هذا کلامه و سامی جاییهای ایشان این است نخستین

الاول فشرین الاخر کانوا اول کانوا الاخر

بشاطران و ایشان آید عزیزان تموز یا ایلول و از آنکه روزها

سی بود کما استرالیه و آن فشرین الاخر و ایشان عزیزان

و ایلول است و روزهای هفت ماه غیر بشاطر سی و یکت روزها

و بشاطر در سه سال پایی پست و شش روز باشد و در سال چهارم

پست و نه روز شود کما ذکرنا جمیع ذلك و مردیست و نیم

کپس بود چه از جمیع کشور چهار ساله حاصل است و نش

روزها و قسم عدد روزها بود و مبدأ این تاریخ از عهد

اسکندر رمی است مخفی نماید که چنانکه از عبارت شرح شد کرد

معلوم شد مبدأ این تاریخ بعد از دو و نیم سال از عهد اسکندر است

و این قول مشهور است پس نسبت وادن مصنف رة
 مبداء تاریخ را بعد از آنکه رساید از رومی مجاز و مسموح باشد
 بنا بر این بنا می کنند بنا شده هر چند بعد از دو و آرد سال
 از وفات او باشد و بنا بر آن است که چون جمع برای عقیقه
 است که مبداء این تاریخ بعد از هفت سال از جلوس کنند
 که در آن سال از ولایت خود بیرون رفته سیر عالم نموده
 متصرف رحمة الله بزرگوار این منصب داده و بنا بر آن گذاشته
 باشد **فصل خیم در تاریخ پاری** و در این تاریخ نیز نظیر بوی سابق
 نیز جمعه عبارت محقق خفزی اکفای نموده گوئیم و از جمله نواریخ
 تاریخ فرست و سالهای شان شمسی اصطلاحی نبوده بجهت
 بودن ماههای سی روزی و پنج روز زاید در زمین باشد

و خواهد آمد و ابتدای این مار می بود و در زمان جمشید و بعد یونوند
مجنان که ناره میکردند در هر سلطانی عظیم که بود ایشان را
و افتد بیدار نمودند کسر زاید را بر جمع مثل و میان کمر که
رو میان هر چهار سال جمع نمود تا یک روز شود و در آخر
شباط می افزودند تا نیت و نذر روز کرد و ایشان این بر جمع را
در صد و بیست سال جمع می نمودند تا یک ماه کرد و وجهه زیاد
کردن از بر جمع را بر خسته بابر آخر می از ماهها و آن
بوده که ایشان هر روزی از ماهی را و همچنین هر روز بزرگتر می نام
خاصیتی نامیدند و از برای ایشان زفر می بود و در هر روز
بنام آن ملکی که نام آن روز بود پس اگر ربع را در آخر می نام
در آخر ماهی از ماهها زباید کردند زفر می ایشان صبح می بیدار

و بودند اصحاب این تاریخ که نقل کردند ما هیرا که از جمع کسور ^{صراحت} هجده
 بود از ماهی بمبای چنانکه اول بر فروردین یعنی از صد و پست سال
 اولی یک ماه سیم بر فروردین عقب فروردین در آورند و بعد از
 صد و پست سال دویسم یک ماه سیم بار دویست عقب از دویست
 زیاده باشند و همچنین در نوبت سال سیم نیز بخوراد و مکنه
 بودند که نقل می نمودند چنانکه ستمه قدر برابر آن ماه مکرر یعنی صد و
 پست سال اول که نوبت فروردین بود هر ساله پس از شمار
 خمس موزوره را تا صد و پست سال مذکور تمام شود بر فروردین
 و فروردین در نوبت دویسم تا صد و پست سال سیم برابر
 بهشت و همچنین هر نوبت بر همان ماه که بواسطه کسب ماه مکرر
 شن بود می فرسودند از جهت آنکه ماه مکرر در آن ماهها مشته

نشود پس چنانکه ظاهر است از نوبت زیاده شدن ماه کپسیر فروردین
مانع و بدیه فروردین ثانیاً یکبار و چهار صد و چهل سال باید بگذرد
و آن را بر بیان عمری و بر یکس خوانند یعنی تمام شدن یکدوره
کپسیر و چونکه سید و در تاریخ نیز در جدولین شش بار که
مقتضی شدن بود ماه زیاد حاصل از اربع یا نهم ماه و بود خمره قدر
آخر یا نهم و چونکه رفت دولت از دست او شکست خورد
از سپاه عرب و پنهان شد تا آنکه گشته شد در خانه بیابان
در مرو و شایمجان با فیماخذ خمره و آخر یا نهم ماه و در نقل و
از این جهت زیاد میکنند بعضی از بمجان خمره را در آخر یا نهم
از جهت باقی ماندن بر همانجا که مانده بود و نقل کرده اند بعضی را در
اسفند از نهم ماه که آخر ماه است انتی و این فعل اسب چیزها

کردن خمره دزدیدن و در حشر بیان ماکه که در سال است خلا
 قانون و در سابق بجهت فایده مزبوره بوده و آن فائده و حال
 زایل گردیده پس باید بجهت بق جمع توابع در آخر ماهها زیاده
 و نام ماههای ایشان این است فروردین و اردیبهشت و خرداد
 و تیر و مرداد و شهریور و آبان و آلف و مژده و آذر
 و دی و بهمن و اسفند و در پنج روز دیگر را آخر انقضاء
 با آبان ماه افزایند کما مرت مشرعا و از آن خمره
 خوانند یعنی پنج دزدیدن و این ماهها را حال ماههای قدیم
 چه بعد از این نباشد الله الرحمن مذكور خواهد شد که ماههای
 جلال الدین ملک شاه نیز همین است پس از هجده نفره
 مستحق تقبیم شده و بعد از این تاریخ مبدی که بعد از آن

اشفر بهم رسانیده فافهم از اول ملکیت نزد جبر و شیریا
بوده که آخر ملک عجب است و نشان روزها را در علم و
روزی بوده و گاه باشد که روز با نام هر روزی نویسند
ایشان را به نقشه نباشد و نام روز با زبان پرسیان این است
اول اور فردا اول مضوم و مسم مضوم و رای منقوطه با اول
ثانی مفتوح خیر است و دین روز نیست سفر کردن و جاس
نوبریدن و پوشیدن و مهر بجا گذاشتن و دوم چمن
با اول مفتوح ثانی نوده کوبیدن روز را خالص است
در کردن کیا همایونج با و دو با اگر همایون کرفتن و غنما
و کردن بخور با و نیکست نوبریدن نوبریدن و پوشیدن
و ناخن چیدن و سر تراشیدن و عمارت کردن نیم اردی

با اول مضموم بانی زده و دال مکسور نیکت درین مجموع
 و اشکده زغن و حاجت خواستن و نزد پادشاهان
 و بخت و کارزار شدن چهارم شد پو با اول مفتوح
 و بانی زده و رای مکسور و مفتوح پنجم اسفندارند با اول
 مکسور بانی زده نیک است جائه نو پوشیدن و دارو
 خورون و در جانشان ششم خورداد با اول مضموم
 بانی زده نیک است طلب حاجات و زن خواستن
 هفتم مرداد با اول مضموم بانی زده گویند هر که درین روز
 از پادشاه حاجت خواهد لیست دهد او دهم دینار
 با اول مفتوح نیک است صدقه دادن از بختند ششم
 و فرزند آن نهم او ذیقعه ذال منقوطه اثنهار دارد و صفا

فرمانک جهانگیری ضم و آل النحی موعده بنک است سر رسیدن
و ناخن گرفتن و بایش خانه شدن دهم آیات ما بالک مدد
بنک است درین روز حاجت از زبان و سطلین و
بزرگان خواستن و سلاح ساختن ماز دهم خور با اول
مضموم و بعضی بدون و او خوانند و دوازدهم ماه سردم
بیر با اول مکسور بنک است درین روز دعا کردن و حاجت
خواستن چهاردهم جوشن با اول مضموم پانزدهم نیمه
مهر با اول مکسور و ثانی روزه بنک است درین روز نام
کو دوک نهادن و کو دوک از شیر گرفتن هفدهم روشتا
با اول و ثانی مضموم بنک است درین روز دعا کردن و
بایش کده شدن و دیگر هیچ کار از شاید هجدهم شش

با اول مضوح درین روز باد و سنان محبت داشتن
 و سفر کردن ممنوع است نوزدهم فروردین با اول مضوح
 و ثانی روزه نیک است درین روز نوبزیدن و پوشیدن
 و دیدن ربه و کوفته شدن فرستادن پیغمبر بگرام با اول مضوح
 پست و یکم رام و درین روز شاید سفر کردن و وام دادن
 پست و دویم باد نیک است در این روز سوار اسبان و
 سواران شدن و جامه نوبزیدن و پوشیدن پست و سیم
 و سیدین با اول مضوح درین روز نیک است دعا کردن
 بجهت شر شیطان و از حق فرزند خواستن پست و چهارم
 دن با اول مک و نیک است درین روز فرزند بر پرستان دادن
 و نکاح کردن پست و پنجم اراد با الف مکدوده درین روز

نیک است نوبزیدن و پوشیدن و سفر و نقل کردن رشت
پست و ششم اساذ اول مفتوح میگفت درین روز حجت
خواستن و صدقه دادن پست و هفتم آسمان با الف مده
دیرین و نیک است بفرود شدن و هیچ کار دیگر را
پست و هشتم زامیا و بازای سقوط نیک است دین روز
نهم شستن و درخت نشاندن و عمارت کردن پست و نهم
مار افزیدن نیک است درین روز کجاج کردن و باد و ستان
نشستن سی ام ابرار با اول غسوح و ثانی نیک است
و ام دادن و نوبزیدن و پوشیدن و چون نام ماه با نام
از رورهای ماه مطابق افتد از روز را عید گرفته و جشن برپا
کرده بشادی گذرانند و در نهم الفلوب از امام حق

ناطق جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که در هر ماه از این
 ماهها هفت روز بخشن باشد بسم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم
 و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و حال ازین صواب
 و زود اهل تخم در کمال ضابط است لیکن چون حال
 یکسره ایشان از میان رفته و بیست و چهارم را بر آخر
 یکماه افزایند آنرا از تقاویم استبار نتوان نمود مگر
 زرجات با کسری کور و اخذ مخفی برنج مسطور حساب نموده
 استخراج آن کنند و بعد تبصره دارند نام روزهای پنج
 و زویده این است اوایل اینود با اول مغتوج شبانی
 زده دوم است شود با اول مغتوج شبانی زده و نون
 و واد هر دو مغتوج بسم سفید مرغی را رم دهشت تخم

هشتم در تاریخ ملکی

که از تاریخ جلای و تاریخ محدث نیز گویند در عهد سلطان
جلال الدین ملک شاه ابن الباسمان بجوفی که در
صحبت هشتاد و نه از بزرگان حکمای زمان بودند
حکیم عمر خیام و ابی عبد الرحمن خانی و حکیم عصری
و تاریخ بنام ده اند که نام مایهتک ابن تاریخ بنام مایه
فارسان است اسوات و جبهه مطایفه خوانده اند
و آنچه متبایز و رفع است باس مایه های فارس
بقصیم و این نامها بجلالی یا ملکی مرسوم سازند و
قطع این تاریخ چنانکه صاحب شرع پست باب غیر
نقل نموده است که چون سلطان منور با حکمای

مسطور معاشر بود شایان از مقرر فرمود که رصد می نمایم آن
 پادشاه بنکند که بواسطه آن وصفیات روزگار
 و اوراق لیل و نهار نام آن شهر یارباقی ماند و حکما
 بایک دیگر در این امر عظیم مشورت کرده بعد از قیل و
 قال حجان استانی را شکل داده بسلطان بخش
 نمودند که کمتر زبانی که رصد صورت اتمام پذیرد سی
 سالست و معلوم نیست که عمر ما و فایران کند و روض
 اتمام یافتن آن رصد بجهت حرکات کواکب فلانها
 فاحش بجهت میرسد و لا محاله استیلاج برصد دیگر شود
 و این سبب است که ما ضایع کرد پس صواب آن است
 که چون بسبب استعمال نمودن کپسوله فایسان در این

اوایل سالها مختلف گردد بآنجه سلطان تاریخی وضع کنیم که بر
وقوع طبیعت عالم باشد و حساب دیوانه اسد او نهنهای
آن مضبوط شود چنانچه اصل بجا طبیعت در ممالک که میان
معمور است مثل فارس و خراسان و عراقین و روم و اگر از پرا
وینا و تنوعات و ظهور از بار و حاصل رفته و از آن لحاظ
بنام این هم از و طبیعت و هم از روی حساب مبعده لایق
و چون همیشه اول سال آن در یک موسم باشد بر و زمان تغییر هم
و باین سبب نام نافی ما پیش اید که هر مافی باشد سلطان مستوفی
از قافله باین نوشته که این تاریخ را در تقویم و ریجاست
مناسب و سالهای این تاریخ شصتیست یعنی بود چهار اول اصل
باشد و چنین است که ما بهای ایشان نیز از اول بودن شمس در

از اول برجی دیگر باشد تا شمس حقیقی باشد چنانکه بعضی از منجمان
 چنین اعتقاد میکنند لیکن اکثری تخریجه سهولت ماههای آنرا بر خرا
 شمس اصطلاحی دارند و عدد روزهای هر یک سی می گیرند و آنچه در
 آخر اسفند دارند ماه که آخر ماه است موافق قاعده و قانون می باشد
 و تخریجه که حساب سال که ربع است نیز با هر چهار سال یا پنج سال
 یکبار در جهت کبیسه در آخر ختمه فرزند تا شمس روز شود و چنان
 سال شمس حقیقی در سایه دارانجه که در چهار سال و گاه پنج
 سال افتاده کنند که چون که سال از ربع کمتر است بقسوس
 کبیسه در چهار سال بسته کمتر از یک روز بود و چون این تفاوت
 جمع آید و یک روز شود الهی که در سال چهارم چون یک روز رفته
 کبیسه نتوان افزود پس لا علاج در سال پنجم باید گرفته شود

روز اول فروردین ماه که اول سال در روز نوروز نو بایر شهر ریخته
بود که دینمزدان روز آفتاب در حمل باشد و چون این تعریف بر همه
روزها بودن آفتاب در برج حمل صادق آید فرموده که در حمل انتقال
کرده باشد و نوروز در حال در میان ما متعارف بود این نوروز
بود که منشد است نه نوروز فرس قدم زیرا که چنان که دانسته
بجمله ترک کبیر ایشان اول فروردین است و متعین باشد همچوین
هر مایه بنا بر آنکه شمسی بقی باشد روزی بود که در نصف آسمان
آن روز آفتاب در برجی بود از برج دیگر انتقال کرده باشد و نوروز
اول فروردین و اول دیگر ماهها روزی بود که در آن روز یاد پر
که پیش از آن روز بود آفتاب از برجی به برجی انتقال کرده باشد
اگر چه بعد از آن باشد و این ماهها را چنانکه گذشت از غنیمت و غنای

جلال و ملکی خوانند و بعد از این تاریخ ملکی کیست ملک کسی کند
 بیانش آن است که چون روز اول حمل در آن سال که این تاریخ را
 وضع کردند و آنرا اول سال گرفتند روز هجدهم فروردین
 ماه قدم بوده آن هجده روز را بطریق کسب اخذ نمودند یعنی گفتند که
 چون سابق برین تاریخ در سر آمده بوده و حال سالهای آن
 که منور و کشته ما این هجده روز را که از فروردین بشان گذشته
 بعوض کیسه سالهای گذشته اعتبار میسازیم و امر فرمود که اول
 حمل است به حسب اعتبار اول فروردین بگیریم و از همین
 اسمی ما بها مطابق افتاد پس خان کردند چون آن هجده روز در
 انوقت بطریق کسب اعتبار نمودند مشهور شد که یک سال
 فافهم و از جمله نوارنج تاریخ خطایان است و سال شان میسب

حقیقی باشد و بعد از سال ایشان وسط و لر است و اما ماه سال
فمری حقیقی است و آن از اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی دیگر
پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب واقع شود آن شب را از کما
اول ماه دهند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آن را و اما در
زمان اکثر منجمان اگر اجتماع پیش از نیمه روز بود آن روز را اول
ماه کبیسه ند و اگر بعد از نیمه روز شود روز بعد از تفاوت باشد که
و عربی یک روز یا دو روز بیش نبود و چون میان دو از ده ماه
و شمسی و یک سال شبی که ماه و سال ایشان است ده تفاوت
تفاوت دارد ایشان هر سال یکما یکید گیرند و آن سال نیز
ماه شود و در تقویم در صنفی سبب بجهت معرفت این تاریخ جدید
وضع کنند و جهت کماله و زبانی برین تاریخ است و هر سال را

منسوب بچوانی از حیوانات دانند و در روزی پیش از او را تقابیم
 نام حیوانی که آن سال بدو متعلق است نویسند و احکام آن
 کنند این مختصری بود از آن تاریخ و در کتب موطوله مبسوط است
 و چون مصنف رحمه الله متعرض نشد بود و در تقابیم حیات
 بان بود مختصری ذکر نمود و الله الموفق و در تقویم یعنی ضحیات
 تقویم پنج جدول باریک بر صفحه دست راست پیش از جدول
 تقویم کواکب سبعمه یکشد در علی روزهای مفتحه برشم
 نویسند و در چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ بر جیب
 دست راست در جدول الصلوات کلی را بر آنجا که نوشته
 باشد نویسند این طریقه سابق معمول بوده و اما حال چون ماه
 فرس قدیم در یقین ساعت بملاحظه هفت روز منقول گشت

در خلج درون را بعد از جدول منازل قمر و صنف دست چپ نویسند
 و همچنین نام اول ماههای آن بار خ در جدول توقعات برابر آن
 روز که نوشته شود نویسند این بود معرفت تواریخ مذکوره
 و تواریخ مختصر در آنها بنسب بلکه زماوه از این است چون
 مبدیه و یهودیه و غیر ذلک و نظریه مختصر بهین قد کفا
 نمود و اینها را بعد شرح دیگر در کمال بسط بر این که در نظر
 هست که اگر خدای جل و علی توفیق کرامت فرماید بعد از تمام
 این شرح بر همین متن نویسد در اینجا بفضل خالق اکبر بیان اینها
 خواهد نمود و الله الموفق **فصل پنجم در عدد ستارگان شمس**
 و ترتیب افلاک اینها بداند که بعضی از کواکب را به فلک
 بیدار کنند حکایت رده خوانند و بعضی را ثابت و اگر چه همه

و بعضی

می‌کنند و کواکب ثابت بر فلک ثابت نیست و این ستارگان
 که اینها را اصطلاح سیاره خوانند بدلیل استغراق یافتن
 زحل و آن را بفارسی کموان گویند و مشتری و انرا جیریس
 خوانند و مریخ و انرا بهرام نامند و شمس و انرا آفتاب
 منسمی می‌کنند و زهره و آن را ناما می‌نامند و عطارد
 و آن را ابر شمارند و قمر و ماهش را گویند و بر وجهی از اینها
 بود و انرا اصطلاح ایشان مایه گویند و هر یک از این
 سیاره بر فلکی دیگر است بدلیل اختلاف حرکات ایشان
 چه از یک فلک حرکات مختلف صادر شوند و درین
 این افلاک طوبی و ثبت و این مختص کنی ایشان نشین
 و خضار نموده باجمله بدلیل عمدت کسوف و اختلاف مختصات

و چون در مشهور فلک اقرب بارض را اول خوانند و ربعارت
 نهم میرفت که فلک رطل اقرب بارض باشد و فلک مقرر
 که بعد از این جهت استدارک و کشف دورترین افلاک ازین
 فلک رطل است و زوفاک ترین افلاک برین فلک
 و راست و نشانهای کواکب در تقویم حرف آخر باشد
 از ماضیای عربی ایشان و از این هفت کواکب شمس و قمر را
 برین خوانند شمس را بزرگ و قمر را بزرگ و بزرگ را بزرگ
 پنج باقی یعنی رطل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد را
 خسته میگردانند استقامتی باشد که حرکت بر زوالی است یعنی
 حرکت کردن از اول درجه حمل مثلاً به دوم و از دوم به سیم و
 هکذا و بعبارت دیگر از حمل مثلاً بجانب ثور و دود و از ثور

بجواز و همچنین پس و قوفی که در انوقت چنان بنظر آید که
 ساکن است و هیچ وجه متحرک نیست اگر چه واقع متحرک است
 پس جمعی که حرکت برخلاف توانالی بود پس و قوفی دیگر
 بار باین مقامت روند و بحالت اول عود کنند و ما
 و افق را جزا سفت نمود و علت این اخلاق
 هیئت افلاک این کواکب و وجود فلک تدویر بود که حکایت
 کوچک غیر محیط به کره ارض و فضل حرکت برخلاف توانالی
 آن بر حرکت حاصل بر توانالی و تضییعش لایق این مختصر نیست
 و الله اعلم و ازین کواکب زحل و مشتری و مریخ و زحل
 فو قیت بر شمس علوت دارند و زحل و مشتری را علوین
 مگویند و زهره و عطارد و قمر را بعثت تحت شمس نقلیه گویند

و زهره و عطارد و قمر را بعلت نخه شمس غلبه گویند و زهره
 و عطارد را سفایین خوانند و زحل و مریخ را تحتین نامند
 از جهت آنکه هر کولک که ماضی مانده باشد و نجو است بهر
 و چون نجو است زحل میفرستد مریخ کمتر زحل را نخس اکبر و
 مریخ را نخس اصغر موصوف کنند و زهره و مشتری را
 جفته گویند و چون بدینها ناظر گردد مسعود شود و سعد نهانند
 و مشتری را بجفته زیاده ای اثر سعد اکبر و زهره را بجفته کمی تا سعد
 اصغر معنی سازند و روش این ستارگان مختلف بود چنانکه
 باید و باقی ستارگان را که بر آسمان باشند ثابته خوانند از آنکه
 اوضاعشان با یکدیگر دائم ثابت است و تغیر و تبدل
 بهم نرساند بخلاف سایر باز جفته آنکه قدما می حکما اینها

و چون نجو است زحل
 میفرستد مریخ کمتر
 زحل را نخس اکبر و
 مریخ را نخس اصغر

ساکن میدانست مانند ارکال ایشان ان بوده که حرکت میوه
 از فلک هشتم است تا عهد ابرخس که کواکب عند المنطقه را حرکت
 یافت و در حرکت آنها را تشخیص نتوانست و ادو و بطلیموس
 یقین و تشخیص نمود و چون سابقاً ایشان را ثابت میباشند
 و بالای او فلک نهم باشد که او را فلک الافلاک گویند
 چه بالای همه است و در فلک اطلس خوانند از جنبه شبیه او
 باطلس خالی از نفس چه در وی هیچ کوی نیافته اند و او
 همه فلک را از جهت علاقه نفس او با فلک مابحت نه از
 جهت ظرفیت و مضر و فیه از جنب مشرق بجا نبی مغرب
 حرکت میدهد و آن را حرکت شبازندی خوانند چه شبازندی
 در اکثر افاق بجهت حرکت اوسب و در جوف افلاک کرد

نار است و در جوف آن کره هوا و در جوف آن آتش و خاک و آن



هر دو بمنزله یک کره اند و صورت افلاک و عناصر بحسب سطح
 برین گونه است هر دایره بجای سطحی و میان هر دو دایره بجای
 فکلی یا بعضی و دیگر افلاک یعنی افلاک کیهانی برشته از مغرب
 بشرق حرکت میکنند هر یکی تحت کینی خاص خاکند در فصل نهم
 خواهد آمد فصل **نهم** معرفت بروج و **جبهه** ائمان و بیان آن
 شناختن کواکب در آن از رجعت و آفات و دست قاهره دوز

منطقه فلک هشتم را که همه کواکب بر آن حرکت میکنند یعنی
 بر محاذی آن حرکت نمایند و از وجهش راست کرده اند که
 چون فلک بیکه بر کرده که نفس خود حرکت کند چون نقطه بر آن
 فرض کنند بعد از تمام شدن دوره دایره و چهارم
 کنند و این دایره اگر بر کران کرده که شش باشد آن را
 عظیمه خوانند و منطقه و اگر نه صغیره گویند و چون فلک
 ثابت ب حرکت خود حرکت شود هر نقطه که بر آن فرض شد
 دایره رسم کنند یکی را که عظیمه است منطقه البروج گویند
 چه در میان بروج گذرد چون بگویند و فلک البروج نیز مانند
 مجازا دو نقطه بر دو طرف آن فرض کنند که بعد بر یک آن
 دو نقطه از جانب از دایره برابر باشد از آن دو قطب آن

دایره خوانند و منقطه البروج را بواسطه شش دایره عظیمه که
 مرور بر آن دو قطب نماید دوازده قسم مساوی افلاک کنند
 پس تمام دور فلک بلکه تمام افلاک بواسطه سطوح موهوم این شش
 دایره بدوازده قسم مساوی منقسم شوند و هر بخشی را از آن
 بخشها برجی خوانند و برج در لغت قصر را نامند چون این
 اقسام هر یک نهند مانند قضی میباشند مرکب گوی را برج میگویند
 و هر برج را از آن بروج دوازده گانه بخشی شش گانه چون آن
 مشتمل است بر اکثر کشور رزخ و هر یکی از آن بخشها را درجه
 خوانند و درجه در لغت پایه نریمان است و این اقسام هجبت
 صعود و نزول کوکب ایشان چون آن است درجه گویند و در
 درجه را از آن درجات بهشت بخش کرده اند و چون عدد

درجه

شصت یثرتل بر اگر کثور است بان تقسیم شدن و هر یک از آن
 اقسام و سیفه خوانند و بر وقیقه بشدت ثابته و هر ثابته را
 بشدت ثابته و همچنین چند آنکه خواهند بخش میکنند و از این
 میسر است بلج میفند چون این بروج در فلک هم مفروض اند
 و آن از صور خالی است نام برجهای دوازده گانه از صور موهوم
 کواکب فلک ششم برداشته و آن این است حمل ثور جوزا
 سرطان اسد سنبله میزان عقرب دوس جدی و دلو و حوت
 و نسیانهای ایشان در تقابله و بر سجات چنین باشد حمل
 و موافق ظاهر آن بود که چون برج حمل اول بروج است آن را
 الف رقم کنند و صفر و ثور را با و همچنین تا حوت که
 رقم آن شود لیکن چون در جدول تقابله و نفیوم کواکب که عبارت

بصفحه
 و جبهه

از بعد آن از اول محل چنانکه گذشت به رسم مکن کنند که
علامت برج ویکی درجه ویکی و سیمیه پس اگر رقم حمل القیودی
ناظر موضع کوکب را دایم یک برج زیاده از آنچه بود در
مثلاً اگر کوکب در هفتم درجه و دو دقیقه حمل بودی **این**
کردندی ناظر چنان بفهمید که یک برج و ده درجه و دو دقیقه
قطع نمودم و آن وقت از سر حمل و در شش چه الف علامت
یک برج و یا علامت ده درجه و یا علامت دو دقیقه است
و حال آنکه چنین نیست پس لا علاج حمل صفر رقم کنند
یعنی نوزده یک برج نشود و ثور الف و جوز اب و سرطان
ج و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
جدی ط و دلو و حوت و با و نشان در جات و دقایق نشانی

عدد هر یک باشد مثلاً یک درجه او درجه بس درجه و هجده
 است و فایق و عدد درجات هرگز از بیست و نه نکند و ازین جهت
 که چون سی شود برجی باشد و ششم چنین مرکز عدد و فایق از پنجاه
 نه نکند و از این جهت که چون شصت شود و بیست شود و در صفحات
 تقویم شمس بعد از جدولهای نوازی و ایام جمعات و فصول
 مساوی که وسعت سه رقم داشته باشد جهت موانع کوکب
 همشکانه سیار و در نیم روز هر روزی شمس نویسنده یکی
 رقم برج و یکی درجه و یکی دقیقه و الموضع کوکب باشد بدان
 قدر درجات و فایق که در پنجم و از فور و شبانه شانزده
 و موضع کوکب قبل از نصف النهار بعد از آن بعلم
 تحقیق حاصل از تقویم نشود مگر بحدت مایب و تخمین و در کمال

که یکی از این ارقام مکرر شود و رستم از آنها آورند و بر رقم بعدا
کنند مکرر را اول صفحه و آخر صفحه و روزیکه روز بعد از آن از رقم
بر رقم دیگر شود و این حد باقی است که عظم از همه است
پس ماه چهل و شصت است پس کوکب پنجگانه بر ترتیب فلک
ایشان یعنی بعد از قمر زحل و بعد از مشتری و بعد از مریخ
و بعد از زهره و بعد از عطارد و چون رستم در جود باشد
کوکب روز روز نیاو باشد کوکب مستقیم باشد و هر شش ظاهر است
و چون در نقصان بود راجع باشد **فصل نهم در مقدار رؤس رگهان**
سپتاره و ثابته یک دوره فلک البروج را بدانکه علایم این
فن بر صد و حساب معلوم کرده اند که افق آب و دور و از دره
که سیصد و شصت درجه باشد در سالی شمسی تقی قما

کند و این مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربعی الا قبله می بود و حکام و
 مراد بر روش سناکان و برین فصل حرکت وسطی کو اکب است
 نه حرکت حقیقی بجز از شمس و ثوابت که حرکت حقیقی آنهاست
 زیرا که بر صد و امتحان معین شمس که دورها متناهیست حرکت حقیقی
 هر یک از این کو اکب چون مرکز عالم بیک دراز نیست مگر
 شمس که تفاوت دورهای او بقدر محسوس است بخلاف حرکات
 وسطی این کو اکب که دور و دوات متناهیست هر یک فرار است و چنانکه
 محسوس ندارد پس از این جهت حرکات وسطی آنها را غماز کرده اند
 و حرکات حقیقی گاهی از حرکات وسطی که در اینجا مذکور میشود
 زیاد و گاه ناچیز باشد و شمس حرکت تقویمی برجی یا قریب یا
 از ماههای عربی تمام کند و قید قریب بجهت آن است که بسبب

اختلاف حرکت شمس در بروج ووازده گانه بودن در بروج مختلف
 بود و این اختلاف بکس اوج و حقیض بود چه حرکت او بجنب
 اوج بطی بود و بجانب حقیض سریع پس حرکت او در بروج
 مختلف بود و درین اوقات بمجا سببه نیز چه کورخانی شده
 ملک آفتاب در هر برجی از بروج عی شریدین و صحر است که درین
 جدول ثبت شده رقم اول علامت روز و دوم علامت ساعت

و معروضه قاتل آن کنند و بهای شمس حقیقی قطع نظر از دقائق همین است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

و قدر دوری و تربیت و منت شبانه روز و پستی از روز حرکت
 وسطی نام کند تقریباً و تحقیق از ثبت کمر است و کاه بی برجی
 زیاده از دور روز و کمتر از روز و کاه چون در غایت سرخ بود

دوروز یا کمتر از دوروز چند دقیقه قطع کند و ازین زیاده
 و این اختلاف بجهت اختلاف حرکت وسطی اوست و بر
 و رطل دور برابر حرکت وسطی خود تحقیقا در مدت و سال
 پنجاه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه و یک
 ششمی قطع کند و تقریباً دور برابر ادرسی سال شش قطع کند
 و برجی در دو سال و نیم شش حرکت وسطی طی کند چه چنان
 که عدد حرکت یکدوره است بر دو ازده که عدد برج است
 قسمت کنیم خارج قسمت دو سال و نیم شود و این شخص تقریباً
 چهار حرکت دوره اوست سال تحقیق نیست نبود و قطع نظر از آن
 است سیر او در هر برجی بواسطه اوج و خفیف مخالف رتج
 دیگر است و در هر دو ازده ماه و نیم تقریباً چهار ماه و نیم راجع باشد

و در هشتاد تقریباً مستقیم باشد و شتری و در برابر حرکتی
خود دقیقاً و در بازده سال شش و دو ماه و سیزده روز و بازده
نه دقیقه قطع کند تقریباً در دوازده سال شمس قطع کند و
در یک سال تمام کند آن نیز محض تقریب بود چه حرکت دوره آن
دوازده سال حقیقه نبوده تا آنکه بر جی در سال قطع شود و قطع
از آن حرکت آن در بروج بتوسط اوج و حقیق مختلف باشد
و در هر سیزده ماه چهار ماه و پنج باشد تقریباً و در هر سیزده ماه
مستقیم و پنج دور برابر حرکت وسط خود و نیز در دو
الایکماه و نیم تمام کند و بحسب تقسیمی دوره وسطی و یکسال
دو ماه و پست و یک روز و پست و دو ساعت و پنجاه دقیقه است
بر چهارچون نیز مستقیم و سبک و باشد در یکماه و نیم تقریباً تمام

و گاه چنان شود که در قریب پنجاه روز برجی را قطع کند و حرکت
 تحت بقی آن چون در بروج بغایت مختلفه بود بقاعده
 معین بظن توان نمود و در هر دو سال یک ماه و نیم را
 باشد و در سال الا یک ماه تقریباً مستقیم و زیر حرکت
 وسطی دوری را تحقیقاً در صد سال شمسی تمام کند و هر چقدر
 چون مستقیم و سبک باشد به بیت و نه روز تقریباً تمام کند
 و در هر یک سال یک ماه و نیم تقریباً راجع شود و دو ماه و نیم
 مستقیم و عطار و حوت حکمت وسطی تحقیقی مثل زهره دور
 در صد و سالی تمام کند و هر چقدر چون مستقیم و سبک باشد
 در شانزده روز تمام کند و در هر صد و شانزده روز و نیم روز
 راجع باشد و این جمله بحسب تقریب است نه تحقیق و قبله عرض

دو مرتبه در زمره و عطارد دون از خلق شمسی گفته است
 که تفاوت سرعت و بطوح علویین در بروج اندک باشد
 بخلاف مرتجع و سفلیین چه بودن ایشان در بروج متفاوت
 فاحش بود و اما کوکب ثابته ب حرکت فلک بیستم دور
 در بیست و چهار هزار سال موافق پنج مضاف تمام
 و بر جی دوازده سال تمام کنند زیرا که چون عدد یک
 یک دوره است بر دوازده قسم کنند خارج دوازده
 شود و در جبه در قرب بیست و شش سال تمام کنند
 و موافق بعضی از ارساد در جبه را در صد سال و بر جی در هزار و
 دون در سی و شش هزار قطع کنند و این کوکب را با وجود
 آنکه منحرک ب حرکت مذکور اند ثابته خیمه آن گویند که سابقا

در جبه در هزار سال

در جبه در هزار سال



مذکور شد و باز جمله آن است که حرکت آنها نسبت
 ثابت است و بدانکه خط وسطی در قرخطی باشد که از مرکز
 عالم خارج شد بمرکز مذکور قرار گیرد چنانکه گذشت و در
 خمسة متحرکه خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و از
 خطی که از مرکز معدل المسیر خارج شد بمرکز مذکور اینها که نسبت
 و قوس وسطی قوس بود

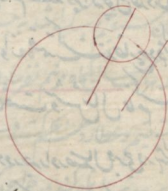
از منطقه البروج

میان اول حمل و موضع

خط وسطی بر توالی

و حرکتی که خط وسطی با حرکت

این قوس را قطع کند حرکت وسطی خوانند این بود بیان آنچه



ضرور بود درین فصل وزیر برای تقصیل مقام و کرامت

فصل دهم در بیان جوزهرین و عرض ماه بلکه آفتاب را مدار می باشد

که عبارت از منطقه فلک خارج مرکز اوست و آن مدار و

میان برجها بگذرد و در سطح دایره منطقه البروج باشد

به حیثیتی که اگر بزرگ شود یا منطقه البروج کوچک گردد

و یا هم متحد شوند پس مجازاً صحیح است که گفته شود

که آن را لغی مدار شمس را منطقه البروج خوانند و ما مدار می دیگر باشد

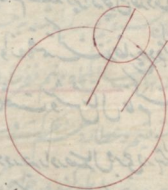
و آن عبارت از منطقه فلک میل اوست چو ستره که در قوس

و تدویر موضوع در حامل و حامل در داخل شش حامل است

و مناطوق این سه فلک جمله در یک سطح اند و در سطح منطقه

بل که سطح آن با مدار اقاب و در موضع مقابل یک دیگر

مذکور شد و باز جمله آن است که حرکت آنها نسبت
 ثابت است و بدانکه خط وسطی در قرخطی باشد که از مرکز
 عالم خارج شد بمرکز مذکور قمر کند و چنانکه گذشت و در
 خمسة مجرّده خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و از
 خطی که از مرکز معدل المسیر خارج شد بمرکز مذکور اینها که نسبت
 و قوس وسطی قوس بود
 از منطقه البروج محو
 میان اول حمل و موضع
 خط وسطی و شمالی
 و حرکتی که خط وسطی با حرکت
 این قوس را قطع کند حرکت وسطی خوانند این بود بیان آنچه



ضرور بود درین فصل وزیر برای تقصیل مقام و کرامت

فصل دهم در بیان جوزهرین و عرض ماه بلکه آفتاب را مدار می باشد

که عبارت از منطقه فلک خارج مرکز اوست و آن مدار دارد

میان برجها بگذرد و در سطح دایره منطقه البروج باشد

به حیثیتی که اگر بزرگ شود یا منطقه البروج کوچک گردد

و یا هم متحد شوند پس مجازاً صحیح است که گفته شود

که آن را یعنی مدار شمس را منطقه البروج خوانند و ما مدار می گوئیم

و آن عبارت از منطقه فلک میل اوست چو ستره که در قوس

و تدویر موضوع در حامل و حامل در داخل ثقی حامل است

و مناطوق این سه فلک جمله در یک سطح اند و در سطح منطقه

بل که سطح آن باید از اقاب در دو موضع مقابل یکدیگر

نقاط کستند و این دو نقطه تقاطع را جویزهرین و عقیدین ^{میگویند}
 پس در میان این دو مدار دو شکل از دو طرف منطقه ^{موجود}
 پیدا می آید که آنرا شبیه به دو ارشد یا کرده اند و این دو عقده را
 جویزهرین جهت آن گویند که جویزهرین چنانکه بعضی گفته اند
 معرب جوز کره است و این دو نقطه نیز دو کرد اند یا بجبهه آنکه
 چنانکه بعضی دیگر گویند که معرب کوی زهرین است چون
 ما بین آنکه از این شبیه باشد یا شش بود و نقطه مذکور غیر از
 سر و دم آن شود و سر و دم ارشد یا دو کوی زهر باشد
 پس لامحال که یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود از
 سطح مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب از سطح مدار
 آفتاب آن عقده را که چون مرکز ماه بواسطه حرکت خاصه

خود از آن نقطه بگذرد و از منطقه البروج شمالی شود یعنی بجانب شمالی
 منطقه البروج شود و رأس خوانند آن عقده دیگر را که چون مرکز
 آن بگذرد و نسبت بمقطعه البروج جنوبی شود و ذنب خوانند
 و تسمیه این دو نقطه بر رأس و ذنب از وجه دوم که در تسمیه
 جوهرین گفته شد واضح شود و چون در میان مردم در
 السنه و افواه مشهور است که سعادت در سر و مراتب عقده
 سعادت در اوست یعنی از مجاسد و با و گو که ب سعادت کند
 این مناسبت را سخنند پس لامحاله آن دیگر ذنب خواهد بود
 و رأس و ذنب اختصاص بقسم ندارد بلکه هر یک از کوکب
 خسته متجه را نیز رأس و ذنبی جداگانه باشد چه در هیچکدام
 سطح منطقه البروج نیست بلکه مثل ماه و مدار هر یک اینها بمقطعه

در ذنب

تقاطع کند بر دو نقطه که یکی از اینها را راس خوانند و دیگری را
 ذنب لیکن چون در تقاویم بخیر از راس و ذنب قمر اس و ذنب
 کوکب دیگر را بنام ورنه مصنف رحمه الله اخصاصه برین
 ماه و ذنب قمر نموده و مقدار دوری ماه را و همچنین
 دوری ستارگان از مدار آفتاب عرض ماه با عرض کوکب
 خوانند و غایتش یعنی غایت عرض قمر را پنج درجه باشد
 و مرز حل راده درجه و نیم و مشتری را یک درجه و نیم و مریخ را
 یک درجه و هشت و سیف و زهره راده و قیقه و عطارد
 چهل و پنج و قیقه و تقویم ماه و دیگر کوکب یعنی فوسه از منطقه
 البروج که محصور باشد میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی کما
 طول ماه خوانند اگر تقویم ماه باشد و اگر مقصود دیگر کوکب باشد

طول ماه کوکب

طول همان کوکب در اُس ذنب ماهر که ب حرکت فلک جوزهر
 قمر حرکت میکند بعکس اُس و ذنب دیگر کوکب که ب حرکت
 شمس حرکت میکنند سبب معکوس باشد یعنی از مشرق به مغرب
 مانند کوکب راجع حرکت کند و این فلک که جوزهرین حرکت
 او متحرک کند دوری در نوزده سال شمسی تقریباً تمام کند و در هر
 نوزده ماه برجی قطع کند و در هر شش ماه از ذری تحقیق سه دقیقه
 و ده ثانیه و سی و هفت ثانیه حرکت نماید و در تقویم سیم
 و تقاویم نام موضع فسر را بعد از جدول تقویم عطار دو و
 جدول نصف النهار نوبت نیم روز آن پاورده سیم رقم
 رقم اول برج و سیم و دهم در جدول سیم دقیقه و موضع و سیم
 در تقاویم و سیم نهند چه بعد از معرفت موضع اُس موضع

و برج هفتم باشد از آن برج که عقده راس در آن است بهمان
 درجه دقیقه که راس بود در بعضی از تقاویم موضع راس
 از خمسة متحرکه را در اول بر ماه جلالی بر سر جدول تقویم مانا گویند
 در صفحه دست راست است بدور صفحه دست چپ در جدول
 کوچک بیاورند به چهار قسم که رقم آخرین ثابت باشد و چون
 حرکت این دین اینها بواسطه حرکت فلک مثل ثانی است که
 با حرکت فلک ثابت موافق است پس حرکت جزو برین اینها
 در مدت یک سال به بقعه بنرسد و از این جهت باشد که ثبت
 ثابته واجب شود و هم چنین در اول بر ماه و دن از هر روز
 میهند بود بخلاف جزو برین قسم و موضع دین است
 معرفت راس مشخص میشود بهمان نحو که در قیود و کلام

که عرض ماه و سیچین عرض و مگر که اکب در جدول جدا گانه در
پهلوی جدول تقویم ماه و پهلوی جدول تقویم کوکبی که خواهند
عرض آن بدینند پیاورند در دو سطر یکی درجه و یکی دقیقه
و گاه باشد که بنویشتن عرض یکماه اکتفا کنند و عرض باقی را
بیاورند و گاه باشد که عرض سیچین را بیاورند و عرض
مقدور ربعی از دور قسم که بعد از آن بود تا غایت عرض شمال
صاعد را بدو اما شمالی جنبه آنکه در شمال منقطه البروج است
و اما صاعد بواسطه آنکه روز بروز سمت الرأس نزدیک شود
و اما زاویه علت آنکه روز بروز عرض دتر را بدو باشد و این در
اکثر آفاق شمالی است که مدار ماه از سمت الرأس پنج شمال
نکند و در آن رید از نقطه سمت الرأس تا غایت عرض شمال

و برج هشتم باشد از آن برج که عقده راس دوران است بهمان
 درجه دقیقه که راس بود در بعضی از تقاویم موضع راس
 از خمسة متحرکه را در اول بر ماه جلای بر سر جدول تقویم مانا کوب
 در صفحه دست راست بدور صفحه دست چپ در جدول
 کوچکت بیاورند به چهار قسم که رقم آخرین ثابت باشد چون
 حرکت این دین اینها بواسطه حرکت فلک مثل ثانی است که
 با حرکت فلک ثابت موافق است پس حرکت جزو برین اینها
 در مدت یک سال بدقیقه بنماید و از این جهت باشد که ثبت
 ثابته واجب شود و هم چنین در اول بر ماه دون از هر روز
 مینویسد بخلاف جزو برین قسم و موضع دین اینها
 معرفت راس مشخص میشود بهمان نحو که در جدول مذکور باشد

که عرض ماه و سیچین عرض و مگر که اکب در جدول جدا گانه در
پهلوی جدول تقویم ماه و پهلوی جدول تقویم کوکبی که خوانند
عرض آن بدینند پاورند در دو سطری یکی درجه و یکی دقیقه
و گاه باشد که بنویشتن عرض یکماه اکتفا کنند و عرض باقی را
بیاورند و گاه باشد که عرض سیچین را بیاورند و عرض
مقدور ربعی از دور قسم که بعد از آن بود تا غایت عرض شمال
صاعد را بدو اما شمالی جنبه آنکه در شمال منقطه البروج است
و اما صاعد بواسطه آنکه روز بروز سمت الرأس نزدیک شود
و اما زاویه علت آنکه روز بروز عرض دتر از اید باشد و این در
اکثر آفاق شمالی است که مدار ماه از سمت الرأس پنج شمال
نکند و در آن رید از نقطه سمت الرأس تا غایت عرض شمال

با بطراز باشد چنانکه در جمیع افاق جنوبی نیز عرض هم چنین باشد
 چنانکه بر صاحب قطانت مخفی نخواهد بود و در ربع دیگر که بعد از آن
 باشد یعنی از غایت عرض گذشته و فرود بعضی ذنب دارد
 تا رسیدن به ذنب شمالی با بطراز و فصل بود چنانکه در شمال ^{جست} منطقه
 و عرض آن روز بر فرد در نقصان و از سمت الراس دور شود
 و این حکم نیز در اکثر معون شمالیست و اگر در راه از سمت الراس
 بجانب شمال گذرد عرض از غایت بعد از آن نقطه سمت الراس
 درین ربع شمالی صاعداً فصل باشد چنانکه در جمیع افاق
 جنوبی نیز هم چنین بود و در ربع سیم که از ذنب گذشته باشد
 و بجانب غایت عرض جنوبی دارد با بطراز باشد چنانکه درین
 ربع در جانب جنوبی از منطقه البروج است و فرود عرض درین

باشد و ارتفاع در جانب نقصان و این حکم در جميع نقاط است
 که در جانب شمال منطقه البروج است عرض در این ربع از
 عقده و جنوب تا نقطه سمت الی اس تا غایت عرض جنوبی
 صاعده نید باشد که اینجی و در ربع چهارم که بعد از آن بود
 و قمر از غایت عرض جنوبی گذشته روی برین طرف
 تا رسیدن برین جنوبی صاعده ناقص بود اما جنوبی بجهت
 آنکه در جنوب منطقه البروج است و اما صاعده جبهه آنکه در روز
 ارتفاعش افزوده شود و اما ناقص جبهه آنکه در روز
 از مدار افتاب و نقصان بود و این حکم نیز در جميع نقاط
 شمال منطقه البروج است و اما در افتاب جنوبی منطقه البروج
 عرض درین ربع از غایت عرض یا از نقطه سمت الی اس

تا عقد را بر اس جوی با اطنافض بود فقط و چون کوکبی
از این دو عقد رسد او را عرض نبود و صورت مدارین
و تقاطع اینها با چهار ربع برین شکل است و عرض غلظت خون
نمود پزیاوه و نقصان و اما در سفلیین تقصیری است که در

اکثری از کتب نیست

در رسان امل فن مذکور

در این مختصر غیر قابل

و عنده متحرره را هم چنانچه

کفایت عرض باشد و باشد که در بعضی ثبوتها چنانکه

مذکور شد هر کوکبی در پهلوی جدول تقویم او بیاورند و

افق را عرض نبود جنبه آنکه عرض دوری ستارگان بود

را ده آفتاب که در سطح منطقه البروجست و آفتاب این را خود

هرگز دور نشود و نشانه‌های شمالی و جنوبی و صاعد و باطل

از حرف اول این کلمات گیرند پس علامت شمالی

و جنوبی ج و صا ص د ص و با با ط ه باشد و نشان زیاد

و ناقص از د و حرف آخر این دو کلمه گیرند و اقسامی است

که در جدول زیر یک کشته و نویسنده است چنانکه

ظاهر است **فصل یازدهم در ساعات و ارتفاعات شامی**

بدانکه علمای این فن هر یک شبانروز را تعریفات نموده‌اند

و هر یک ایرادات کرده اند و ما در اینجا بتعریفی که مختصر و دیگر

نموده اند اکتفا کنیم و متعرض تعریفات دیگر و ایرادات

تعریف و تعریف دیگران نشویم و گوئیم که شبانروز زمانی است

که واقع باشد میان مفارقت شمس از افق در بین طلوع و غروب
 یا مفارقت وی از نصف النهار تحت الارض با فوق و اللز
 و میان عود او با بنجا بعد از یک دوره نام حرکت اولی
 بر نسبت و چهار قسم مساوی بحسب درهم قسمت کنند
 قسمی را از این اقسام ساعتی خوانند و چون فلک آن حرکت
 که یک صد و شصت درجه بود بیش از روز و شب
 تمام کنند پس هر یک ساعت بازمان طلوع یا پرده درجه
 از آن درجه است مساوی باشد تقریباً و زمان هر ساعت
 شصت قسم مساوی کرده اند و هر قسم را دقیقه خوانند
 پس هر یک درجه فلکی با چهار و سی و شش ساعتی طلوع نماید
 و همچنین هر دقیقه را به شصت قسمت کرده هر یک را

ثانیة خوانند بر ثانیه رشتت ثالثه و بر ثالثه رشتت رابعه
و بکذا تا آنقدر که حاجت افروخته کنند و کما باشد
تقسیم باز می هر روزی ساعات و دقائق از روز درجه اول که
در صفحه یمنی در خروج جدول بنهند و در بعضی از تقاویم بارگاه
ساعات و دقائق نمروزان روز را بیاورند و چون آن
مضا عطف از آن زمان بکروز حاصل شود و چون مقدار آن
یک روز از بیت و چهار ساعت که زمانی مجموع شبانه روز است
نقصان کنند باقی ساعات و دقائق بماند و در اکثر مجموع
از وقت تحويل اقاب جدی که آنرا نقطه انقلاب شوشی خوانند
تا وقت تحويل اقاب لیسرطان که آنرا نقطه انقلاب صیفی گویند
افزایند و در نیمه دیگر یعنی از وقت تحويل اقاب لیسرطان تا وقت

تحول شمس بجدی کاہد و شب نیز اگر معمول و بکسر باشد
 از اول تحول آفتاب بجدی موصول و بسرطان کاہد
 بنمہ دیگر افزاید پس در ازترین روزهای سال و کوتاه ترین شبها
 وقت تحول آفتاب بسرطان باشد و کوتاه ترین روزها و در ازترین شبها
 وقت تحول آفتاب بجدی باشد و چون نقطہ اول حمل و نقطہ اول
 میزان کہ اینها نقطہ اعتدالین نامند در میان او دو نقطہ اعتدال
 واقع شده اند پس بوقت تحول آفتاب حمل و میزان روز و شب
 یکسان باشد چنانکہ نزد متفکر واضح است این حکم افاق مایلہ سما
 بود و اما در خط استواء آن بلادی باشد کہ معین النہا کہ منطبقہ
 فلک اعظم است بر سمت الشمس شان کہ ششہ باشد پس در روز و شب
 مساوی بود و بعد در محوسر میان شب و روز اختلاف بدینا

و فصول سال شان هشت باشد و دو بهار و دو در و دو

خريف و دو تابستان و اما در عرض سبعين يعني بلدي که یک

معدل النهار بر سمت الرأس آن بلد و در قطب است

انقدم آن بلد بگذرد و دوران فلک و کواکب در اینجا بطریق

اسیما باشد در اینجا پیوسته شب قریب به شش ماه باشد

و روز نزدیک به شش ماه و اما در آفاق مایل جنوبی یعنی بلادی که

معدل النهار از سمت الرأس شان بجانب شمال میل کرده باشد

بعکس آفاق مایل شمالی روز از وقت تحویل قیاب مایل در طاق

که نقطه انقلاب شتوی ایشان باشد تا بوقت حلول مایل جدی که

نقطه انقلاب صیفی ایشان بود پیوسته افزاید و شب کاهد و در نیمه

دیگر بعکس این باشد پس در از ترن روزها و کوناة برین شش ماه ایشان

شب و روز

اول جمعی بود و کوتاه ترین روزها و درازترین شبهای اینها اول ^{نوروز} ^{نوروز}
 و در اول حمل ^{نوروز} ^{نوروز} بطنی آفاق پابله شمال شب و روز برابر
 باشد و این ساعات را ساعات سنوی خوانند چه مقادیر آن
 از ساعات تمام مساویست و از آن ساعات معده نیکو بند ^{نوروز} ^{نوروز}
 و اصل لغت یعنی تسویه است و چون هر روزی در شبی را جدا
 خواه آن روزها با طول روزها و شب افصل شبها با انعکاس
 بدو ازده پسم مساوی قیمت کند چنانکه شب و روز همانست
 چهار ساعت باشد لیکن مقادیر آن غیر مساوی باشد
 چه گاه مقدار ساعات روز از شب باده باشد چنانکه طول آن ^{نوروز} ^{نوروز}
 این ماه انعکاس پس مقدار ساعات شب و روز برین تقدیر شبهای
 نباشد مگر در زمان وصول شمس یکی از اعدالین و لیکن حدود ^{نوروز} ^{نوروز}

روز و شب و نماز برابر باشد که آن دوازده باشد و آن ساعات را ساعات
 زمانی و معوج خوانند اما زمانی از جهت آنکه بیای آن بر ساعت
 مقدار زمان روز و شب هر یک جدا جدا بود و اما معوج خدای آنکه
 مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب بر یک نیست
 بلکه اکثر در کمال اختلاف میباشد و همچنین مقدار ساعات این روزها
 روز دیگر و این شب باشد دیگر مقدار هر ساعتی از این ساعات معوج
 بحسب درازی و کوتاهی شب و روز می فراید و می گاهد چه چون
 اطول روزها را بدوازده قسم کنند مقدار هر قسمی در کمال درازی
 و چون اقصر روزها را بدوازده قسمت نمایند مقدار هر ساعتی در شبها
 کوتاهی بود و در قسم شبها و فایده این ساعات آن است که
 چون هم روزی را بگویند متعلق داشته اند و همچنین هر ساعتی از آن

روز و شب
 معوج

فایده ساعات
 معوج

روزها و هر ساعتی از شبهای آن روزها را یکو یکی داده اند و این شیخ عا
 مستوی است نیاید پس روزها و شبها را با ساعات معوج مقسمند
 تا از منبسط گردد و اما ارتفاع آفتاب و دیگر کواکب یکم جمیع نقاط
 مفروضه در فلک مقدار بعد از او بود یعنی فاصله فوسی از دایره ارتفاع
 که میان آفتاب با نقطه مفروضه از فلک و سطح دایره افق و ^{نقطه}
 و سطح دایره افق سطحی بود مستوی که محیطش ^{نقطه} او را یک نقطه
 که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده آن آسمان جدا کند
 این کلام از منصفه بر وجه تقریب نفهم نیست و ^{نقص}
 بر این وجه است که افق بر سه قسم بود مستوی و افق خمی و ^{نقطه}
 که گاه نیز خمی بر او اطلاق کنند و افق خمی دایره عظیم بود
 که یک نقطه سمت الرأس بود و دیگر نقطه سمت ^{الارض}

وسط این دایره همع الافلاک کلی را با مختصر ربعی می بینیم صحیح
کند که نمی فوق الافق باشد و نمی تحت الافق و این دایره
طلوع و غروب و ارتفاع و انحراف کوکب است بسیار
نه دایره افق حتی چنانکه از ظاهر عبارت مصرع واضح می شود
و افق حتی دایره صغیره باشد که مماس سطح الارض شود
و آن موازی دایره افق حتی است یعنی باشد و آن دایره فلک
و سایر مختصات را بدو نیم مختلف سازد چنانکه واضح است
و افق تربیت دایره است که خط مجرب آن مرتفع شود از
توهم دوران خطی که خارج شود از بصره و سطح الارض
مماس نموده بفلاک اعلیٰ منتهی گردد و این دایره گاه عظیمه
بود و آن وقت است که طرف خط شعاعی را افق حتی بانفوق

بخت آن فوق افق یعنی بحسب طول و قصر قامت حاضر
 واقع شود و دیگر دایره ارتفاع دایره عظیمه بود
 که بنقطه سمت الراس و سمت القدم که در قطب امت
 و بنقطه مفروضه خواه مرکز کوب باشد یا غیر آن کز د
 و اقصر قوسی که از این دایره میان نقطه مفروضه و دایره
 افق حقیقی افتد از ارتفاع آن نقطه خوانند
 اگر فوق الافق باشد و الا قوس الخط طاق نقطه باشد
 پس ارتفاع هر کوب با هر نقطه قوسی است از دایره
 ارتفاع که میان آن نقطه و دایره افق افتد فوق الافق
 بشرطیکه انحراف آن قوس نبوده باشد و آن مقدار از آن
 قوس درجات و دقائق بود و غایت غایت ارتفاع

نصف النهار
دایره

شمس و یحیی پس غایت دیگر کواکب و نقاط که حرکت بومی
محرک اند قافیم بوقت رسیدن بر ایاره نصف النهار
و دایره نصف النهار دایره عظمه است که بدو قطب
و بدو قطب اتق مکنزد و دایره معدل النهار بود وسطه این دایره
و دایره اتق بچهار قسم مساوی قسمت شود و فوقانی
و دو تحتانی و غایت ارتفاع آفتاب در هر روز
در جدول جداگانه در تفاوتی نامشبه بدو روز یکم درجه
و یکی و سیمیه و پنج ارتفاع از نو درجه زیاد و نشود و آخرت
آنکه خیال کنی که در دوره فلک را بر صد و شصت
درجه قسمت نموده اند پس چون کواکب مثلاً از اتق طالع
شود خطه بلخه را ارتفاعش افزاید تا وقتی که بدایره نصف النهار

بگذرد و بجانب افق غربی نزدیک شود ارتفاع نقصان
 یا برعکس نماید شود و اگر در وقت رسیدن نصف النهار
 بر نقطه سمت الرأس واقع شود چون دوری آن نقطه از افق
 نود و درجه باشد در آنوقت ارتفاع آن کوکب نود
 و درجه بود و چون از آن نقطه دور باشد یعنی نزدیک
 نود و درجه ناقص خواهد بود و کما لا يخفى **فصل دوازدهم در نظر**
و مناظره کوکب بعضی به بعضی نظر آن است که دو کوکب
 کوکب سیاره متحد الموضع باشد یا در میانه ایشان
 مقدار دو برج یا سه برج یا چهار برج یا شش برج یا
 بود پس اگر آن دو کوکب از کوکب سبعة سیاره دیگر
 برج و یک درجه و یک دقیقه معینند چنانکه ایشان از آموختن

بنمود بافوس التقویم ایشان بیک مقدار باشد از اقران
و مقارنه خوانند و وجه نسیمه ظاهر است پس اگر
این حال میان افق و ما باشد از اجتماع کسبه
و اگر دو خط وسطی ایشان در یک موضع جمع آید چنانکه
انتظار افوس وسط بنمود بافوس وسط ایشان بیک مقدار
باشد چنانکه گذشت از اجتماع وسطی خوانند و اگر این
حال میان افق و کواکب متخذه بنی زحل شته می شود
وزر و عطارد باشد آن را اطلاق آن کواکب خوانند
چه مثل آن است که این کواکب از نور شمس محرق شوند
و چون در جود سیقه و کواکب در دو برج که یکی از آن دو برج
بسم دیگر برج باشد منافی شود بعبادت دیگر و برین

دو کوکب شصت درجه فاصله شود که سده دور فلک است
 آن را سده سی آن دو کوکب خوانند از جهت آنکه آن دو کوکب
 سده دور فلک باشد اگر یکی چهارم دیگر برج شود
 یعنی در میان ایشان ربع دور فلک یعنی نود و درجه
 فاصله شوند را تریع خوانند و اگر یکی از آن دو برج که
 دو کوکب را دست پنجم دیگر برج باشد از آن است که
 چه در میان ایشان ثلث دور فلک یعنی یکصد و بیست و درجه
 فاصله شده است و اگر یکی از آن دو برج هفتم دیگر برج
 یعنی سی درجه در میان فاصله باشد ششم یعنی پنج برج
 در میان باشد یا ششم که باز در میان پنج برج باشد یا
 دوازدهم که نزدیک برج فاصله باشد پنج نظر که او را پنجمین

نموده باشند نباشد و از انچه روشن شود که هر دو کوکب ادر
یک دوره اگر هیچک راجع نشوند در تمام دوره یقیم
باشد فلفظ دوتندیس و دو تبریع و دو تثلیث باشد
هر یک از دو جانب و یک مقابل و یک مقارنه بیش نبود
و مقارنه ثانی مبداء نظرات بعد باشند پس جمله هشت نظر
بود و رأس و ذنب را از نظرات مذکوره نظری که اعتبار
کرده باشد با کوکب خیر مقارنه نبود و انرا با سطلح منجمین
محاسبه خوانند و زهره و عطارد را با اقاب جزا حراق
نبود بجهت آنکه مرکز دایره ایشان پوسته سمت مرکز بود
و از مرکز شمس دور نشود پس غایت بعید آن شمس
بقدر نصف قطر دایره ایشان بود و نصف قطر دایره ایشان

بود و نصف قطر مذکور هر سه با چهل و هفت درجه و
 عطار در باب بیست و هفت درجه بود پس غیر از احراق این
 نظری دیگر با شمس ممکن نبود چه بعد از نظر مقارنه
 نظر تسدیس که اقل انظار بود هشت درجه باشد یا ^{تک} یک
 یا سایر که او اکب جمع نظرات مذکوره تفاق افتد و ایشان
 بایک دیگر الاقران و تسدیس نباشد از جهت آنکه این دو کوکب
 چنانکه گفتیم از افتاب بسیار دور نشوند مانند دیگر کوکب
 زیرا پیش از چهل و هفت درجه و عطار پیش از بیست
 و هفت درجه از افتاب دور نشوند و در دو جنب ^{این} پس
 دو کوکب پیش از هفتاد و چهار درجه بعد حاصل نشود
 و آن تجد تریع که نظر بعد از تسدیس است نرسد و بعد ^{حصول}

غایت بعد از نظرفین شمس باز یکدیگر نزدیک شوند تا
قرآن کنند و در روشنند و باز قد کنند و بعد از آن باز
همشاد و چهار درجه بعد پدید آید باز نزدیک شوند و هكذا
و چون کوکی منوجه باشد یکی از این نظرها که مذکور شد گویند
که فلان کوکب بفلان کوکب بفلان نظر متصل است
و چون اتصال تمام شود و از آن بگذرد گویند منصرف است
و حد اتصال و انصراف بعد از این است و الله و در بیان
اجرام کوکب بسیار خواهیم نمود و نظرهای کوکب شش گانه
خبر ما را بر حاشیه تقویم در جدولی عرض نویسد
جانب دست راست برابر روزی با هر شی که آن نظر
در وی اتفاق افتد رقم اول قسم نظر و ثانی و ثالث رقم

این دو کوکب که نظر میان ایشان بود اول قسم کوکب تحتانی
 دوم کوکب رقم فوقانی و رابع رقم روزیاست و حساب
 سادس رقم ساعت و دقیقه آنان روز یا از آن شب
 از اوقات کلی خوانند و اما نظرهای ماه را با این
 چنانکه باید بجهت کثرت نظر یا در صفحه دست چپ در
 جدول هر کوکبی که با او نظر واقع شود نظر چهار رقم بنویسند
 اول رقم نظر دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه چهارم
 رقم روز یا شب و در انجام از شب شب اینده باشد
 شب گذشته و نام ماههای این چهار تاریخ یعنی عربی
 و رومی و جلالی و فرسی بعبادت قدما کما تر فالعبان
 لا تخلو و بکثیر از روزها که در آن تاریخ مشهور بود و هم در آنجا

یعنی در جدول الصّلات کلی نویسند و اما حال چنانکه
 سابقاً یاد کردیم ماهی که تاریخ فرس را در صفحه ثبت
 نویسند و جدول عرضی در آخر صفحه میری وضع کنند
 و اول ماههای فرس را با روزهای مشهور از تواریخ در آن جدول
 نویسند و آن جدول را بنویسند و در اکثر
 کتب این فن روزهای فرس را مذکور و وجه نموده اند
 پس بنده کتب بیان آنها پند دخت و شاید اگر خدا خواهد
 محتاج الیه آن برویجه اختصار در خاتمه ایراد شود و نحو
 ستارگان از برجی بر برجی و همچنین عکس کو اکترا
 هم آنجا که جدول الصّلات کلی باشد ثبت کنند این بود
 بیان نظرات اما تا نظر بر دو گونه بود یکی آنکه میان دو

بنویسند

از کواکب بینه سیاره که هر دو در دو موضع باشند از دو جنب
 که نقطه انقلاب بنفی است و سرحدی که نقطه انقلاب بنفی است
 چنانکه بعد هر دو کواکب از نقطه سر سرطان و سرحدی مساوی
 بود بحسب درجات و دقائق مثلاً یکی از آن دو کواکب در ^{درجه}
 ثور و دیگری در ده درجه سدما شد که بعد یکت از سر سرطان
 یک برج و ده درجه بود و از سرحدی چهار برج و بیست و یک درجه
 یکی بر توالی برج و دیگری بر خلاف توالی و این نوع تناظر را
 یومی و تناظر زمانی گویند بجهت آنکه زمان یوم و لیل هر یک از آن
 دو نقطه بحسب بودن شمس در آن نقطه بازمان یوم و لیل
 نقطه دیگر بحسب بودن شمس در آن نقطه مساوی باشد و در حکم
 و نوع تناظر آن بود که میان دو کواکب از کواکب بینه باشد که از دو کواکب

در دو موضع از فلک بودند که در طالع متساوی باشند
 بلکه مطالع عبارت است از قوسی از معدل النهار که باقی
 از منطقه البروج طلوع نماید و آن قوس از منطقه البروج را
 که با معدل طالع شود طالع خوانند و چون در مطالع
 معدل النهار که منطقه فلک اعظم است و دایره منطقه
 که منطقه فلک ثوابت است با هم تقاطع اند منطقه البروج
 بحکمت جبری معدل النهار متحرک و چنانچه مبرهن شد
 اگر چه در نزد تجرید صحت التجمل به بیست چون دو دایره
 احدهما بحرکت دیگری متحرک باشد هر آنکه اجزای متحرک
 جبراً با اجزای متحرک خستیار غالباً مختلف المقدار
 در طلوع و غروب بودند و همچنین اجزای متحرک جبراً

بایکدیگر در طلوع و غروب متفاوت باشند مگر در موضع
 که بعد از آنها از محل نقاط مساوی بود پس قسبی ^{منطقه}
 البروج که بحکمت معدل متحرک باشند متفاوت ^{المطالع}
 باشند مگر در وقت مساوی المقدار و البعد از دو
 نقطه اعتدال و چون دو کوکب در دو موضع باشند
 که مطالع آن دو موضع مساوی باشند بود آنرا جهت
 مساوی مطالع آن دو موضع تاظر مطالع خوانند
 و آن دو موضع که مطالع آن مساوی بود و نقطه
 باشد از دو جنب سر حمل که نقطه اعتدال ^{سعی} است
 و سر میزان که نقطه اعتدال غربی است که بعد ^{نقطه} رود
 از دو موضع آن بود کوکب از نقطه های سر حمل و سر میزان

مساوی بود مثلاً یکی در بیت درجه حمل باشد و دیگری
 در ده درجه حوت بود که بعدشان از نقطه سر حمل بیت
 درجه باشد یکی بر نوالی و دیگری ر خلاف نوالی و از
 پنج برج دوه درجه بود و این مناظر را تناظر مطلع خوانند
 چه مطلع موضع ایشان مساوی بود و تناظر در اسم
 بر هر دو نوع در همان اتصالات کلی نویسد و باشد
 که کوکبی از این کوکب سیمه بگوئی از آنها متصل شود
 بر سیل نظریاتناظر و پیش از تمامی اتصال که نظر
 و تناظر بود آن اتصال باطل شود و ضعیف نظریاتناظر در آن
 نشود و آن باطل شدن گاه بسبب جمع یا تطوع
 کوکبی از آن دو کوکب که ناظر به تناظر باشد بود

نقطه بر نوالی



چنانکه گوئی مُستقیم و سریع السیر باشد و با گوئی که
 اتصال بهم رساند و بعد از اتصال قبل از حقیقت نظر
 و تناظر بطنی را جامع کرد پس مقصود حاصل نشود که اگر
 آن بطوع یا جبر نبودی هرگز آن نظر و تناظر حاصل
 شدی و کاد لبیب سرخه با استفانت سیر گوئی که
 اتصال با او بود میباشد چنانکه گوئی در حین جبر یا بطوع
 متصل بگوئی کرد و قبل از نظر و تناظر مُستقیم با
 سریع کرد پس این نظر و تناظر حاصل نشود که اگر
 مُستقیم با سریع نمیشد البته آن نظر و تناظر حاصل
 میشد و آن باطل شدن لبیب علما رض منکوره را
 انتکاث آن نظر با تناظر گویند مثل آنکه گویند انتکاث

سیدی فلان کوکب فلان کوکب یا انکاش ساظر جو
فلان کوکب و فلان کوکب و ساپج کوکب یا نیرین انکاش
اتفاق یافتد اما بقمر از حبه الکه هیچ کوکب متصل
و چون قمر متصل شود یکی از آنها به حال که باشد
بجمله سرعت سیر و عدم رجعت او آن اتصال تمام
شود و اما با افتاب بجمله الکه چون کوکب علوی یعنی
رض و مشتری و مریخ از افتاب البطاء اند
با افتاب نیز اتصال بهم ندارند و چون افتاب
متصل شود نظر رجعت و دور آمدن استقامت سر حال
که باشد آن نظر اتفاق افتد و اما سفلیتین یعنی زهره و عطارد
و نسبت به شمس بجمله الکه چنانکه گذشت از افتاب

بخرا حراق بیش نبود و در آوایشان در وسط حقیقت
 و استقامت باشد پس چون متصل بنظر احراق شوند
 چون در وسط رجعت و استقامت ایشان است لایحه
 آن احراق واقع شود کما لا یخفى و استکاث لغت
 بمغنی عمد شکستن و ناب ریسمان کشیدن است
 و چون این نظرون ظاهر است شود یا لکه از ناب اول که
 کوکب متوجه آن بوده باشد و این حالت را استکاث
 خوانند و علامتهای نظرها و آنچه بدان تعلق دارد از
 مجاسده و تحویل و تناظر و استکاث و عکس و یوم ییل
 بدین گونه باشد مقارنه و قران هائیس س زیح
 ع مقابله و استیقال اجتماع ع احراق قهر مجاسده

سید و تحویل مل عکس عکس شاطر نظر استکام کثا شهنار اول
ل و محصل آنکه خوف اخرافت کنیم مگر آنکه اسباب

وف

واقع شود که حرف قیل از او را وصل بیا و نمایند **فصل ۱۳**

در بیان اجزای قمر یعنی نظرات خود بیکر کو اکیب و دیگر احوال

مثل انتقالات او از برجی برجی و طریقه نیر و نظر محقق

و مجاسده بارس و ذنب و امثال اینها بد آنکه چون

اختیارات آنیم و اوقات و احکام از منوط است

بدانستن حولات کو اکیب و الصالات و انصافات

نظر نای ایشان بیکدیگر و امثالها و چنانکه دانسته شد

احوال کو اکیب و نظرات ایشان و متعلق بهای با غیر احوال

از صفحه دست راست معلوم گشتند و اما احوال قمر را

چنان در صفحه دست رهن نوشتن ممکن نبود پس اینچنین
 احوال او را در صفحه جداگانه که صفحه دست چپ باشد رقم کنند
 و از برای دانستن وقت هر یک از ثبات این صحیفه
بدون حساب بصفحه نیمی در صفحه دست چپ او را این
اول ایام اسبایع و دویم ایام غری که اشهر قوا رنج است
 در جدول بنام آن روزها با بر قسم اعداد
 آن پس محل ماه لغی برجی که قمر بوقت نصف النهار
 روز در آن برج بود در جدول ذکرینند و در پهلوی آن
 جدول که محل فرد در آن مقدم شد بعضی در جدول چهارم
 چنانکه در بعضی از تقاویم است ساعات و در بعضی
 ماه از برجی برجی و نشان بدهد که حرف آخرها را باشد

اگر انتقال برود یا نشان شب که لازم است اگر انتقال
بیشب باشد بنهند و گاه باشد که زیرین تریت باشد
چنانکه در جدول سیم انتقال رقم کنند و در جدول
چهارم موضع مابعد خلاصه کنند در اول صفحه سیمی چهارم
جدول کنند اول برای مرقوم آیام اسابع دوم مرقوم
ایام ماه عجمی سیم مرقوم برجی که در بنم روز آن روز
ماه در اوست تا انتقال ماه از برجی برجی چهارم
مرقوم انتقال با مواضع مرقوم چون از این چهار
جدول که گفتیم فارغ شوند پس شش جدول شش
بنهند جهت نظر مرقوم که یک شش کانه باقی اول از آن جدول
شش کانه افتاب را نویسند و بعد از آن که اکثرت بخانه

برتیب افداک ابتدا باز آرند برین ترتیب اول نزل
 و بعد از آن مشتری و بعد مریخ و بعد زهره و بعد عطارد
 و باز ای هر روز یک دروسی یاد رشی که بعد از آن روز
 بود و قرار بگیرد که این کوکب شمس که نظری از
 نظرات خمس بود در جدول آن کوکب که آن نظریا او
 بر قسم آن نظر در قسم ساعتی و دقیقه که نظر در آنست
 و دقیقه برویش آن روز یا شب بنویسد مثلاً اگر
 قسم را یا شب در روز جمعه در یک ساعتی و سی دقیقه
 باشد در جدول شمس مقابل آن روز چنین رقم کنند
ع اگر در شب بعد از آن روز بود بوضی
 که حرف آخر هماره است لام که حرف آخر لیل است

بیایورند و بر این قیاس و آنچه ازین جدول شکایه بماند
روزی بود که در وی بادر شبی که بعد از وی بود هیچ نظر
اتفاق نیست خالی بماند و رقمی در آن از این نظرات
مرفوم نشود و این الصلوات را که گفته ام مزاجات فرمودند
و وجه تسمیه واضح است و جماع و استقبال که در هر ما
اتفاق افتد و بعضی از تفاوتیم بر صفحه دست راست از
جنب راست از صفحه در پهلوی الصلوات کلی در
جدولی باریک بنهند و در باب که اجتماع با استقبال
در آن اتفاق افتاده باشد تعیین کنند و همچنین ساعات
و وقایق که از آن روز یا از آن شب گذشته باشد معین نمایند
و در آن تفاوتیم اجتماع و استقبال را بر قسم مفارقه و مقابله

صفحه دست چپ در جدول ششم بنویسند و چون آب
 و استقبال را از دیگر نظرات استر زاده بود که
 باشد که ز اینجا استر زاده و فوق صفحه دست
 بیاورند برج طالع و برج حاشی و سایر برج و زو
 کانه و درجه و دقائق هر یکی هم بنویسند و آنرا
 ز اینجا اجتماع و استقبال خوانند و گاه باشد که در
 یعنی در همان جدول که اجتماع و استقبال بنویسند برج
 طالع و برج حاشی را با درجات و دقائق هر یک بنویسند
 چنانچه هم فرموده و مختصص این دو برج جبهه آن است
 که این دو برج اقوی دلایل بیوت اثنی عشره میداند
 طالع چه در اجتماع و در غیر آن حقیقه آن اظهر بود از

منطقه البروج که در آنوقت که خورشید طالع را محض نمایند
از شرق یعنی از افق شرقی طلوع کند و مجازاً یک قسم است
از دوازده قسمت و در آنوقت که آن نقطه مبدأ
آن قسمت باشد بر توالی و مقابل آن سابع بود
یعنی نقطه از منطقه البروج که در آنحال بر افق غربی واقع
شده و خود را خود یکند حقیقتاً سابع باشد و آن
قسمت از قسمتی دوازده گانه که آن نقطه مبدأ آن بود
بر توالی هم سابع خواهد بود مجازاً و عاشره که آنرا دوازده
تیر گویند بالجمله آن نقطه بود از منطقه البروج که در آنوقت
که مذکور شد بیان شرق و مغرب بر میان آسمان باشد
فوق الارض و ابعانه از آن نقطه بود از منطقه البروج که واقع

بر دوازده نصف النهار فوق الارض باشد و بالجهان
 از دوازده قسمت باشد که این نقطه مبدأ آن بود
 بر توالی دوازده شصت و آن گویند که در شمارده بیست
 از طالع بر توالی عاشر واقع شود چنانکه باطلع سابع شود
 و معادل عاشر رابع بود و آن حقیقه نقطه بود از
 منطقه البروج که واقع باشد بر نصف النهار تحت الارض
 و مجازاً آن برج بود که این نقطه مبدأ آن بود بر توالی
 و وجه تسمیه بمقایسه معلوم است و این چهار نقطه مذکور
 و چهار برج مطلق را او نام خوانند انبته تسمیه چهار
 جنبه که ختمه بآن چهار منج بر پا بود چه اکثر احکام ازین چهار
 نقطه و چهار برج شروع و چهار برج بعد ازین چهار روز

که ثانی و خمس و ثامن احادی عشر باشد مایل الا واد و خاند
و چهار برج بعد از آن را که یسم دشم و نهم و دوز و دهم باشد
زابل الا واد واد منزه و اگر یکی از اجتماع و استقبال را بر آنچه
نویسند مواضع کو اکتب و اس و ذوب و گاه باشد که بعضی
از سهام را نیز در آن وقت بیاورند و چون تاثیر اجتماع
و استقبال بحسب اجزای منطقه البروج که این دو در آن
واقع شوند مختلف بود گاه باشد که خرو و اجتماع بنویسند
و آن موضعی بود از فلک البروج که آفتاب و ماه در آن
مقارن شده باشند و گاه باشد که خرو و استقبال
بنویسند و آن بروز یعنی اگر استقبال در روز و استقبال
باشد موضع آفتاب بود در آن وقت که ماه با آفتاب مقابله

کند و شب یعنی اگر استقبال شب اتفاق افتد جزو
 استقبال موضع ماه بود و در وقت وقوع استقبال
 و حالات قسم هم در صفحه میری بنویسند بعضی در جدول
 جداگانه بنویسند بعد از محارجات در صفحه چپ و بربرای
 روزیکه حالات در آن روز باشی که بعد از آن روز بود
 اتفاق افتد و بر همین قیاس بعضی در خانه های خالی از
 جدول محارجات بنویسند باذنی دیگر که محارجات این
 نوشته شده و حالات قسم نزد جمهورش خیر بود و سجا
 ماه بر اس و مجاسده او یا ذنب که در کدام روز یا شب
 بچند ساعت و چند دقیقه و چون مقارنات کواکب بعضی
 با بعضی قران و مقارنه خوانند و باره اخراق گویند و بر چیزها

مانند پس از جنبه استیما از اجتماع کواکب را اسراف و
بجاسده خوانند و مراد اسراف و ذنب در اینجا اسراف و
ماه بود نه اسراف و ذنب و دیگر کواکب نیز از جمله حالات
رسیدن ماه بود بدرجه شرف و بدرجه مبط خود که نیم
درجه ثور و نیم درجه عقرب شد و یکی دیگر از حالات است
در رسیدن او بود به اول درجه هیبت افتاب که
نوزدهم درجه میزان باشد ما هم درجه عقرب که مبط
ماه بود یعنی بطریقه تحریر و مقابل آن طریقه نوره بود که آن نیز یک
از حالات قمر باشد یعنی وصول ماه بدرجه شرف شمس که
نوزدهم درجه حمل است تا رسیدن نیم درجه ثور که شرف
ماه باشد و بعد ازین و مواضع شرف و مبط کواکب ایستاد

و حال طریقه محرقه و طریقه نمره بگوئیم و بعضی از مستخرجین
 وقت رسیدن ماه را به تحت الشعاع یعنی شعاع اقباب
 هم بنام آورند و آنرا نیز از جمله حالات است و مانند ذرات نور
 که بعد از اقباب بعد از اجتماع بنویسند و از دو وجه آید و
 حاکمه از لحاظ آن نویسم میشود و آن است که اول تحت الشعاع
 اخروفت روست ماه باشد و فی الحقیقه ماه در نور اقباب
 و از نظر باطلی محو گردد و همچنین اول خروج الشعاع اول وقت
 رویت ماه بوده باشد بلکه بعد از تحت الشعاع و قبل از خروج
 الشعاع نیز رویت شود چنانکه مکرر مشاهده شده است
 بلکه چون ماه باین دو وجه که گفتیم رسد نظر ما بر آنست که از آن
 مشاهده شد چنانکه در تحت الشعاع ملاحظه شود پنهان ماند

و در خروج الشعاع فاش شود و این جهت این و در اعصاب
 کرده و آنرا بخت الشعاع و خروج الشعاع با سم خزان می
 نموده اند و مجامع ماه با کید را که کمی از سم منجمد
 در موضع حالات قمری در جدول عالی از جدول مارجا
 بطریق دیگر حالات نیز نویسند و مجامع کوکب کا
 باقی را در اسد و کید در جدول اتصالات کلی
 و کید را همچنین بنویسند که کوکبی است که سیر از ملک
 بود و دوری بسد و چهل و چهار سال تمام کند بر جی
 سال قطع کند و پس بن کوکب در فلک بدینست
 لیکن چون منجمین بطریق دیگر بین اند که کوکب چون وضعی
 فلک رسد منجمس گردند و آن موضع بکجا قرار دارند

بلکه چون کواکب سیار و شکر حرکت معکوس میکنند
 چنین کوهی که چنان حرکتی از اوصاف او در شود و خوش
 تو هم نسیم و اولیکه موسوم سازیم و در زیجات او را
 بخت نمودند و همچنین است که یولد و در چنانکه اگر موقع
 تقریب شود پسران آن گنیم ان شاء الله و غرضی گفته اند
 که کیه کوهی است موجود لیکن مرئی نباشد و علامه شیرازی
 در تحفه فلک او را فوق فلک عطار و تحت فلک شمس
 فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس و تحت فلک
 مریخ اثبات کرده و العالم عند الله عالم الغیب است
 و علامات حالات این هست قمر بار اس سن باقی
 نب برفق بسبوط طومع کیده و کاه کیده مریح

فایستد و رقم نمودن برین وجه مخصوص بحالات قسم از
بلکه در جابجاء کواکب نیز این پنج است هر قمر را
چنان که گفتیم از عرف آخر گیرند و علامه حالت قمر نظر
محرقة قد و بطریق زیره تحت الشعاع تع خروج الشعاع
شده

فصل چهاردهم در منازل جاه و انبیت

بهشت منزلت به آنکه اهل این فن دور فلک البروج را
به بیت و بهشت قسم می کنند و ابتدا از ازل
گیرند و هر قسمی از این اقسام بیت و بهشت کردند منزل
از منازل قمر دارند و مراد از منازل نزد ایشان همین بود
و لیکن چون بیت و بهشت صورت اند کواکب ثانیست
کرده اند که محاذی آن اقسام بود پس آن اقسام را بنام آن

مورد موسوم ساحه اند چنانکه در برج است و اما
 عربان و دیگر مردم از مناسل قمر همان صور را
 کنند نه اقسام مذکور را و از آن بیت هشت منزل
 نصف شمالی و نصف جنوبی باشد نصف شمالی
 چهارده منزلست و شش برج هفت در ربع ربعی
 و هفت در ربع صغی و بر همین قیاس بود چهار
 منزل جنوبی بر ترتیبی که مذکور است و نهی
 اقام این است اول سترین سعادت و علایق
 آن دوسناره است روشن بر دوشاخ حل که بعد از
 از یک کبر حجب نظر کین ذراع بود و بقرب یکی از آن
 سناره است مار یک بر این شکل و سر طدر لغت

سناره
 ۱۲۷

بمعنی علامت باشد و ویم بطین بسجدهی ممزوج بود
 و علامه آن سه ستاره است بر شکل مثلثی کوچک و
 چنانچه گفته اند موقع آن بطن حمل بود و آن مصغری بطن باشد
 و بواسطه کوچکی تضغیر نموده اند سیم شریا سعد است
 پروین و پرین نیز نامند و علامه آن شش ستاره است
 و موضع این صورت کوپان ثور است و آن مافوق بود
 رتبه بمعنی کثره حال و چون غنیمت عربان بدارینکه در
 وقت طلوع آن آید بواسطه ایزدانی دلیل بر کثرت آن است
 از اثر ایزد چهارم و برین نخس است و علامت آن
 پستاره است روشن مربع رنگ بمنزله چشم خول
 و راست با چهار کوب دیگر زان مارکب ترجمه بصورت

این ستاره
 در صورت
 ثور است
 و در صورت
 جوزا است
 و در صورت
 سرطان است
 و در صورت
 عقرب است
 و در صورت
 جد است
 و در صورت
 دلو است
 و در صورت
 حمل است
 و در صورت
 ثور است
 و در صورت
 جوزا است
 و در صورت
 سرطان است
 و در صورت
 عقرب است
 و در صورت
 جد است
 و در صورت
 دلو است
 و در صورت
 حمل است

بیست و هفتم و سماره در کوب اول نمبر هشتم
 دیگر نور است در باقی بر زاویه بجای منی نور و آن را هر دو
 از و بر جبهه آن در عقب ثبوت واقع است پنجم هفتم سعدی محمد
 علامت آن کوکب حوزوت بطریق مثلث بر سر حوزا
 و هفتم و رقمه دایره را گویند ششم منعم سعد است
 صاحب زینب القلوب گویند شش دو کوکب خور و بود
 برای نوایمن یعنی حوزا و عوامان گویند پنج سماره بود برین
 شکل :: و در لغت داعی گویند که بسکلی چوکان باشد
 مضمون ذراع سعد است و نشانش دو کوکب باشد بر دو
 نوایمن و ششم بودن منعم و مضمون ذراع از قرار که
 گفته شد خالی از عین نیست فاعل و غرضم عزای چن

این دو کوکب بر دو ساق اسد واقع اند و راع نمیده اند
کما قبل هشتم نثره و بخنی مزدجبت نشانش چنانچه
صاحب نرینه القلوب گوید دو کوکب است از کوکب
سرطان و سارح مپت باب گوید سه کوکب است و بزعم
نثره سوراخ بینی اسد باشد و در لغت خلطی است که از
بینی در وقت عطسه بیرون آید منم طرفه نخست است و نشانش
چنانچه در نرینه القلوب است دو کوکب پیش چشم اسد
دو وجه تسمیه ظاهر است و هم جبهه به نحی مزدج است
نشانش چهار کوکب و نشانش باشد که از اقلب کلا
خوانند و غم عربان این است که این چهار کوکب پیش
اسدند و وجه تسمیه نیز ظاهر است یازدهم نرینه سعبه

و نشاند دو کوکب برین اسد و بزور لغت معنی
 پشت شانه است و چون عریان چنین دزدند که این
 دو کوکب میان دو کف اسد انداخته از برفه خواهند
 دوازدهم صبر فیه بعدی مزوج است و علامت کوکبی
 روشن باشد که بر دم شیر است و چون در وقت طلوع
 آن هوا از حرارت منصرف شود به پروت از اصفیه
 خواهند سیزدهم هر ابر بخشی مزوج است و علامت ^{چهارم}
 در زمره القلوب چهار کوکب شد و در بنال شیر عرب
 گویند سگانش و بی آن بابک میکنند و شایع میاب
 گویند علامت این پنج ستاره است بر شکل لامی که
 بطرف یار مکتوب شده باشد... و وجه تسمیه بدین



چهارم سماک نجیب است شش یک ستاره است
که او را سماک اعزل خوانند بر کف دست چپ غدا را از
کواکب بنده و از جهت ارتفاع او او را سماک خوانند
چه سماک در لغت بندی بود پانزدهم غفر سعد باشد
و در زمره القلوب گوید شش دو کوکب خورشید
که بردامن میزنست و شارح بیت باب گوید سه
کوکبست بر خطی مقوس و غفر زین حالی از اب و سینه
کوبند و چون در وقت طلوع از زمین از سبزه خالی شود
وقت برک ربان آید آنرا غفر خوانند شام و نیم
به نحسی مزبور است و در زمره القلوب گوید شش دو
کوکب بود که بر سر عقرب اند شارح بیت باب گوید

عدالت آن دو پستاره است بر دو کفه میزان یکی را
 که در جنوب است گفته اند اجنویه گویند و دیگر را که در شمال
 گفته اند الشائیه و در میان این دو عبارت منافات
 کما لا یخفی صاحب خلاصه الفتوح گوید زبانیا العرب
 فرمایند مقدیم اکیل نخست نشسته گویند
 که بر پیشانی عقب واقع است و اکیل در لغت خارج
 گویند و گاه آنرا گویند که مزین بجا هر ساخته برشته
 بنند و وجه سیمیه واضح است بعد هم قلب سعادت
 نشسته چنانکه صاحب نزهة القلوب گویند ساریه است
 روشن که بر قلب عقب است و چنانچه صاحب منیاب
 گوید عدالت آن است باد و ستاره دیگر که بر دو طرف آن

که جمله سیستاره باشد نوزدهم سوله گهی
مروجهت علاتش دوپتاره است که در نظر
بقدر یک و حبابهم دورند و واقع برش
عقب و سوله در لغت چیز را گویند که مرتفع باشد
و بر مردم حیوانات بستم لغایم سعادت نش
هشت ستاره متفرق بر حیره و حوالی آن عرب
حیره را بنهر آب و این هشت کوب را بنهر فلان
که بایب خور آنرا باشند بیهوده و لغایم
مرغ بود بیت و یکم بلده نخل است و نش
فضایست خالی از ستاره میان لغایم و
زواج و از اعراب بلدا الثعلب گویند از نخله انکه در با

دایما مکان خود را از خار و خاک پاک میکند
 و این منزل هم از کوکب خالیت بیت و دیم
 ذابج بعدی مزوج است نشانش دو کوکب
 که بر سر جدی اند عرب چون یک کوکب که در
 باوست شاة المذبح خواند این دو کوکب با نوح
 آن شبیه کرده بیت و دیم بلع بخشی مزوج است
 نشانش سه کوکب خورد بود بروم جدی بعضی گویند
 که در وقت خطب استطاب با ارض بلع
 و این منزل یوده و لذاین همه او را بلع گفتند
 و برخی گویند او را از آن جهت بلع نامند که دو کوکب
 از آن سه کوکب آلت را میخوامند بلع کنند بیت و دیم

سعد و سعادست علامت آن دو ستاره هستار
صورت ساکب الما واقع بر منکب چپ و زیر بغل او
بفاصله یک ذراع و چون در وقت طلوع آن سحر
بشکند و شکستن سرما سعادتی باشد عربان را
سعد خوانند بیت و بجم جنبه سعه هست نشانش
چهار کوکب است که بر دست رست ساکب الما اند
اور استبیه کرده اند پای لطیف بیت و ششم مقدم
سعد است نشانش دو کوکب روشن باشد از صوف
فرس الا عظم و انرا بجهه تقدیم او بر مؤخر مقدم گویند
بیت و ششم رشا سعادست علامت ستاره روشن
واقع در بطن الحوت و رشا در لغت بند لوار را گویند

چون این کوکب با چند کوکب دیگر بر کره هم حلقه زده اند بر شکل
 بند دلو آب انرا رشا گویند و چون قمر دور می در بنیت ^{نور} نور
 شمی تمام کند و این منازل خپا که گفته ام ببت و هشت اند
 و حرکت آن نیز سرعت و لطوء مختلف کرد پس ^{عالم} عالم
 بود که هر روز در منزلی بود و گاه باشد زیاده از یک روز
 منزلی بماند و آن وقتی بود که بطی السیر باشد و گاه باشد ^{دیر} دیر
 در اول منزلی باشد و در نیم روز دیگر نیز در آخر همان منزل
 پس نام آن منزل مکرر مکتوب شود و گاه بود که بیک روز ^{زیاده} زیاده
 از یک منزل یرو و آن وقتی بود که سریع السیر بود و گاه ^{باشد} باشد
 که در نصف النهار در آخر منزلی باشد و در نیم روز ^{نصف} نصف
 سرعت سیر در منزل بتم نقی باشد پس نام آن منزل ^{در میان} در میان

مکتوب

مکتوب نشود و گاه بود که نام آن منزل را با یون و دیگر مدبران آن دفتر
نویسند تا تو هم اشتباه متخرج بکتابت نرود و موضع در
منزل را این منازل مبیت و مشکانه که باشد بوقت غمزد
هر روز نام آن منزل رجده و لحد بکانه بعد از جدول ممارجات
صحنه بسیری بنهند برای آن روز و گاه باشد بعضی از مقام
جدولی چنانچه اتفاقات قمر از قمری منزل دیگر وضع کنند
در این باب اتفاقات از منازل اربع ساعات و دقائق را بر
روزیکه در آن روز باشد که بعد از آن بود و اتفاق واقع شود
قسم پاوند و علامت لیل و نهار هم بنویسد و چون فلک
دوازده برج است و منازل مبیت و مشکانه پس حصه هر برج
تحقیقا و منزلی باشد و اتفاقا چون در هر کدام از منازل

باشد آنرا تا آفتاب طلوع و غروب کند و بعد از آن اوقات
 علامته هر منزلی را از این منازل است و همشکانه که گفتم
 در وقتی که بواسطه حرکت خاصه خود باریک کند و بقدر
 دوازده درجه از آنجا یعنی از علامت آن منزل پیش از طلوع
 آفتاب برآید و چون چنین شود یعنی پیش از آفتاب ظاهر شود
 طلوع علامته آن منزل در بیان اوصاف کلی نبوسند
 باینکه آن روز که طلوع در آن روز شود و بوقت طلوع علامت
 هر منزلی بگاہ باشد که سقوط رقیب علامت آن باشد
 و آن علامت منزل باینکه معلوم شد از علامته آن منزل
 که طلوع نموده و چون این علامات بنفس آن قسام که
 منازل عبارت از آن است این است بلکه قریب آن است

علامت منزل

نقطه منزل

بر گاه بند



پیرکاه باشد که در وقت منزلی سقوط سازیم یا مفید هم
منزل باشد و از این ضابطه برگردد که عبارت مصرعه تقریبی
اگر نیست و اگر ممکن بود که مراد از طلوع و سقوط وسط

اصل منازل باشد زلمات آن لامحاله طلوع هر سر

سقوط باشد و آن شود لیکن بنا بر تصریحات قوم و از

جست آنکه منازل مرتبه و مقارنه در میان عامه مردم علما

است بحال اصداً اصل منازل با عبارت خالی از تکلیف باشد

نست و در میان طلوع هر منزلی تا طلوع منزل دیگر سر و روز

باشد چنانچه تجربه مشخص شود **فصل نهم** در نظریات

کواکب و بعضی دیگر از احوال کواکب سیاره به آنکه طوری است

از اول بدین کواکب شد در نظر در یکی از دو طرف نسبت

فصل

خفای آن در زیر نور آفتاب اگر منع رویت و
 نباشد پس اگر اول شب باشد از اظهور مغرب گویند
 و اگر در آخر باشد ظهور مغرب گویند و خفا مقابل ظهور
 اول پنهان شدن اوست در زیر آفتاب بعد از آن
 که مرئی باشد و یکی از دو طرف شب پس اگر در اول ^{و باشد}
 آنرا خفاء در مغرب خوانند و اگر در آخر باشد خفاء در
 مشرق و چون ظهور و خفای قمر را محاق و رؤیت بلامکان
 گویند و شمس را ظهور و خفا بود زیرا که ظهور و خفا
 نسبت کو اکب شمس است بحالت مذکوره و شمس را خود
 آن نسبت ممکن نبود پس ظهور و خفاء ستارگان علوی
 بود یا سفلین را و اما ستارگان علوی چون زرافا

ابطال اند پس چون آفتاب از مقابلة ایشان درگذرد و روز
بروز بانه از نو یک کرد و تا در میانه شصت و رجه جمله
ماند و بعد از آفتاب بچند ساعت غروب کنند و آن کوکب را
درین حال مغربی خوانند بجهت آنکه بعد از غروب آفتاب
قریب بمغرب هویدا شود و بعد از آن باز بانه از نو یک شود
تا آنکه پیش از آفتاب بچند روز در جانب مغرب تقصیر شوند
بعد از غروب آفتاب و از آن خفای آن کوکب مانند و
بعد از آن باز آفتاب بانه از نو یک تر شود
تا محرق گردند و از آنها دور شود و آنها پیش از طلوع
آفتاب از افق شرقی طالع شوند و لیکن چون منور
نور آفتاب قوی باشد مرغی نشوند و چنین مرده آفتاب

مقداری از آنها دورتر شود تا از زیر نور آن ببردن آمده
 تا پیش از طلوع آفتاب مرئی شوند پس بعد از احراف
 بچند روز در مشرق ظاهر شود پیش از طلوع آفتاب
 و از راه نور آن کواکب خوانند و بعد از آن از مشرق
 خوانند تا آنکه در میان اودا آفتاب شصت درجه بعد
 و چون از آنجا بگذرد در مشرق بود و نه مغرب تا بان مقابل
 و حالت ادلی خود کند پس ظهور ایشان در این از جانب
 مشرق و نهاد در مغرب باشد و بر صدد امتحان متحقق
 شده که دانما احراف ایشان یعنی علویت در میان آنها
 استقامت ایشان باشد و مقابل این کواکب با آفتاب
 در زمان ایام رجوع آنها باشد رجوع و استقامت میان دو

نیل از این



تثلیث اقیاب باشد مثلاً چون زحل در اول حمل باشد
و در آنجا محرق گردد و لا محاله زحل در آن حال در میان
استقامه باشد و بعد از آن اقیاب از آن دور شود
و در میان چهار برج فاصله شود و نظر تثلیث در میان
زحل و اقیاب واقع شود و زحل درین وقت در اول آقا
برجوع باشد و بعد از آن شمس دور شود و تا مقابله با
کند و زحل درین زمان در میان ایام رجوع باشد و با
از او دور شود تا با چهار برج از طرف دیگر فاصله بگیرد
و نظر تثلیث کند و زحل درین وقت در اول ایام
استقامه باشد و درین قیاس است حال شتری و مرغ
این بود حال کواکب علویت و اناسطیس یعنی نهره و

هم در بیان آیام استقامت و هم در بیان ایام رجوع
 چنانکه تجربه یافته اند احرار بود و چون ایشان از
 شمس سرع اند پس چون در آیام محرق شوند از شمس
 نوالی بروج میترافند و بعد از شمس طالع و طالع
 شوند لیکن چون هنوز یافت قلیل و ضوئ شمس کثرت
 درجات مغرب ظاهر نگردد تا از قدر دور شوند که
 بعد از غروب شمس از زیر نور شمس بیرون آمده در
 شب در مغرب مرئی شوند و این را ظهور مغرب
 مانند باز دور شوند تا آنکه زهره بحد چهل و هفت درجه
 و عطارد بیست و هفت درجه از آفتاب بعد پیدا
 بعد از این رابع شوند و در روز آفتاب نزدیک شوند

یا بگریز



تا بجای رسند که در جانب مغرب در زیر نور آفتاب
گردند و این حال را خای مغربی خوانند تا روند بافتاب
نزدیک تر شوند و محرق گردند و از او برخلاف توالی دور
شوند پیش از آفتاب طالع و غارب گردید که چون
هنوز بافت بسیارش پیش از طلوع آفتاب در
شرق مرئی گردند تا آنکه بعد بجای رسد که پیش از
از افق مشرقی طالع و مرئی شوند و این را طور مشرقی خوانند
و همچنین روز بروز دور شوند تا برخلاف توالی زیر چرخ
هفت درجه و عطار و پست دهفت درجه از آفتاب بعد
پیدا کنند و بعد از آن مستقیم و پوسته بافتاب قریب رسند
تا آنکه در جانب مشرق در زیر نور آفتاب مخفی شوند و این

خفای شرفی گویند تا باز روند و محرق گردند و بحالت
 اولی خود گشتند پس از اینجا ظاهر شد که سفلین ظهور
 و خفای هم در جانب شرق اتفاق افتد بخلاف علویه
 که ظهور ایشان چنانکه کفیم و اما در جانب شرق و
 خفا در سمت مغرب باشد پس چنانکه مفصل بیان کردیم
زهره و عطارد و اورا و ابل رجوع در مغرب مخفی شوند
و پیش از احراق که در بیان آیام استقامت باشد
در مشرق مخفی شوند و بعد از احراق در مغرب ظاهر شوند
و اوقات ظهور و خفای هر یکی در صفحات تقویم در
میان الاتصالات کلی مقابل امروز که ظهور و خفا در
صبح یا در شام آن شود بعلامت یا علامه مغرب که باشد
 و مشرق که باشد

و مشرق که قافست نویسند و اما دیدن ماه نو در
 عرف ایل نجوم عبارت باشد از دیدن قمر در شب اول
 بعد از خروج آن از زیر نوا قاف و عرف ایل شرع
 و عرف عام تا سه شب را ماه نو خوانند و امری
 رویت ما را بعد از تحت الشعاع تجرید موقوف بشود
 و از اول دوری قمر از شمس با جرای و بر محل
 بقدرده و جریا زیاده و حکم منبسی و پستی مدت مکث
 فوق الافق از آن کنند چه هر درجه از آن را
 دقیقه حساب کنند و آن مدت مکث قمر فوق الافق
 باشد و دوری قمر با این اجزای که رویت برسد و خواه
 نرسد بعد معمل گویند چنان دوری با جرای معمل و شرط

معیار

معیار

معیار

ثانی دور می قرار شمس بود با جزای منطقه البروج بار بعد
 دو درجه یا بیشتر و روشنی و تاریکی ماه را از این قیاس
 دانند بعد سوا کویند پس اگر این هر دو بعد بقدر و درجه
 باشد رویت ممکن باشد و الا فلا لیکن بعضی گفته اند که اگر
 مقدار یکی از این دو بعد کمتر از نیمه باشد ممکن نیست
 باشد خصوصاً که عرض شمالی باشد چون قزوین
 بر سطح دایره منطقه البروج گذرد پس کاملاً از مدار آفتاب
 و محل غروب آن بجانب شمال شود و گاه از جنوب
 و اگر در بلاد شمالی باشد مرتفع نیاید و اگر جنوبی
 متخلف باشد و بالعکس بالعکس پس متخلف بجهت
 رویت آنکه از یک ماه از موضع غروب آفتاب در سما

یا در جنوب بنیست و یک یا دو شش بنیست این احوال
استخراج کنند و قبل از اوراق دو وارزه ماه در صفحه

جد اکانه جبت پزهی نویسند و احوال سیر کو اکیب را
از سرعت و بطور از رجعت و استقامت و امثال آن

در بعضی از تقاویم در جدولهای منقش کانه تقویمهای این
دو وارزه و ورق که گفتیم بر رقم بیان کنند مثلاً چون

سیر مع السیر بود یعنی سیر تقویمی او از سیر وسطی پزیه
بود این رقم نویسند به چون سیرش از سیر وسطی کمتر

بود این رقم نویسند و چون سیرش بقدر وسط

باشد چنین رقم گفتند سط و بجهت سهوله فهم نفهم را مقیم و

مستقیم را مستقیم و راجع را راجع نویسند و گاه باشد که

است قائم است و جهت راعت تم کنند و بدانکه هر یک
 از این میانرا بغیر از شمس نابیشهر فلکی است کوچک
 غیر محیط بر زمین که این کو اکبر در ثلث مرکز عالم نیست
 محیط است بر زمین که در فلک شمس شمس در آن مرکز است
 و در باقی دیده و ناموضع است و از آن شمس خارج
 مرکز و در باقی حامل گویند و اهل این فن هر یک از این دو
 فلک را منقسم چهار قسم کرده اند و نامی بالایا هم
 دوانده نامی زیرین بزرگتر و دوانی زیرین هم برابر و
 هر یک از این چهار نام را نظافی گویند و مبداء نظافی اول
 نقطه ایست که از همه نقاط دورتر است از زمین که آنرا
 درید و بر فوه مرئی و در حامل اوج خوانند و آن قسمت

چهارم

و مرکز دوانی در آن نقطه و بخش بر یک از این که در فلک شمس است که از آن خارج

چهارمست تا که این نقطه مبداء آن بود بر توالی حرکت
خارج و مرکز و تداویر نطق اول طاعت مکر در قمر که
نطق تدویری آنرا از این نقطه که مبداء بود بر خلاف توالی
اعتبار کنند و بعد از آن بر خلاف توالی حرکت تدویر
در قمر در نطقات تدویری آن و بر توالی در باقی تیر
دویم و سیم و چهارم باشد و اگر این نطقات فلک
خارج مرکز و حامل باشد از نطق اوجی خواهند
و اگر از نزد و بر بود نطق تدویری گویند پس غیر آفتاب
که یکی از چهار نطق بود در فلک تدویر و هر یک از اینها
هم چهار نطق و فلک اوج باشد یعنی حامل در خارج مرکز
که قسم آنرا هم در فوق جدول هر کوی در ادراک و در آن

نیم سید پنجمین بودن کوکب در هر یک از این نطایق ^{چهارم}
 معتبر در نوشتنهای نطایق هجین بود بطاق اول اوصی ^{دوم}
 قبت و سیم و چهارم قدر و اوقات را اینجا که اشاره ^{نطایق}
 مذوری بنموده اند که او را بنا بر شهر مذوری بنویسند ^{اعلم}

فصل شانزدهم در باقی آنچه در تقویم آورند کویا سیاه

فصل

چنین متعارف بوده که در اوراق دوازده کاره تقویم

بعد از آنکه در هر روزی موضع کوکب و نظرات ^{شب}

و مجامعات و دیگر احوال آنها معین کرده باشند بر اثر

روزی از آن روزها ارباب خیارات بنویسند که از روز

چه کار را شاید و از چه کار احتراز باید کرد و اما حال قبل از

اوراق دوازده کاره اوراقی باین صق وضع کنند و در آن ^{نشان}

فلان کار در چهره نیک است و در چهره بد است و در چهره میانیست
و بعد از اولی جدولی وضع کنند که در آن جدول احوالات نظرات قرار
بگویند که مقارنه باطل است جمله عتبات و مقارنه باطل
خلاف آن است و بر مبع فلان باطلیت فلان و مقابله فلان
و اما این اختیارات را بعد از آن در فصل مبتدیان و هم درسی
بنمایم و پیش از او رقی دو دوازده گانه طالع سال یعنی نقطه از
منطقه البروج که در وقت تحویل شمس به برج حمل بر افق مشرق
و رقع باشد صورت آن پاورند در صورت درجات
دوازده گانه از بروج که نقطه طالع را پیدا قرار داده و از آنجا
دایره منطقه البروج را بدوازده قسم نموده پاورند و همچنین مواضع
گویند که در هر برج که باشد درجات و دقائق و راس و

در وقت تحویل مذکور ثبت کنند و گاه باشد که مواضع
 بنده سهام هم نبویند و بر سهمی از سهام دلال
 چیزهای مخصوص بود از احوال پادشاهان و رعایا
 و تغییرات و تحولات و وقوع من و اسواق
 اینها که مواضع و خاصه های کواکب گیرند و بختن از احکام
 از آن احکام کنند و از سهم سهام قویتر سهم سهام
 و سهم الغیب بود که یکی دلیل بود بر مال و جاه و جاه
 و دیگری دلالت کند بر رای و دین و عبادات و سحر
 این هر دو سهم از مواضع فرد شمس گیرند بنایس آنکه
 اگر در وقت مطلوب برور باشد باید تقویم شمس را تقویم
 قمر کنند و آنچه باقی ماند تقویم درجه طالع ربوی افزینند

پس چنانکه مناسب حال او باشد اسد بود چه سبب است
بر صورت پادشاه جانوران و بطبع گرم و خشک
و ثابت و موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ذریع
او در اکثر معومات از اکثر سرج ارفع پس از این جهت
اسد را خانه آفتاب قرار دادند و برین قیاس در باب
کواکب و سرج و ضعف این سخن ظاهر است و همانا از
مقوله سخنان گفته بعد از وقوع باشد و نسبت بهوت
بکواکب بدین گونه باشد جدی و در خانه رحل انفوس و
خانه مشرقی رحل و مقرب خانه تیغ و در و مرزبان خانه
و جز او سبزه خانه عطار و در سلطان خانه ماه باشد
و اسد خانه آفتاب پس در یک از این یک خانه شش بنوده

و باقی راه یک دو خانه باشد و مقابل خانه هر کوکبی و ببال
 او بود پس خانه های نرس که مقابل دو خانه رطل اند و ببال
 رطل بود و خانه های او و ببال ایشان و برین جای خانه
 مشرقی و ببال قطره و خانه های قطره و ببال مشرق
 و خانه های برج و ببال زهره و خانه های زهره و ببال
 و در اس و زنب را چون از کوکب می کشند و از برای اینها
 قوت ضعف مزبور مشاهده نموده اند نه خانه و ببال
 و از بعضی حکمای هند نقل نموده اند که ایشان و ببال را
 مطلقا اعتبار ننمایند و چون میان دو کوکب که خانه
 ایشان در مقابل یک دیگر باشد اتصال شود و از آن
 فتح الباب خواهند پس اگر قوت الیایب از نرسین داخل باشد

ممكن بنود خواستیم یک برج که مرتبه قبل است بر او افزاییم
چون مرتبه قبل صفر بود آن هم ممكن نشاید که در که دوازده
برج باشد از خارج آوردیم و یک برج از آن برداشته
بر الف افزودیم که یک برج بالنسبه باوسی است و رقم
که را از او نقصان کردیم شش باقی ماند بعد از آن **ا** را
از یازده نقصان کردیم باقی ماند که حاصل باقی بر قسم
ع و قس علی هذا فافهم این بود بیان آن دو **دوازده**
سهام حواله برج است و پیش از صورت طالع تحول
شمن برج محل وقت تحول که در کدام روز و شب
طلان ساعت و دقیقه باشد بیاورند و گاه باشد که موا
یعنی طریق استخراج طالع سال از برج بیاورند و باشد

بعضی تقویمها طالع فصلهای دیگر غیر از بهار نیز یاد میدهند
 بطریق طالع سال یعنی طالع تحویل شمس برج سرطان
 و میزان و جدی و همان طالع سال طالع فصل بهار است
 و همچنین گاه باشد که طالع استقبالات و اجتماعات
 بین صورت فنیست تقویمی که در طالع سال
 گفته شد صورت طالع را با طالع از آنچه خوانند پس اگر
 طالع سال باشد از آنچه را فلان فصل و اگر از آنچه مولود
 باشد از آنچه فلان کس خوانند و همچنین و بعد از زود
 ماهها خسوف و کسوف که در آن سال افتد یاد میدهند
 و گاه باشد که در اول و راق قبل از ماهها یاد میدهند و گاهی
 بر صنف که خسوف و کسوف در آن ماه اتفاق افتد یاد میدهند

و از فصلها که

از هر یک



از روز و شب و ساعات و دقیقه و زمان شروع و وسط
آن و آخر آن و احوال از لون ^{تقسیم} ~~کنند~~ ^{کنند} بدانکه قریبی
بود کثیفیت علی و از هر جهت آفتاب کسب نکند
و چون گردیست و از آفتاب کوچکتر باشد خرب بکنم
او که مواجه شمس است در غیر حال خوف و مضی و یک نیمه
او در غیر حالت زبور منظم و در حال اجتماع نیمه منظم تمام
بطرف تابود و از روشنی او هیچ نماید و آن حال را محاق
گویند و چون قریب است سیر از و بگذرد و قریب بدو
دور شود قدری از نصف مضی نمایان شود که آن را
بالال گویند و این ضویر دایما زیاده شود تا چون شمس
در میان فاصله شود و نصف مضی تمام مواجه ماسود که

آن را بدر گویند چون از مقابلہ بگذرد و قدری انصاف
 مضی نماید این شود و همچنین در انما نقصان پذیرد تا
 چون هلال شود و بعد محاق اتفاق افتد و بعد از آن حالت
 اولی عود کند و چون زمین که میان آسمان است نیز جریست
 گروی و از شمس خود تر و کثیف تر شود بواسطه نور
 شمس طلی حاصل شود و محو و طلی که در آن قاعده آن
 بقدر رارض و راس آن از فلک سمر متجاوز و در آن
 بواسطه حرکت شبانه روزی شمس بر خلاف جهت شمس
 و چنانکه دانستی قمر و اقاب بر یک مدار متحرک میشوند
 که اگر چنین بودی در هر استقبال چون بین در میان ^{هقیقه}
 آنها واقع میشد لامحاله خسوف حاصل میکرد و لیکن چون

بر دو مدار که با هم تقاطع کنند بر دو نقطه متقابل که در
وزنیه باشد پس اگر استقبال در حوالی آن دو عقد
یا در نفس آن واقع شود ظل ارض بر روی قمر افتد و زمین
مانع از وصول نور آفتاب بپاها شود و ماه آن نماید در حوالی
حنوف خوانند و آن گاه کلی باشد اگر تمام جرم آن
شود و گاه جزوی اگر بعضی آن منخسف شود و چون
اتفاق افتد در آن نفس عقدین با قریب بان بشرط عدم
اختلاف نظر کلی چو پناه با اقربست در میان اجسام
حایل گردد و مانع از رسیدن نور آفتاب باشد و آنرا
کسوف گویند و گاه خسوف و کسوف بر هر یک اطلاق کنند
و کسوف نیز کلی باشد و جزئی ترکی که بر روی آفتاب نماید

ماه باشد و اگر در آن ^{مدارین} متجدد بودی در هر جماع کسوف اتفاق
 افتادی و کسوف واحد و ربلا و مختلف مختلف نماید چه
 نه امر است ^{بسی} یعنی بل اعتباری چنانکه در بلد ^{کسوف}
 کلی نماید و در بلد دیگر خروید بخلاف خسوف چه امری ^{ست} حقیقی
 و مطلقا ^{اصفا} اطلاق پذیر نیست و شروع در انکساف ^{نخلاف}
 هر دو از جنب مشرق شود و در کسوف هر دو از غرب
 و الله تعالی الحقانی را موعظیم و گاه باشد که طالعهای
 هر یک از خسوف و کسوف هم چنانکه گذشت ثبت گینند
 و اما دیگر جبهه لها که پیش از آن اوقات با هم اوضاع ^{حده}
 احکام فصول و قرائات و جهه توارنج و زواید دیگر ^{حکایت}
 هر قومی از شرح متغنی است بلکه معتقد چه عا دادند و اما ^{بک}

در ترتیب

قرار نیست این است معرفت نفس و اوراق مقیوم و بعد از آن

پخته بان محتاج باشد در معرفت تقویم سپاه و ریم بر پهل

اختصار است **فصل مقدم در فائز زوال** **مستطاب**

بدانکه را صدان اطلاق بالهام و تجربه از حلول کوکب

بر برجی در سبدن بهر موصی تأثیرات و قوت و ضعف

و سعادت و بخت است با فقه اند و از جمله سهولت تعلیم و بیان

بر یک مرتبه را اسمی قرار داده تا بر مصلان امرایان

کرد و مثلا بنظر تجربه ملاحظه نموده اند که هر که کوکبی را در برج

خطی دیده است که از نیمه خطوط و قوتها پیشتر است پس از آن

مستحق به بیت کوکب گردند و چون تجربه و قیاس مشخص نمودند

که در مقابل آن برج همان قدر که کوکب را در آن برج

نصف
فصل

قوت بود آن کوکب رضعف بهم رسد انرا به وبال
 موسوم خشنود برین قیاس شرف و مبطوط و یکطرفه
 وضعها و اقوای خطوط را به پنج مرتبه اعتبار نموده
 و همچنین اقوای ضعفها را و آن عبارت از قوت
 وضع و بال باشد و قوت وضعی که قدری از آن
 بود بچهار درجه قرار داده اند و آن عبارت از
 شرف و مبطوط باشد و برین قیاس است مثله وحد
 و وجه چنانکه بیاید و برخی ازجهت نفس نبوت کوکب
 زینتی که مذکور شود مستشبه بجزیه بنده و اخانات
 و اعتبارات گفته اند چنانکه گویند که آفتاب نیز عظم
 و خسو سیاره و ثواب و منعم از احوال و بطبع گرم و خشک

حاصل موضع سهم السعادة بود و در سهم الغيب باشد
 و اگر وقت مطلوب شب باشد اين عمل يعاكس کنند
 يعنى در سهم السعادة تقويم قمر را از شمس کم کنند
 چنانکه در سهم الغيب تقويم شمس را از تقويم قمر
 نمايند چنانکه در سهم السعادة يومی بود و قاعده
 نقصان آن بود که اول شروع نقصان ثابته
 ثابته است و بعد فتيقه و بعد رجب و بعد برج و
 رستم منقوص از منقوص منه کمتر باشد عمل در چهار
 وضوح بشود اگر رقم منقوص از منقوص منه زايد باشد
 بايد که يك عدد در رستم با قبل منقوص منه بر داشته
 بر منقوص منه با بسته افزايند اگر با قبل منقوص

غرض از استخراج
 سهم السعادة

مطلب در بر بود
 سهم الغيب

و عمل را تمام کنند و الا چنانکه در نقصان برج اثر
 باید یک دور که عبارت از دوازده برج باشد بر
 منقوص سه افزایند و عمل را تمام کنند مثلاً تقویم
 قمر را خواستیم از تقویم شمس نقصان کنیم بر اینکه
 اتفاق افتاده بود تقویم قمر **که** **د** تقویم شمس **۱۰۱**
 خواستیم رقم **د** را که عبارت از سه و هفت
 رقم **ا** که یک دقیقه باشد کم کنیم ممکن نبود یک عدد
 از رقم قبل را **که** **ب** باشد برداشتیم بالنبیة
 سهت بود بر افزودیم و سهت و یک شد **د** را لم
 کردیم باقی **ع** ماند باز خواستیم **که** **ا** که بیست و پنج
 درجه است از رقم **ب** که حال یک درجه شده کم کنیم

درجه را که گویند عقد و در آن خوشحال باشد شرف خوانند ^{در حقیقت}
 و برجی را که آن درجه در آن باشد نیز شرف خوانند مجاز و ^{مقابل}
 شرف مبط بود و در جات شرف تفصل است ^{خط} نلو کاجبه
 کج سبطها با کرده پداج ایسج یعنی شرف آفتاب
 نوندهم درجه حل است که آن عبارت از سبط باشد
 و شرف ماه یستم درجه ثور که راج باشد و شرف زحل در یستم
 درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان
 و شرف مریخ بنیت و ششم درجه جدی که لو کاجبه ^{خط}
 کج باشد و شرف زهره بنیت و هفتم درجه حوت و شرف
 عطارد پانزدهم درجه سنبله و شرف ران نیم درجه جوزا
 که باقی شعراست و چون شرف و بن مقابل شرف است

بر روی دین



پس شرف و نب دیرم درجه قوتن باشد و برج شرف بهتر باشد
ان گاه آن درجه قوتیر باشد و تا کواکب روی شرف دارد
یعنی بدرجه شرف بعد از حلول برج شرف خواهد در جعت
باشد و خواهد در استقامت قوت در زاید باشد چون
بگذرد روی در نقصان دارد و مبهوط هر کوی با عقده
ان باشد همان درجه و حاش یعنی حال مبهوط همچون
حال شرف باشد یعنی تمام برج مبهوط باشد و درجه مبهوط
اضعف از همه اجزای برج باشد و کواکب عقص چون روی
مبهوط دارد در روز بروز ضعیفتر افزاید و چون از او بگذرد از
ضعفش که بدو از آنچه کشف شد ظاهر شد که عطار را
در برج سینه نه قوت و در برج حوت نه ضعف باشد

و از این جهت که حکیم انوری در ذکر عطار گفته **پست** کرده
 و در بوی برین منطق و هیئت آسان کرده و حوت بر آن ایجاب و ^{شمار} **مؤثر**
 و گفته اند که طریقه تحرقه میان میو ط آفتاب و میو ط ماه بود
 یعنی از اول به سیم درجه میزان را اول تیم درجه **عقرب**
 و از اطره تحرقه **خشب** و قمر در انجابه حال بود و مقابل آن
 یعنی میان شرف شمس و شرف قمر اطره **ثیثه** گویند و قمر
 در انجابه شمال بود و مردم اهل طریقه گویند و دویم را **ثیثه**
فصل نوزدهم در مثلثات و از باب آن بدانکه نزد بعضی
 بعد از خط شرف هیچ خطی اقوی از خط **مثنیث** نیست ^{کو کبیا}
 و در مثلثه خود سه قوت باشد و نزد بعضی بعد از شرف خط
 حد اقویست و این دو فصل مثل است بر ذکر این دو خط

و از تقدم مصر را مثلثه را بر حد چنان معلوم خبان معلوم
که مثلثه را افوی دانسته و باید دانست که چون بروج
دوازده اند و عناصر و اخلاط چهار و پنج به مشخص نموده اند
که هر برجی از این بروج بر طبیعت عنصری و خلطی واقع است
پس سیرج که حل و پس دوس باشد بر طبیعت عنصری و خلط
صفر یافته اند و از این مثلثه شش خوانده اند و از این
از این مثلثه در طالع اگر طالع بروز باشد آفتاب مشتری
و زحل است برین ترتیب که گفته شد مثلاً چون صاحب مثلثه
حل را خواهند که بداند اول آفتاب است و بعد زحل
مشتری و بعد زحل و اگر طالع شب باشد مشتری را
بر آفتاب تقدم دارند چنانکه اول مشتری را اعتبار کنند

و بعد آفتاب و بعد زحل را و ثور و سنبله و جدی را چون بر
 طبیعت خاک و سودا یا قه اندازند از آنها را مسئله خاکی گفته اند
 و از باب این مسئله در طالع بروز اگر طالع هتاری باشد
 زهره و قمر و مریخ باشد برین ترتیب و بسبب قمر
 بر زهره مقدم باشد و چون ثور و میزان و دلو را بر مریخ
 هوا و طبیعت دم یافته اند از مسئله هوایی نامیده اند و از باب
 این مسئله در طالع بروز زحل و عطارد و مشتری باشد اگر زحل
 باشد و بسبب عطارد بر زحل مقدم باشد و اگر طالع
 و سرطان و عقرب و جدی را چون بر مزاج آب و
 بنغم یافته اند مسئله آبی خوانده اند و از باب این مسئله بروز
 بود زهره و مریخ و قمر باشد اگر طالع مذنی باشد و بسبب

مرتج بر زهره مقدم باشد اگر طوالع لیلی باشد و
 طریق مضط مثلثات برین گونه باشد حمل بر مزاج
 خفیف مطلق یعنی نار و بعد از آن یعنی ثور بر مزاج
 ثقیل مطلق یعنی خاک و بعد از آن یعنی جوزا بر مزاج
 عنصر خفیف مضاف یعنی هوا و بعد از آن یعنی سرطان
 بر مزاج ثقیل مضاف یعنی آب و برین ترتیب تا آخر
 و ضبط از باب مثلثات از این شعر معلوم شود پس تسلی
 تخرج هلدی مخرج شب حرف دایم مبداء بر سر و برین
 مقام اشکالی نومی دارد می آید و آن این است که چون
 برج در فلک اعظم مفروضند و آن جرمی است خالی از
 حرارت و پروت و رطوبت و هویت پس چگونه بعضی از جری

شکل از صفحه

آن آتشی و بعضی خاکی و مائی و سپرد و دور و کرم و خشک شدن
 جواب اینکه مراد از اینکه فلان برج بر مراح آتشی و کرم
 و خشک است و پیوسته بالفعل در آن موجود بوده باشد
 بلکه مراد آن است که این برج احداث آن کیفیت میکند
 پس اگر گوئیم که چون فلک بر میت تشابه از اجزا
 و از فرض برج و اقسام مفروضه و طبیعت مختلف
 پس چگونه باره احداث حرارت و بعضی احداث شده
 و همچنین رطوبت و پیوسته میتواند نمود غایت جواب که
 نوانیم گوئیم این است که اگر چه فلک بالذات تشابه
 و محالست که از اجزای شئی تشابه افعال ضد مختلف
 صادر شود لکن بواسطه اوصاف مختلفه لازمه عارضه
 ن

تقاطع منطقتین و قرب و بُعد اجزاء بآن دو نقطه
نسبت آنها و مثال اینها ممکن که از اجزای مثبته
افعال مختلفه صادر شود چنانکه در آفتاب و بُعد و قرب
از معدل النهار آثار مختلف هویدا و ظاهر است باد
و از این تحقیق آنکه در مواضع متعدده درین فرج
اختصاص هر کویکی برای و اختصاص به پست و
و حدود و وجود و مثال اینها نافع و بدون آن غلامی
اشکالات محال و ممنوع است و الله اعلم بحقیق الامور
علیم و مهدی من شاء الی صراط یتقیم **فصل بیستم**
در حدود و کواکب این تخمین هر برجی از این دوازده برج
یا پنج قسم مختلف قسمه نموده اند و هر قسمی از آن قسم

از این اقسام را بگوئی متعلق دارند و آنرا احدا را نکو گویند
 و گویند کوکب در حد خود چون شخص در میان عیش و ^{مست} و
 و معلوم نیست که بنای این تقسیم برین وجه بر حسب
 و ظاهر است که باز چون بجزء هر کوکبی را در هر یک از این
 اقسام صاحب قوتی یافته اند آنرا عتبار کرده اند
 و هر کس بحسب تجربه خود اقسام را نوعی یافته و از این جهت
 در کمیت تقسیم حدود اختلاف واقع شده چنانکه هر کس
 این تقسیم را بنوعی کنند چنانکه اصل مصر را حدودی است
 و اهل بابل را حدود دیگر و همچنین طوائف دیگر و حدود
 پس بنا بر این مذکور هر یکی را از کوکب متجزه در هر برج
 بروج اثنی عشریه قدی باشد و آن بچند درجه منقسم شد

کوکب در حد نجش بود نزد بعضی اورا سه قوت باشد و چندی
برخی که قوت وجه را بر حد مقدم دارند و قوت و الله علم

فصل بیت دیگر در روح و دیگر خطای کوکب **آما**

ان است که هر برج را از این برج دوازده خانه بشمار

مساوی شصت کرده اند هر ثلثی ده درجه و ابتدا در ^{نقش} ^{از}

حل کرده اند و ثلث اول از محل ایضا حبش یعنی صاحب

حل که مریخ باشد داده اند و ثلث دوم را ایضا حب

فلکی که سیب مریخ است یعنی آفتاب و ثلث سیم را ایضا حب

فلکی که سیب او بعضی شیب آفتاب بود یعنی زهره و ^{ثلث اول}

ثور از متعلق باین کوکب داشته اند که شیب زهره بود یعنی

عطارد و ثلث دوم از ثور قرار داده اند که شیب عطارد باشد

و چون بخت سه فلک دیگر نباشد ثلث سیم که ده
 درجه آخر ثلث است از این معنی منسوبان کو یکی دانند که با
 بسمه است یعنی زحل و بعد از آن معنی ثلث اول عزرا بترسی و
 دوم برج و بنین قیاس که گفته شد تا آخر حوت که هم نوبت
 رسد چنانکه در این جدول ظاهر است و از آن دو وجه هر یک
 به دیگر افتد و آن ثلث آخر حوت و ثلث اول حمل باشد و
 صد و نوزده از خط هند و خط سه روز هفتی و دیگر هیچ خط از خط

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷

وجه افوی نبود و چون کوکب در وجه خویش باشد او را دو

صدا
 و جاکو کب
 رشم سیمای افشام فرخ



با یک فوت باشد و دیگر خطها که مذکور شود در قوت از این کمتر
 باشد و باشد که بروج را همچنین به نیکوترین کنند و
 اول از هر برجی به صاحب آن برج دهند و ثلث و دوم را به صاحب
 آن برج که از همان مسئله بعد از آن بود و ثلث آخر
 صاحب آن برج را که باقی بود از مسئله و در این تقسیم
 به هر برجی که خواهند کنند مثلاً اگر محل را خواهند برین
 وجه قسمت نمایند ثلث اول از محل مرغ را که صاحب
 محل است و ثلث دوم شمس را که صاحب دویم ازین مسئله
 آتشی بود که آن برج است و ثلث سیم شتر را که صاحب
 دوسل است که برج آخر از این مسئله آتشی بود و همچنین
 دیگر برجا چنانکه نور آله از بروج خاکی است بر قسمته

کنند

کنند ثلث اول را زهره دهند که صاحب آن است
و ثلث دوم را بعطارد دهند که صاحب برج دوم این
مشقه خالی است که آن سنبله است و ثلث سیم را
بزحل دهند که صاحب برج سیم باشد از این مشقه خالی
که آن جدی بود و برین میا پس تا بروج دوازده گانه تمام
شود و این تقسیم نزد حکمای هند بود و این هشتت را این
در چنان خوانند و همچنین از جمله خطوط آن بود که هر
بنه قسم مساوی کنند که هر قسمی سه درجه و ثلث درجه که
بسیار دقیقه است شود و در این قسم نیز ابتدا کج کل کنند
و قسم اول از حمل میرنج دهند که صاحب حمل است و قسم
دوم بصاحب ثور یعنی زهره و قسم سیم بصاحب جوزا

در چنان



و از این قسم لازم آید چنانکه در جدول ظاهر است که هر سه قسم از
هر سه برج که یک مثلث باشد مخصوص یک کوب باشد
مثلاً قسم اول از مثلثی یعنی هم از حمل و هم از سه و هم از
قوس مریخ را بود و قسم دوم از هر سه برج زهره و قسم
اول از مثلثی خالی یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم
از جدی را بود و قسم سیم از این هر سه برج مریخ را
که صاحب هست و بر این قیاس و این قسم آنه بنده خوانند
و حکمای هند و بابل و بهر را در احکام عظیم معتبر دارند
و همچنین از اقسام خطوط آن بود که هر برج را بدو ده قسم مساوی
قسم کرده اند هر قسمی دو درجه و نیم قسم اول اصحاب
برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از او بود

برتریت دوازده برج تا امت اقسام دوازده کانه
 برجی را بصاحب روج دوازده کانه دهند و این قسم را
 اشعی عشریه خوانند تصویر آن پان دوازده اول
 مستغنی است و ابتدا این تقسیم نیز از هر برج که خوا
 و بد آنکه چون گوئی از کواکب سبعة بادلی دیگر از اول
 احکام چون سهام و غیر آن در برجی از روج دوازده
 باشد و چند درجه و چند دقیقه که زیاده از دو درجه و نیم
 از آن برج که گوئی با دلیل دیگر در اوست قطع کرده باشد
 دو درجه و نیم از آن مقدار درجات و دقائق که قطع کرده
 باشد حصه همان برج بود که گوئی با دلیل در اوست
 و دو درجه و نیم حصه برجی باشد که بعد از آن برج بود و

هر دو درجه و نیم را بر تپ بروج زیر برجی هند ما آنجا که
کمتر از نصفه برجی یعنی کمتری از دو درجه
نیم باقی ماند پس انسان قدر که کمتر از نصفه برجی بود هر درجه
از آن درجات باقی مانده بدو از ده درجه از برجی که نوبت
بآن رسیده بدو هر پنج دقیقه از دقایق باقی مانده را
بیک درجه از درجات همان برج که نوبت باور رسیده باشد
برسانند و هر یک دقیقه را از دقایق باقی مانده اند کور
بدو از ده دقیقه بدو از برجی که نوبت بآن رسیده باشد
پس آنجا که تقسیم ختم شود و دیگر از درجات و دقایق
باقی نماند در اصطلاح قوم آن موضع آنی عشره یا
آن دلیل باشد مثلاً گویند از کواکب بالسی از دلائل

و باز ده درجه و چهل و دو دقیقه باشد از برج ثور این
 منع مذکور و دو درجه و نیم حصه همان برج است که کوکب با
 دلیل در اوست یعنی ثور و دو درجه و نیم بعد حصه جزا و دو
 درجه و نیم بعد حصه سرطان و دو درجه و نیم بعد حصه اسد
 پس ده درجه و سه چهارم برج باشد که این برجه با ثور و جزا
 و سرطان و اسد و یکدیگر باقی را دو از ده درجه باشد
 از برج بعد از اسد که عبارت از سنبله باشد و همچنین
 دقیقه را هشت درجه دیگر از همان برج که جمله منبسط
 شود و دو دقیقه باقی را به بیت و چهار دقیقه از برج سنبله
 باشد که بعد از برج اسد واقع شده و آن موضع شمس و عطارد
 آن کوکب با آن دلیل بود که نوبت آن رسیده باشد

و هر گاه

واصل آنکه در مثال مذکور موضع اثنی عشرتیه آن کوکب آن
 بیت در جبهه و بیت و چهار دقیقه سنبه و صاحب شنی
 عشرتیه صاحب همان برج باشد که در مثال عطارد باشد
 پس ارفال صاحب اثنی عشرتیه آن کوکب آن و لیکن بحسب
 الصالات و اختلافات و امثال اینها احکام کنند و بهم
 این قیاس **فصل بیت و دوم** در حرکات اوج و
 مواضع آنها اوج و حضیض ستارگان سیمیه تبار ^{نقطه}
 بود که بعد از نقاط مدار آن کوکب باشد از مرکز عالم و
 حضیض هر کوکبی از کوکب سیمیه تبار ^{نقطه} مقابل
 اوج او بود یعنی اقرب نقاط مدار او بر مرکز عالم و سبب این
 قرب و بعدد کوکب نسبی بود که مرکز او مرکز عالم ^{خامش}

که آنرا در شمس خارج مرکز و در باقی حامل خوانند و از او جها
 اوج آفتاب و پستارگان متجذبه که با فلك ثوابت
 یک قرار متحرک اند در هر دو هزار سال از برجی بیرجی
 و بهر شصت و شش سال شمسی یک درجه قطع کنند و آن
 برصد صده باشد و برصد دیگر آن و رای این است و لک
 در حال حصول باوج قوی و در حنیض ضعیف باشد و ^ی حنیضها
 ایشان بمقابل او جهای ایشان بود یعنی برج مقیم از
 برج بهمان درجه و در ^{وقت} الا کوکب عطارد که او را در
 حنیض یعنی اقرب ابعاد مرکز و بر او مرکز عالم بود
 و بر دو تریلت اوج او یعنی فاصله یکصد و بیست درجه
 از اوج چنانکه به استفاء و امتحان معلوم شد بقصص ^{مطلب}

معجم دیگر است

مقام دیگر است و چون مواضع اوجات به بروج و درجات
و دقائق معلوم شود اگر وقتی بعد از آن مضاعف شود
هر شصت و شش سال شمسی یکدربصد و در یک سال دیگر
شمسی تقریباً یکدربصد مواضع افزایند مواضع آنها در وقت
مطلوب معلوم شود پس از این جهت مواضع اوجات را
معین نموده و گفتند که درین تاریخ که سیصد و نجاهت
از تاریخ هجرت اوج زحل در دهم قوس است و آنجا
مشمری در آخر درجه سنبه و اوج مریخ در هفتم درجه
و اوج افاق در پنت و ششم درجه جوزا و اوج زهره
در هجدهم درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب
و این اوجها بر این ترتیب که گفتیم بحسب زیح شاهی ملاک واقع
است

و در دیگر زجها مختلف باشد و قمر را اوج چون بحرکت
سریعتر حرکت تعیین موضع خالی از فاصله و صو

او با اوج دائماً در وقت اجتماع و استقبال بود و حسیض
در وقت دو بریم اقیاب و از این جهت که از معرفت
و استقبال و بریم او با شمس اوج و حسیض او را در تمام
بنادارند **فصل بیست و نهم** در احوال بروج از خواص

نست

کیفیات حل و ثور و جوزا برهه‌ای بهارند یعنی چون اقیاب
برجها باشد در اکثر معمولاً فصل بهار باشد و سرطان و
اسد و سنبله برهه‌ای تابستان اند یعنی چون اقیاب
برجها باشد در اکثر معمولاً فصل تابستان باشد و برهه‌ای
قیس باشد برهه‌ای خریفی و رستانی و میزان و عقرب

و قوس برجهای خریف اند و جدی و دلو و حوت برجهای
نریستان اند و برجهای اول فصول را از برجهای فصول
اربعه منقلب خوانند از جهت آنکه چون آفتاب باین بر
سجوه بکند هوا از طبعی منقلب بطبیعه دیگر شود و آن
حل سرطان و میزان و جدی باشد و برجهای مبداء
فصول را ثابت خوانند از جهت آنکه چون آفتاب بر این
بود هوای فصل بر طبیعت خود ثابت باشد و این طور
و اسپد و عقرب و دلو بود و برجهای آخر فصل یا دوازدهمین
خوانند چه چون آفتاب دو نیم اول بروج بود هوا بر طبیعت
همان فصل باشد و چون نصف آخر منقل شود هوا بر
طبیعت همان فصل لاحق شود و از همین جهت روز انتقال آفتاب

به نیمه بروج او اخر الفصول متراج الفصولین خواهند
 و آن بروج او اخر الفصول جوزا و سنبله و قوس
 حوت باشد و برجهای بهار و تابستان یعنی از
 حمل تا میزان شمالی و عالی اند اما شمالی جهت آنکه در اکثر اقلیم
 علو این شش برج از معدل النهار بیشتر شود سمت
 الراس نزدیک تر و یا مساوی شوند و برجهای شش گانه
 خریف و زمستان جنوبی را منقص اند از جهت جنوبی بودن
 از معدل و انخفاص آنها در اکثر معمره و از بروج دوازده
 گانه حمل مذکور و نهاری بود و ثور و جوزا و یللی برین ترتیب
 یکی مذکور و نهاری و یکی مؤنث و یللی و نسبت مذکور و ثور
 یللی و نهاری با این بروج نه از ردی حقیقت بلکه بحسب تاثیر

و تیرانها و اینها از روی مجاز منسوب شده اند و بدانکه
بروج دور زده گانه از حمل تا حوت اول آتشی است یعنی بر
خفیف مطلق و در ویم خاکی یعنی بر مزاج ثقیل مطلق و سیم
هوایی یعنی بر کیفیت خفیف مضاف و چهار مرآئی یعنی
ثقیل مطلق و بر همین ترتیب که گفتیم کما مر پس بروج
مشبه آتشی یعنی حمل و ثقیل و سوس و بروج مشبه هوایی
یعنی جوزا و میزان و دلو و این جمله مذکور و شمار می باشد چنانکه
می سبب واضح است و بروج شش گانه باقی که مشبه خاک
یعنی ثور و سنبله و جدی و بروج مشبه آبی یعنی سرطان و
عقرب و حوت و لیکن باشد کما لایحی و بروج آتشی
و هوایی گرم باشد چه بر مزاج آتش و هوای باشند و این بر دو

کرم باشند و بروج آتشی و خاکی خشک باشند چه آتش
 خاک سرد و خشک باشد و بروج آبی و هوایی تر شوند
 چه آب و هوا سرد و تر شوند محصل آنکه بروج آتشی خنانگه بقیتم
 بر مزاج آتش کرم و خشک باشند و بروج خاکی بر
 مزاج خاک سرد و خشک شوند و بروج هوایی بر مزاج هوای گرم
 و تر باشد و بروج آبی بر مزاج آب سرد و تر باشد و باز
 نسبت دادن گرمی و خشکی و سردی و تری و مزاج با آنها
 مجاز و سیمیه موثر با اسم است و بروج بهار در سرطان
 یعنی از اول جدی تا اول سرطان بواسطه قلت سطل
 آن بروج متوجه الطالع باشد چه چون شخبی بودند که با اوج ج
 از جاه بر آید و بروج تابستان و خریف یعنی از نقطه سرطان

تا نقطه جدی بواسطه کثرت مطالع آنهاست یقیم الطالع
به چون شخصی باشد که بر استقامت از جای برآید و چون زمان
طلوع هر برجی بقدر زمان غروب نظیر آن بود پس بر
معوجه الطالع مستقیم الغروب باشد کالایحه علی لفظ
و این حکم و اتفاق بایله شالست و تفصل این مدعا مرع
کتاب مفصله قوم سکر است و سکر است فرزاد الاطلا
علی وجه التفصیل فلیج الله **فصل بیستم** در احول
کواکب و راس و زین و کید از سعادت و نحس و نیک
و ناید و مزاج اینها زحل و مریخ چنانکه تجربه و امتحان
نخس اند یعنی مریخ و نحس زحل نخس اکبر و مریخ و نحس
و مریخ و زهره سعد مریخی سعد اکبر و زهره سعد

و عطارد با بعد خنس و با خنس خنس و بترن از تند پس
 سلیث که نظر دوستی است با هر کوکی که باشد بعد
 و از مقابل و بترن که نظر دشمنی است و همچنین با بقاره
 خنس باشد و در اس بعد است و در یک خنس اند
 و کواکب علوی یعنی زحل مشتری و مریخ و شمس نگینند
 و زهره و قمر مونث و هر چه از این کواکب باشد آلام رخ
 شماری باشد و آن زحل و مشتری و اقمار است و در رخ
 و زهره و قمر ایلی اند و زحل سرد و خشک است بر مزاج
 ارض و شمس و مریخ گرم و خشک بر مزاج آتش و مشتری
 و زهره گرم است بر مزاج هوا با اعتدال مرطوب و قمر سرد
 و تر است بر مزاج آب و عطارد با هر کوکی که باشد طبیعت او

کرد و در تذکیر و تانیث همچین باشد یعنی مانند گردن که
 باید از تانیث موقت باشد **فصل پنجم** در عشا
 و وازده گانه پیش از این یاد کردیم که منطقه البروج را از نقطه
 طالع بد وازده قسم کنند و هر قسمی را برجی و قتی خوانند
 و از آن احکام کنند و چهار از آنرا که طالع و رابع
 سابع و عاشر باشد او را خوانند و چهار بیت بعد از آنرا
 مایل الا و ناد خوانند که آن سیم و ششم و نهم و دهم
 باشد پس آن برج و اندر هر که در وقت مطلوب از
 مشرق آید بیره افق طلوع کند در موقتی از اوقات که
 باشد آنرا طالع خوانند و آنخانه بن و زندگانی و عمر باشد
 و خوشی و ناخوشی و صحت و مرض و ابتدای هر کاری

تعلق باین خانوار و بعد از آن خانه دویم و آن خانه
 مال و معیشت و مایه ارباب باشد و هم موافقت شرایی
 طعام و اقربا و زیرهستان پس خانه سیم و آن خانه
 خویشان و برادران و نحول و خدم و عیب و یاد و سفر
 نزدیک درجاء سعادت اولاد و عاقبت اعداد
 فرج اصدقا باشد پس خانه چهارم و آنرا و نزل الارض خوانند
 و آن خانه پدران و املاک و عواقب کارها و احوال در آن
 و خواهران و فرج دشمنان و خوف سفرها و احمات
 از ذایع و سعادت خدم و سعادت اولاد باشد و خانه پنجم
 خانه فرزندان و شایدها و معشوق و اموال و پیمان و خطر
 احمات و سعادت از ذایع و برنجی قدام باشد و خانه ششم

خانه بندگان و خدمت کاران و برنجور بها و چهارپایان
خورد و مال فرزندان و خویشان پدر و قاضی ^{ایران}
و خواهران و خطر و دستان و سفر مادران و بدبختی
شرکاء و زواج خانه هتقم و تدفاری و نظیر درجه
طالع و آشنایان زمان و همسران و اربابان و احوال صد
و عاقبت ابا و فرج برادران و خواهران و خطر و دشمنان
و سفر و دستان و پدر و مادر باشد خانه مشتمل
مرس در کن و ملکیت و میراث و مال نسبه و عاقبت
اولاد و فرج ابا و امراض خویشان و سعادت مادران
و خانه تنم سفر و دین و خویشان زن و عاقبت
عبید و خدمت شادی فرزندان و سعادتشان و دین

خواهید تغییر کرد و آن خانه دهم عمل سلطان و مادران محمود
احوال سفر و عاقبت ازواج و خطر خویشان و برادران
و ترا و پهلوان خوانند و یازدهم خانه امید و سعادت و درو
و احوال مادران و فرج ازواج و رنجوری بندهاگان و خانه
و خانه دشمنان و بدبختی و چهارپایان بزرگ و احوال
و خویشان مادر و رنجوری زنان و خطر فرزندان و سفر
و اجداد باشد و هر خانه را از خانه های دوازده گانه
درجه و دسبغ باشد از برجی از بروج اثنی عشره داند درجه
و دقیقه از آن برج را موضع مرکز آن خانه خوانند چنانکه
نقطه طالع در ده درجه و یک دقیقه است مثلاً واقع شده و دقیقاً
در دوازده درجه و دو دقیقه سنبله مثلاً مرکز طالع در ده درجه و یک دقیقه



اسد باشد و مرکز خانه دویم دوازده درجه و دو دقیقه و برین قس
 و حد خانه از بنویست دوازده گانه پنج درجه پیش از ان موضع یعنی
 موضع مرکز انخانه بود تا پنج درجه پیش از موضع خانه که بعد از
 بود مثلاً در مثال مفروض که موضع مرکز طالع دو درجه و
 یک دقیقه است و موضع مرکز دویم دوازده درجه و دو دقیقه
 سنبله بود حد طالع از پنج درجه و دو دقیقه است باشد
 که پنج درجه پیش از نقطه طالع است تا هفت درجه و
 دقیقه برج سنبله که پنج درجه پیش از موضع مرکز خانه
 دویم است و از انجا حد خانه دویم بود تا پنج درجه پیش از
 موضع مرکز خانه سیم و برین قس پس اگر کوکی در
 پنج درجه و یک دقیقه است تا هفت درجه و دو دقیقه سنبله

سنبه باشد و رطالع باشد اگر چه فی الحقیقه در خانه دوازدهم
 باشد و بر همین پنج باشد حال خانه دویسم و دسیم تا آخر و
 شارح بیت باب گوید که این عبارت باب است
 که تا ممکن باشد ششم و شش با مع و روز رطالع در آید
 فاعلم فیروز این خانه رطالع و دهم و هفتم و چهارم را
 او نداد و آنست که تشبیه کرده شده با و نداد ربع خیمه و دهم
 و یازدهم و پنجم و ششم را حامل الا و نداد و گویند و از این خانه
 دویسم و هشتم و نهم و دوازدهم ساقط اند از رطالع یعنی
 هیچیک از این خانه را طریقه رطالع نیستند چنانکه ظاهر است
 و از همه خانه ها قوی تر رطالع و عاشق بود پس هفتم و چهارم
 پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس دسیم و دویسم پس ششم و

سیم به خانه دوازدهم و ششم بود که گزاید و هم سها
 و این دوازده خانه چهار ربع باشد یکی از عاشر تا طالع
 و آن ربع مذکور بود و دیگر از طالع تا ربع و آن ربع مؤنث
 بود و این دو ربع که از نقطه عاشر تا نقطه ربع باشد
 باطل و ایشان صاعد بود و در مقابل ربع مذکور که از
 ربع تا ربع باشد مذکور و مقابل ربع مؤنث که از
 ربع تا عاشر باشد منحد و خوانند و هر چه از این خانه
 اوطاق بود در آن اول سیم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم
 نیز مذکور بود و هر چه نام او هفت بود و آن باقی خانه بود
 هم مؤنث باشد و دلیل این جمله تجربه و امتحان بود
فصل بیست و ششم در فرج کواکب و آنچه بدان ماند

کواکب سبعة را در خانه های دوازده گانه بغیر قوت های
 گذشته قوتی دیگر باشد که یکی از آنها فرج باشد و آن
 باین تفصیل است فرج زحل در بیت دوازدهم
 فرج مریخ در بیت ششم فرج شتری در یازدهم
 و فرج زهره در پنجم و فرج اقارب در نهم و فرج قمر در هجدهم
 و فرج عطارد در طالع زوج و ذکر مصر این کواکب را
 باین ترتیب واضح نیست و مقابل فرج یعنی خانه
 هفتم از فرج هر کوی را افتان کواکب گویند و بود
 کواکب نه یار یعنی زحل و شمس و عطارد
 بر و ز فوق الارض و بشب تحت الارض و کواکب لیل
 یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد و بالعکس یعنی بر و ز تحت

الارض و شب فوق الارض خیر خوانند و حین معی کما
بود و اهل این فن گفته اند که چون کوکب در خیر بود نماید
شخصی باشد که در میان ایشان باشد و بودن
کوکب مذکور در ربع مذکور خانه مذکور و همچنین بودن
کوکب مؤنث در ربع مؤنث و خانه مؤنث فوقی
و دیگر باشد غیر قوت فرج و غیره عکس این معانی که
گفته شد ضعف باشد چنانکه کوکب مناری بر درخت
الارض و لیلی فوق الارض و شب عکس آن باشد
و بودن کوکب مذکور در ربع مؤنث یا برج مؤنث
و عکس آن و الله اعلم بالاقوال **فصل بیستم**
در حال نظر ثانی چنانکه بتلیث و تدیس نظر دوستی

اند چه بجز به برین مدعا و کوا و حاکم است نه خبر دیگر
 ثبوت نظر تمام دوستی و تدریس نظر نیم دوستی باشد
 و مقابله و تریع نظر نیم دوستی باشد و مقابله تریع نظر
 و ششمنی اند مقابله تمام و ششمنی و تریع نیم دشمنی
 و نظر دوستی دوستی بعید و بعضی ششمنی و نمره
 بنک باشد و نظر دشمنی با ایشان بد نباشد باطل
 السعادة باشد علی اختلاف الرایین و نظر
 دوستی با نجوس یعنی خل و مرتجع چنان بد نباشد
 بلکه در بعضی مواد کلام محمود باشد و نظر دشمنی
 با ایشان بغایت بد باشد و مفارنه و مجاسده ^{معنی} باطل
 با سعیدین و راس تمام بر سعادت است باشد و با نجوس ^{معنی} باطل

مؤلف

نحو سی و مقابله و تیر و مقابله با تیرین مضموم است و شش
و تسدیس مدوح و عطار و تابع کوکب متصل باوست
شاطر چه یومی باشد و چه مطلق بجای نظری باشد از این بطور
که گفته ام چنانکه اگر در شاطر در برج فاصله بود چون تسدیس
و تیرین فایس چون کوکب متوجه نظری یا شاطری با کوکب
یا متوجه بحایسه یکی از عقدین فرم شود به تجربه و تیرین
مشخص نموده اند که قبل از رسیدن بحقیقه آن نظر با
شاطر با مجاسد پنج درجه سعادت و نحو است
نظر و شاطر و بحایسه اکتساب میکنند و بعد از آن
این حال چون تصرف شوند تا چند درجه آن سعادت
و نحو است باقی باشد و آن درجات را با صلاح ایشان

جرم خوند و نور نیکو بیند و بان شاده و فرموده و نظرا
 و همچنین تناظر و مجاسده را جرم خوانند و نیز تحریر
 مشخص نموده اند که جرم علوین نه درجه پیش از اصل
 نظر کوکب با عقد تن باشد و نه درجه بعد و جرم سفلیین
 و هفت درجه پیش و هفت درجه پس و جرم برج
 درجه پیش و هفت درجه پس و جرم افق در هر دو
 جانب پانزده درجه و جرم قمر در هر دو جانب پانزده
 درجه و جرم قمر در هر دو جانب دوازده درجه و جرم
 راس و ذنب همچون قمر دوازده درجه باشد و چون
 کوکبی که کوکبی ناظر با تناظر با مجاسده خواهد شد چون
 بحد جرم رسد یعنی بعد میان او و موضعی که عین نظر

تناظر

تناظر و مجاسده در موضع متحقق شود بقدر مجموع جرم
باشد آنرا اتصال گویند و در آن حال کوکب با آن
کوکب دیگر با آن عقد منظور متصل شود یعنی کجا
آنرا اتصال باشد و اتصال تمام باضافه اتصال تمام
یعنی اتصال کامل انگاه بود که میان ایشان کمتر از
نیم جرم هر دو کوکب یا کوکب و عقد بود یعنی مرکز اصد
بجرم دیگری متصل شده باشد و چون بعد میان آن
دو کوکب تناظر و اضرا کمتر از نیمه جرم آن کوکب با آن عقد
شود از آن هر دو کوکب یا کوکب و عقد که جرم او کمتر باشد
اتصال در آنجا نبوت رسیده باشد و بعد از آن
نظر با تناظر با مجاسده حاصل شود اگر اصد هما در این حالات

راجع نشوند مثلاً چون زحل در اول حمل باشد و زهره
 خواهد بود و مقارن شود چون بچهاردهم درجه حوت
 که بعدینما اقل از نصف البحرین باشد اینی اتصال
 بود و چون از عبیت و یسم درجه حوت در گذرد که بعد
 بنینما اقل از نصف البحرین باشد اینجا اتصال است
 رسیده باشد و بعد از آن رود تا باول حمل رسد و بر دو
 مرکز یابیم در یک موضع واقع شوند و این جا اصل نظر که
 مقارنه باشد حاصل شود اینها که گفتیم نابرای مقارنه
 بود و اما نابرای دیگر چون بنینما بقدر نصف مجموع
 بحرین باشد در آنوقت متصل شوند و چون بنینما
 بقدر نصف بحرین اقل از نصف البحرین از اقوی اتصال گو
 شد

و بعد از آن اصل نظر واقع شود که آنرا تمام الاتصال
خوانند و چون آن نظر واقع شود و کواکب آن نظر بگیرند
منصرف شود و درجات انصراف چون درجات انصاف
باشد یعنی چون بعد از نظر بعد پنجاه بنا بر اتم انصراف
جرم کواکب صغیر بحیرین چون زیاده شود انصراف دیگر
باشد و چون بعد پنجاه از انصراف جرم اعظم بحیرین زیاده
شود اینجا انصراف دیگر باشد تا حدی که بعد بقدر بحیرین
شود و اگر بعد از اول اتصال کواکب سریع راجع شوند
اتصال تمام نشود و اتکاث آن نظر واقع شود و چون
مرازیجی بیرجانی انتقال کنند و در آن برج بکوکبی ناظر
خواهد بود اما هنوز بعد اتصال نرسیده باشد گویند بعد

الا اتصال یعنی اتصال خواهد شد لیکن بعید است
 و اگر از آن نظری که در آن برج خواهد شد منفرد
 شده باشد و دیگر در آن برج کوکبی نخواهد دید گویند
 خالی است و اگر در برجی دو دو در آن برج یک کوکبی
 از کوکب شش گانه باقی بیند گویند وحشی است
 چه چون شخصی بود که در شهری در آید و بچکس آید
 و وحشت کند و این وضع دلیل بود بر فروماندن از
 کارها و نقصان اموال و پیش آمدن قحطیات منفعت
 و گاه باشد این اطلاعات بر غیر قریب کنند چنانکه
 صاحب بیت باب کرده **فصل بیت هشتم**
 در مذلولات کوکب سبعة از طبقات مردم زحل کوکب

بر آن است



پیراست و دقتان و ارباب خاندانهای قدیم
و مردم سپاه و عایدان و غمگینان و جهودان
کو کبیضیات و اشراف و اصحاب مناسب و سادات
و مردمان متوکل و مضاری و منیج کو کب سپاهان
اسلاح و ترکان و دزدان و عیاران و راه زنان و
چاووشان و پرده داران و پهلیمان و اقباب
کو کب بزرگان و پادشاهان و اهل طب و جوانان
خوش نظر و امردان و ساده رخان و سحره گان
و بت پرستان و عطار و کو کب دیران و اصحاب
دیوان و بزرگان و عالمان و نقاشان و حکیمان
علوم و قیصر جادوان و ملحدان و فر و کو کب سولان

و پیمان و سفران و سیاحان و وزرا و جاسوسان
 و علوم الناس باشد **فصل نهم در احوال**
 روزها چون قمر ناظر بعود باشد بیشتر کارها را بسته
 باشد و اگر اتصال مشتری بود اندر جی نفیج تجارت
 و خرید و فروخت و دیدار قصات و اشراف و ملاقات
 اکابر را از برجی است دخول ملل و بنیاد کارها
 کلی بنادون و زفاف کردن و اساس عمارات و از
 برج ذوج بدین تزیوج و شرکت و عقد و نکاح و اگر
 ناظر پنجم بود و بنظر دشمنی شاید الا شد و تحریک
 بنا و قتل بیاع و اگر بنظر دوستی بود بر صل از برجی ارضی
 عمارت و رزعت و لصب و رساء و اجلاس شایخ و دیدن

ز نام در اسبابسته بود و از بروج گنجی بریدن کاریزها و حمام
بنانهادن و سرداب و از بروج مابسته بنیاد شش
حصارها و عقد نمودن بناها و اگر ناظر میترس بود سوکار
و کوی رخن و اسب دوایندن و ملاقات لشکران
و اتراک و از بروج مابسته تعبیه لشکر و بنای حمام و صدآ
با امراء و از بروج ذوجبین اصلاح صلاح و ترش آب
حرب و اگر ناظر با آفتاب باشد از بروج منقلب بر طر
دوشتی سفر و دخول در حضرت پادشاهان و زفاف
نوبریدن و پوشیدن و از بروج مابسته دخول ملوک و پادشاهان
اعمال و اشغال پهلوانی و عقد و نخل زفاف را
شایسته بود و همچنین ملاقات و زنا و طهریز و از بروج

دو جسدین دیگر کارهای بزرگ و نایض را و کوششها
 و از بروج آتشی ماضی پیرایه و کد خشن زد و سیم و اگر
 نظر صداوت بود و در او خیر نباشد و در رخصت
 رازهای نهانی گفتن اگر ناظر بعدی باشد و خشن
 تعویذها و پوشیده کردن کارها و در استقبال
 آن باشد و اگر ناظر ببطور بود و عطر و مسعود باشد
 تعلیم و کتابت و بحث و نوشتن تعویذها و علو
 دقیقه و اگر عطر و بنجوس باشد و در او خبری نباشد
 که نظر صداوت بود و حمله الصالات قمر کوکب ابرو جوی
 کاری شاید که آن کار منسوبیت بان کوکب قمر باشد
 و کبد و میان دو نخس و حشی السیر خاصه که از نخس منصرف بود



بیج کار پیرانشاید این است مجملی از اختیارات که در تفهیم
بدان حاجت افتد و فصل آن در کتب مطبوله مفصل است
والله اعلم فصل بیام در معرفت اصولی که بدان حجت
افتد در اختیارات جزوی بدانکه دانش منجی خیر
در اصول اختیارات لازم باشد اول تعریف اختیارات
و آن چنین است که اختیارات عبارتست از تعیین وقتی
بر عزم منجم که بهتر از آن وقت در اوقاتی که موافق مقصود
بود یافت نشود و دویم فائده خست یا روان بودن
مقدمه است و آن چنانکه شرح مستبانی است
در شرح کلام بطلمیوس در ثمره الفلک نقل نموده
این است که هر طالعی که همه دلائل او معبود و قوی بود

صاحب آن طالع را در همه امور که وعید و نظیر نباشد
و هر طالعی که همه دلایل او منجوس و ضعیف بود صاحب
آن در شقاوت و شر و بی نظیر بود بر این هر دو چشم
الوجودند و اگر طالع را از مرد و صفت دلایل باشد بعد از
نگاهی دلایل طرفین هر کار که بر آن قرار گیرد آنرا قبول
آن دلایل گویند و چون اختیار کسی کند جهت تنگی
اکثر اطمینان اصلی باشد پس سعادت اختیار موفق باشد
سعادت قوام ضم شود اتساع آن شخص از این اختیار در
غایت نفع و کمال بود و اگر اختیار با قوام هر دو وجه
باشند آن شخص را در آن اختیار ضرر و افراسیل و از
منفعت بکلی عاری باشد و اگر یکی در طرف سعادت

و دیگر در افساس

و دیگر در جانب کجاست باشد فایده او پیرا خواهد بود
لیکن علی النقصان و اگر هر دو برابر باشند هیچکدام
ارشی نباشد بایشی محضاً پس ازین گفتن دقیق
ظاهر شود که میتواند شد که شخص در وقت مشغول
امری شود بعکس نیست چه بخشد و بالعکس چه بخواهد
که آنرا اختیار واحد و شخص را از مختلف بلکه ضد
ظاهر باشد و نیز ازین گفتن منفع شود سخن بسیکه گوید
که اگر دلایل طالع شخص معبود است سعادت اختیار
تحت تسلط حاصل بود و اگر دلایل اصلی منحوس است
سعادت اختیار حاصل شد لیکن شبه دیگر در اینجا خواهد
که قوی است و دفع آن موقوف بر جمیع اختیار و قول

بواسطه است والله الهادی تسم معرفت انتقالی که
 مستحق اختیار باشد و آن این است که هر کار که هر روز
 یا هر هفته چند بار در کار باشد در آن شغل صاحب اختیار
 نباشد و بفرموده امور بعبست که اختیار در آن
 چندان نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع
 فکلی و آن دو قسم بود یکی آنکه در سعه وقت ضروری
 بود و دوم آنکه در ضیق لاجلاج باشد و اولی مفت خیر
 باشد چنانکه مصر را دورشته نظم کشیده که اختیار
 هر چه داری مفت خیر او بر کجای نابود کار تنگ کوین
 همین در آن مفروض حال سه مسعود باید حال یج و حاش
 حال طالع صاحبش نیست العوض صاحب غرض و ثانی

هر چه ازین هفت مقدور باشد بتفصیل بنویسم
ضروری در وسعت وقت اشاره نموده و بفرماید که
صلاح حال قسم و صاحب برجی که موضع اوست
چنانکه هر یکی از فر و صاحب موضع محفوظ باشند
اگر محفوظ باشند از نظر استنجوسه خالی باشند
و همچنین گوئی که کاری تلومند کرد باو منسوب بود
هم باید که از نحو سر خالی باشد چنانکه در زوری که
سکاح کنند ثلاً باید قسم در برج ثور باشد و ثور
هم منجوس نباشد یعنی گوئی خمس اعقده درو نباشد
وزیره که متعلق بشیر و شط است بلید معود باشد
و همچنین باید که طالع وقف مطلوب را و حبش و خانه

که آن کاربرد انخانه از خانه های دوازده کاره منسوب باشد
 و صاحبش در جنبه بارکاخ داشت چنانکه در موطوعه
 مفروض باید در وقت نکاح طالع مثلاً سه باشد
 باشد از نحوس خالی و صاحبش که شمس است هم
 باشد و بیت الغرض که به قسم طالع وقت باشد یا
 صاحب به قسم هر دو مسعود باشد و بعضی او تادیر را
 نیز داخل نموده اند و صلاح خانه ها آن بود که اگر نحوس
 از جرم یا شعل خسر خالی باشد و بسعود مجرم یا شعل
 ناظر و صلاح حال گو کب آن بود که ایشان را قوی
 ذاتی که بتغیر طالع و زمان متغیر نکرد قوی باشد و آن
 چنان بود که در خانه یا در سرف یا اوج یا مسئله چه

با وجه خود با دران ربع که رمعی در اوج دارد و یاد شمال
صاعد باشد یا پستقم الیسر باشد یا زاید با قوتی عرضی
بود که تغییر آن مبنی بر طغیر دالعه و اوقات باشد و پنجاه
بود که در فرج یاد خضر یا او تا دمایل یا ناظر بطالع پس از نظر
یا در ربع و خانه موافق طبع یا دران ربع و خانه موافق طبع
یا در آن ربع و خانه باشد چنانکه کوکب مذکور در ربع مذکور یا
در برج مذکور باشد و همچنین است حال کوکب مذکور
و یا معهود چنان باشد که خارج و متصل معهود باشد
نیطر و ناظر و پس از حال کوکب و برج ضدان معانی
مذکوره باشد مانند و بال و بهبوط و خفیف و رجوع
و احرار و ضعف ذاتی و ضعف عرضی چون بود آن

در برج که خانه مقابل فرج باشد و در خانه‌های یایل الاو
 همان برج فرج منجس بنظر و تناظر اتصال و امثال این و چون
 سعد قوی در خیر بود و در وقت خیر نفیازید و سعادتیست
 خرقوت آن بکاهد و نخس قوی مثل کور از میانه است
 در خیر از شر باز است و نخس ضعیف مثل مار دم برین بود
 در خیر و در شر نفیازید و باید که در اختیارات در کارها منقلب
 انقلاب در آن مطلوب بود و برج منقلب و مثبت
 که بهوت و دوام در آن مرغوب باشد صاحب خلیا
 کنند و اتصال قسم بگوئی که مناسب بان کار بود
 ملاحظه نمایند مثلاً جامه نو بپوشیدن و پوشیدن باید
 در برج غیر ثابت متصل زهره که گوشت زینت است یا

یا مشتری که کوکب لطافت و علو منصب است بوده باشد
و سفر را در برج غیر ثابت خاکی اگر سفر خستگی بود یا
اگر سفر دریا باشد و متصل بسعدی و منصرف از تعدی
و مثبت و ختم که خانه سفر و راست یا سیم که خانه
نزدیک است و مثبت دهم که خانه مقصد است هر
بعد اختیار باید نمود و تعلیم را در برجی که بصورتیم
باشد و برجهای هوایی بود و سینه و نیمه اول قوس منزع
بعطار و دوازدهم و ارضی محمود و ناظر ثتری جز بنظر مقابل
و ترمیع باید قرار داد و کمر باید شدن باید قمر و خانهای
مشتری که یکی آبی و دیگری آشی و پنجن خانهای برج بود
کرمه بنیجه آب و شل است و فصد را در برجهای آبی

کرمه

ماهیانی نیک حال چه آتش دافع رطوبت و موم است
 با طبیعت دم بود و باید قسم ناقص النور بود چه نقصان
 موجب رطوبت ایدان باشد و چون چنین باشد خون
 صالح دفع نشود و اگر خون بسیار مطلوب باشد و در قوه
 نور ماه جایز باشد و در ضد دست و تکبایه که
 در برج جوزا نباشد زیرا که جوزا متعلق به سبب باشد
 و حلول قسم در برجی موجب توجه رطوبت بدن است
 عضو باشد و آن متبعضی تعفن مواد بود پس با حصول
 تعفن و رطوبات آمن بان عضو رسانیدن مصلحت نبود
 و چنانچه چون فردی بود و عضو می تنوب بان باشد و عضو
 مطلقا با جراحت رسانند و درینا نهادن باید که قمر

فصل در

صاعد بود و شمالی و برج ثابت باز و جسدین و زحل در
 برج چهارم بود و نیک حال و در اعمال سلطانی باید که قدر
 شرف بود و یاد در خانه اقباب و ناظر مثبتی و تجارت
 برج منقلب اما در ربع منصرف از سعد و در شرافت
 بعد و زراعت کردن باید قدر در سلطان یا حاکم
 حاکمی باشد چه خیر و اعظم از عمر آب و خاک باشد
 و اما در عقرب جایز نبود چه خانه ترنج و مبطوع بود
 و باید قسم متصل بسعد و بنظر تسدسی یا ثانی یا ثانی
 و خد باید نمود از آنکه قمر ناقص العدد بود که موجب
 تخم بود و نظر نحس هم بصاحب طالع از مخدود
 بود که علامت افت زرع بود و در اجرای قنوات

صاعد

تجارت

برج

عقرب

تخم



تحت الارض باید و در برج آبی و اولی المکه و در برج ثلث
 و خامس باشد تا طریبعود سیما شتری و صلاح حال صل
 و وقتی میان او و قمر از جمله شرایط است و در حقیقت
 قمر در برج ثابت یا در جدین باید و طالع نیز از این
 بروج بود و قمر متصل بعدی باید که آن سعد و در طالع
 یا عاشر یا در شرف خود بود و باید در زحل صالح الحال بود
 و ضد باید از اتصال قمر کوکب یا یط و از برای دعا
 کردن قمر و یکی از خانه های شتری باید متصل شست
 و کوکبی که او را آن مطلب است بانی باشد و بعضی اتصال
 قمر را با راس کف الخشب از شرایط شمرده اند
 این است مختصری از اینها و در حقین ختم شد این سخن

علم باصواب **خاتمه** دان شصتت بر دو باب **باب اول**

در بیان بُت **دویم** در مختصری از توقعات **باب اول**

در بیان بُت و آن چنانست که جمعی از حکما و ورعی

که بر رفتن بخشن میگرد و در بخشی را بگوئی داده است

بُت آنکوب نامیده اند و مدت بخشی مقدار

دوازده ساعت بود پس تمام دور شد و چهار

ساعت شود و ابتدای بُت هر کوبی بعد از هفتاد و

دو ساعت باشد اگر رصد کوبی از میان نه بفتد

و ابتدای دور از زمان اجتماع شمس و قمر کردند

نابد و از ده ساعت و آنرا منسوب به شمس دانند

و بعد از آن دوازده ساعت دیگر را نیز مرده و بعد بعد از آن

بفر و بعد بر حل و بعد شتری و بعد یمنخ و بار شمس و برن
 قیاس تا اجتماع دیگر و چون اجتماع دیگر شود نوبت
 هر کوب که باشد باطل شود و نوبت شمس ابتدا شود
 و چون نوبت مطلقا گویند نوبت شمس خوانند نوبت
 شمس در اختیارات مذموم است و ثلث اول
 از این دوازده ساعت نوبت شمس نقصان حیات دارد
 و ثلث دوم را نقصان مال و سیم را به حالی و این ثلث
 اول ضرر است از دو ثلث اول بواسطه مجاورت
 یا نوبت زهره و از نوبت مریخ که قبل از نوبت شمس است
 هم احتراز نکند و خصوصاً در چهار ساعت آخر آن که
 گویند از جمیع مهات در آن چهار ساعت ضرر بایزد کرد که

مجلس موب

منجس منسوب به نجس است و هم مجاور بست افاب
 و در تقاویم در ضحی سیری جدولی بیاورند و بار
 هر روزی یاد رشی که بعد از آن بود اندی بست افاب
 باشد بیاورند به رسم یکی رقم ساعت و یکی رقم
 دقیقه و یکی رقم لیل و نهار و قبل از آن بست میرخ
 باشد **باب دوم در ذکر توقیفه** و آن اموری چند بود
 که در عرض سال منع شده باشد اگر چه بعضی از آنها
 حال معتبر نباشد **ذکر ایام منتهی تا پنج مرداد**
 سال مذکور این اول محرم بود درین روز نفیست نشاء
 گذرانند و از آنرا عید کنند **ایام معدومات** از بعضی اول
 دهم محرم بود **عاشورا** دهم محرم باشد و در این روز امور عزیمت

در ذکر توقیفه

در ذکر ایام

و در آنرا ایام



عجیب واقع شده چون تمام کشتی نوح و نور ابر حضرت یعقوب
 و خلاصی حضرت ایوب از بلاهای کرمان و غرق فرعون
 و شهادت امام مظلوم **فرادفرضان** چهاردهم ربیع
 الاخر است **استقلال** پانزدهم رجبیت و دیرین روز
 چون استفتاح از خدا کنند فوارج حاصل شود و نزد حضرت
 فاطمه با شیر خدا و دیرین روز بوده **مبعثت** رسول
 بنا بر مشهور بیت و مقام رجب است و بعضی گویند بیست
 رجبیت **لیلة البیة** پانزدهم شعبان است و در آن
 حضرت رجم برات از آدوی از عذاب جهنم به بندگان
 کرم فرماید **لیلة القدر** بنا بر مشهور شب نوزدهم یا بیست
 یا بیست و یکم ماه رمضان است و ضربت خورن امیر مومنان

و آن روز

و شهادت ایشان صبح نوزدهم و روز بیست و یکم است

عید فطر از میان مستغنی **سؤال القمر** شب بیستم

سؤال است **ایام مغلوات** بنا بر مشهور و ده اول

ذی حجه است **یوم التوبه** هشتم ذی حجه چون حاج درین

روز آب گیری بجه غفایت کنند ترویج موسوم شد

یوم العرفه نهم ذی حجه است و عرفات اسم یکی از مشایخ

که در آن روز حج را بجا روند آن موضع را چون اقامه حج

با هم بعد از مفارقت در آنجا ملاقات کردند آنرا عرفات

خوانند **عید اضحی** واضح است **ایام تنقی** یازدهم و دوازدهم

و سیزدهم ذی حجه و تشریق خشک کردن گوشت است

چون جمعی از فقرا درین روز با دمنی حاضر شده گوشت های اضحیه را

جمع نموده بجهت اذوقه خشک کنند موسوم بآن شده
عیدتینم هجدهم ذی حجه است و نزول آب شریفه الیوم
 الحلت دینکم و حدیث شریف من کنت مولاه فعلى

اکلتکم

در میان خاص و عام الذین کالافعام بل هم اضل سبیلا
 مشهور **ایام البیض** روز نهم و چهاردهم و پانزدهم^{است}
 از هر ماهی عموماً و خصوصاً از حبی و چون حضرت اوست
 ببرکت حیام این روزها با مر خدا سیاهی میان کش
 که از آفتاب بمرسیده بود و ببقیه ی مثل کرده
 یا یام البیض یوم شد و ولادت ائمه انام علیه السلام
 بالتامم در جدول توقیعات نویسد و بواسطه احکام
 اقوال تعرض ننشاند **ایام شهور کتایف مع**

از تواریخ مذکوره



از تواریخ مذکور **صوم کبیری** صوم و حبب نصاری است
عید جنکه کوبینه حنکه پادشاهی بود عظیم و هر دختر که در
مملکت او بودی بزور بردی و بعد از آن اناله بکاشت
اورا بشوهر کردن اذن دادی اما آنکه دختر می بود اورا
هشت برادر بود چون خواست اورا برادر کتکس
زمانه پوشید بعوض خواهر رفته آتش سهوت آن
باب خنجر فرو نشاند و مردم آن روز را عید گرفتند
و آن شب و دویم تشرین الاخر است عید ثبات
اول کانون الاو است نصاری کوبینه جریل درین روز
بر حضرت مرگم ظاهر شده بشارت عیسی را باوداده
لیلۀ المیلادی شب تولد حضرت عیسی است و همین

اسم یکی از ملوک نصاری است خواجه شویان امانند
 ششم کانون رآخرا باشد و چگونگی این مشهور است و وجه
 عمل نصاری عمل متارف را آن بود که در آن روز حضرت
 مرتب عیسی را در آب شست عبد شمع دهم
 شباط باشد در آن روز حضرت عیسی معبد در آمد سقوط
 جمعه اول هفت شباط باشد سقوط جمعه دوم
 چهاردهم شباط باشد سقوط جمعه سیم بیت دهم
 شباط باشد و بعد از اینها سه ماه انپار بهر سال
 و جمعه در لغت بمعنی احکراتش باشد و اعتقاد ایشان
 در این سه روز سه جمعه از بالا بر آید و در سقوط جمعه اول
 زمین و در دهم خاک و در سیم هوا گرم اول ایام بر الحوز

میت ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و درین روزها
هو متغیر بود و صاحب روضه الصفا گوید آن ایام است
که قوم عاد بد عای هو و درین ایام هلاک شدند و در حال
هبوب بریاح سپید زالی از آن قوم بر مقهوران نوحه میکرد
و در ششم بادی بوزیده اورا کشت میلاد حیو
که پیغمبر است پنت و پنجم میان بود اول بریاح بوارج
بجدهم ایار است و آن چهل روز است در صحاح آورده
که بارح باد گرم است و از ابو زید نقل کرده که البوارج
الشمال الحارة فی اول الصیف مولود پیچی میت و بکمر
خزیران باشد اول ایام ماجرا نوزدهم تموز بود و آن
هشت روز بود که در آن آغاز شکستن کر ما بود و ^{نقص}

از اصحاب نغمه گفته اند که معنی آن حارت است عجب
 ششم آب بود گویند درین روز عیسی تجلی کرد و جلای
 ایزمان ابرو موسی را با خود ظاهر کرد مفضل میخی
 بیت و ششم آب باشد عجله القیت سبز و هم
 باشد و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده
 طلب چوبی کرد که مسخر ایران چوب صلب کرده بودند
 و بعد از تفحص آن چوب را با دو چوب دیگر بافتند و
 فرق در میان نکردند پس یکی از آنها را در شکم مرده نهادند
 زنده شد و در آن دو دیگر آن نصبت ظاهر نشد آن را
 شناختند و مانده واسطه آن روز را عیدی گرفتند
 این نقل از دروغهای صرف است چون نغمه را مفضل

نکرده



نکردند و بر فرض چوب صلب آنحضرت را چه معنی که این صفت
باشد در ذکرایم مشهور تا پنج فرس نوروز عامه
اول فروردین ماه قدیم بود و رسم مجوس این بود که این روزی
بود که حضرت آنسرید کار دین روز عالم را آسید
نوروز خاصه ششم فروردین بود گویند جمشید در روز
بر تخت نشست و رسمهای نیکو بنا کرد و امر بشکرت کرد
حق تعالی نمود و از روز جاشنی ساختند اکابر از نوروز
اول تا نوروز دهم حاجتها بر آورند و زندگان خلاص
آب انگاه نام دهم فروردین ماه بود چنانکه گذشت گویند
اگر در این روز باران آید مردان بآب روند و اگر زن
دان را بجهت خود میمون و انذاب و عیان سرفرومای

بود کونیند در زمان ملوک عجم چند سال باران نبامد و در
 روز بجماعت دعا کردند فی الحال حضرت تباری باران فرستاد
 و مردمان نشاط کرده آب بر روی هم ریختند مهرگان
 عامه شازده بهم همراه بود فارسیمان این روز را بحسب
 اسیر شدن ضحاک بدست فریدون بشمار کردند و
 از روز معظم داشتند مهرگان خاصه بیت ویم
 مهر ماه بود و آن روز را نیز تعظیم کنند سر کوب گنج
 کونیند علاطین عجم از دکان عجم ولایت خود درین روز
 یک درهم بطریق خراج یکساله ملک خود گرفتند
 و شخص کوبی یک چشم بر چهار پایی می نشستند پانجاه
 از غلامان پادشاه کوبی کلاغی در دست گرفته باین وضع

خوش از هر دکانی یک درهم سیم گرفت و اگر احدی
در دادن سیم تعلل کردی کوچ امر بغارت دکان کردی
از آن روز تا نهم پیش هر صبح جمعی متعلق تبرکات
پادشاه و از آن وقت تا نماز دیگر عصری کوچ و عیالان بود
و اگر کوچ بعد از آن بنظر مایه زبان در آمدی آنرا نقد
که خواستند زود می و باز خواست نبود بهیچینه
دویم بهمن ماه باشد فارسیان در این روز اسپند
باشیر بخورند تا حفظ بنمایند سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
بهمن ماه باشد و سده زبان ایشان آتش بلند باشد
و چون فریاد بر خاک غالب شد ضحاک را طباغی بود
که هر روز مردمان کشتی و متغیر ایشان بجهت ضحاک بروی

فریدون خواست تا او را بشد عرض کرد من ختی کرده ام
 که شایسته انعام و درن چنان است که هر روز ضحاک
 دو نفرین دردی که ایشان را بشم یک نفر از آرد
 کرده بکوه دماوند میفرستادم و الحال را بجا موجودین باشند
 فریدون با شکرتوجه کوه شد ایشان که در آن کوه بودند
 صدای غلغلۀ عظیم شنیدند که نخبند و فریاد گفت ما معلما
 روشن گردند و مردمان که رختۀ دور آن معلما جمع شدند
 و فریدون ایشان را جمع نموده و شادی کرد و طباح را
 بزرگ بکران کرد و کا بنیاد چنانکه در کتب سماوی مذکور است
 که خدا عالم را در شش روز آفرید یعنی شش وقت آفرید
 اول فروردگان روزی بود که ده روز باول فروردین ما

مانده باشد و فارسبسان درین روز زیارت و جهها
رفتندی و زیارت مردگان خود نمودندی چون روز
جمعه در میان اسلام نوشتن نوعی که درم چیم نقدار
ماه باشد و گویند فارسبسان درین روز قیام جمعه
هوام نویسد ذکر ایام مشتون که ملتی در معرفت
نور من سلطان اول فروردین ماه جلالی بود چنانکه
نور فخار شاهی روزی بود که افاق در در م
غایت قوت فصل مع باز م نور باشد خوابام
بیم نور بود اغنا ذکر ما بنیم خو باشد اتن الفصل کین
باز م رجی بود که بعد از م رج اول فصل دیگر باشد اول چنانکه
آستان اول م باشد غایت قوت که باز م باشد

ب یلدا شب دل جدی بود غایت قوت سر ما
 باز دهم و لو باشد اول چلند ز لیسستان اول
 جدی بود نوشتن قصه کرم من هم اهل هند
 و بنجم حوت بود درین روز رقاع دفع موافق گویند
 و گویند این درجه صورت خرات دارد منت
 نایح بستم شهر ربيع الآخر سنه هزار و سیصد
 هشتم و پنج این کتاب امامت

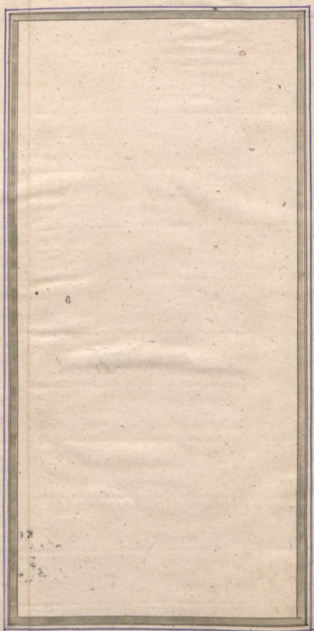
کتاب المذهب العاصی

عبد الله المتحلی محب

فانی است



۱۲۸۴
۱۲۸۵



Handwritten notes in Urdu script, likely a continuation of the text or a separate entry, written on a separate piece of paper or a different section of the manuscript.

Handwritten signature in Arabic script, likely belonging to the author or a collector.

فہرست کتب جامع ضروریہ
وہ کہ کتب جامع ضروریہ



در این روزگار که همه را در آغوش خود
نمی‌گیرد و در آغوش خود نمی‌گیرد
و در آغوش خود نمی‌گیرد

